



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش، پاسخ های قرآنی

کتاب دوازدهم



فهرست مطالب

- سوال ۱: به زنان نوشتن نیاموزید! امام صادق علیه السلام فرمود: زنان را در بالاخانه ها منشانید یا جای ندهید، و نیز خط نوشتن و سوره یوسف به آنان نیاموزید، بلکه به ایشان چرخ ریزی بیاموزید..... ۴
- سوال ۲: با توجه به آیه ۱۹ سوره مائده «فترة من الرسل» در فاصله پیامبری حضرت عیسی و حضرت محمد (ص) هیچ رسولی نبوده. پس چطور می توان این حدیث که "زمین از حجت خدا باقی نمی ماند" را توجیه کرد..... ۷
- سوال ۳: در احادیث و روایات زیادی به دانش تاکید شده است. آیا منظور علم و دانش کنونی است که در دانشگاه کسب می شود؟ اگر نه پس منظور چیست؟..... ۹
- سوال ۴: حدیثی از حضرت زهرا سلام الله علیها هست که می فرمایند: "برای زنان بهتر است که مردان نامحرم را نبینند و نامحرمان نیز آنان را نبینند." با توجه به این حدیث، پس سهم زنان از تجربه و شناخت دنیای اطرافشان چه می شود؟ آیا هر چه از جامعه دورتر بمانند، آگاهی و درک آنها کمتر نخواهد بود؟..... ۱۲
- سوال ۵: طبق آیه ۱۱ سوره رعد سرنوشت هر ملت و قوم در دست خودشان است و خداوند دخالت نمی کند...، خوب طبق این قاعده چون ملت اسرائیل اراده کردن باشند الان وجود دارند و ملت فلسطین چون اراده و و این خواسته رو ندارند الان آواره و بی سرزمین هستند...، و اصولاً وقتی خداوند به این صراحت گفته که در کار ملت ها دخالت نمی کند چرا مردم ایران دایم دعا و درخواست نابودی اسرائیل رو از خدا میکنند در حالی که با این شرط خدا دعا کردن در این موارد بی اثر است؟..... ۱۴
- سوال ۶: با توجه به آیات قرآن در آیه ۳۳ از سوره القرقان و آیات ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۴۰ از سوره بقره که می فرماید قرآن را بر زبان تو آسان کردیم و ...، جایگاه "تفسیر" چیست و چه نیازی به آن است؟ این سؤال در شبکه های مجازی بسیار پخش شده و پاسخی قاطع و محکم می خواهم..... ۱۷
- سوال ۷: برخی از اوقات احساس پوچی به ما دست می دهد، از این که می بینیم اکثریت قاطبه انسان ها به آن مقصدی که برای آن خلق شده اند، نمی رسند و تنها عده بسیار انگشت شماری به کمال و رشد انسانی و یا مقام قرب و یا ... می رسند و روایت: الناس کلهم هالکون الا العالمون ...؛ به راستی با این شبهه و سوال چه باید کرد؟..... ۲۰
- سوال ۸: آیا علم غیب پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام، با نص آیه ۹۵ از سوره النمل منافات یا تناقض ندارد؟..... ۲۴
- سوال ۹: خداوند در آیه ۴ از سوره التین می فرماید: من انسان را احسن تقویم آفریدم؛ ولی با این آیه چگونه خلقت ناقص بعضی از انسان ها توجیه می شود؟ آیا اینکه بعضی افراد سالم هستند و بعضی افراد ناقص و معیوب هستند ظلم خداوند علی کل شی قذیر نیست؟ آیا آیه ۴ سوره تین با جهان واقعی تناقض ندارد؟..... ۲۷
- سوال ۱۰: سوالاتی امروزه از طرف جوانان مطرح می شود که آیات قرآن برای دنیا و جامعه امروزی کاربرد ندارد و مربوط به همان جامعه آن روز است! اکثر "بکن - نکن ها!" بسیاری از قوانین جاری که در آیات قرآن نیست، و از احادیث گرفته شده. حال درخواست بنده معرفی کتابی است که آیات قرآن را با موضوعات روز جامعه بشود تطبیق و پاسخ داد. و اینکه بشود به صورت علمی قانع نمود..... ۳۰
- سوال ۱۱: الان ورد زبان همه بد حجاب ها شده که "بهشت زیر پای مادران است". ۳۴

سوال ۱۲: چرا در قرآن کریم، لغت "قتل" در اشکال مختلف آن ۱۵۸ مرتبه در بیش از ۱۳۰ آیه بکار رفته است که در بیش از ۲۰ آیه خداوند مستقیماً امر به کشتن انسان‌ها می‌دهد؟ ۳۷

سوال ۱۳: ملائکه که از خودشون علم ندارند، از کجا فهمیدند که انسان روی زمین فساد و خونریزی می‌کند؟ پس باید از قبل دیده باشند که انسان مرتکب فساد و خونریزی میشه! و این میسر نمیشه الا با وجود داشتن موجودی روی زمین شبیه به انسان، اما فاقد عقل و شعور و روح. ۴۱

سوال ۱۴: در خطبه ۹۱ نهج البلاغه، در قسمتی که در مورد فتنه‌ها صحبت می‌کند، امام میفرماید: «آن که در آن فتنه‌ها بصیر و داناست بلا دامنگیرش می‌گردد و هر که کوردل و نابیناست بلا از او دور می‌ماند» توضیح دهید. ۴۴

سوال ۱۵: آیا این که می‌گویند: "قرآن به بیگ بنگ اشاره کرده است"؛ درست است؟ برخی آیه ۳۰ سوره انبیا را دلیل می‌آورند. ۴۷

سوال ۱۶: آیا روح انسان فانی می‌شود؟ در قرآن فرموده همه چیز به جز او فانی می‌شود، آیا حقیقت دارد؟ ۵۰

سوال ۱۷: در مورد آیه‌ی تطهیر سوره احزاب، با توجه به سیاق آیات مراد از اهل بیت، پیامبر همسران ایشان برداشت می‌شود. حال چطور برداشت کنیم که مقصود از اهل بیت کسان دیگری هستند؟ ۵۳

سوال ۱۸: از طرفی آیه "آمن الرسول" می‌خوانیم "لانفرق بین احد من رسله" یعنی بین پیامبران فرقی نمی‌گذاریم، از طرفی می‌دانیم پیامبر اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه واله) بالاترین مقام را دارند. چطور این دو را جمع کنیم؟ ۵۵

سوال ۱۹: در مورد اثبات امامت از زبان خود ائمه، شبهاتی در شبکه‌های وهابی مطرح شده که ذهن را مشغول نموده است. سوال: آیا خود امامان هم امامت خود را از زبان خودشان اثبات فرموده‌اند. اگر ممکن است چند مثال از روایات صحیح را بفرمائید. ۵۷

سوال ۲۰: آیه‌ی ۷۲ از سوره‌ی احزاب که می‌گوید اگر قرآن به کوه نازل می‌شد متلاشی می‌شد! منظور از پذیرفتن قرآن توسط کوه این است که کوه قرآن رادارک می‌کرد یا پذیرفتن ظاهر قرآن؟ اگر منظور درک کردن است یعنی قدرت درک انسان کمتر است؟ ۶۰

سوال ۲۱: چگونه می‌شود برای کسی که به قرآن اعتقادی ندارد، اثبات نمود که قرآن بدون تحریف باقی مانده است و این همان قرآنی است که پیامبر اکرم (ص) نازل شده است؟ ۶۴

سوال ۲۲: آیا حدیثی یا روایتی دارید دال بر اینکه پیامبر هر سال بخاطر شهادت عمویش حمزه یا مثلاً مرگ فرزندان یا دیگر صحابی‌ها سالانه در همون تاریخ گریه سر بدهند؟ ۶۷

سوال ۲۳: در آیه ۲۰۱ از سوره احزاب «متقی هنگام مس شیطان، یادآور می‌شود»، منظور از «تذکروا» چیست؟ آیا پرهیزکار خدا را به یاد می‌آورد و یا خدا او را به یاد می‌آورد؟ ۷۰

سوال ۲۴: می‌گویند در نامه ۷۷ نهج البلاغه در مورد مواجهه با خوارج فرموده: با آنها به قرآن مناظره مکن، زیرا قرآن دو پهلو است. تو چیزی می‌گویی و آنها چیزی در جوابت می‌گویند، بلکه با آنها به سنت (پیامبر) مناظره کن که راه گریز نیابند. نتیجه گرفته که آیات متناقض هستند و هماهنگی ندارند...؟ ۷۳

سوال ۲۵: در خصوص حدیث پیامبر اعظم (ص) می‌فرمایند: «العقل في أمر الدنيا مضرّة و العقل في أمر الدّین مسرّة - عقل در کار دنیا مایه ضرر است و در کار دین مایه سرور» توضیح دهید. ۷۶

سوال ۲۶: مردان از زنان برترند (۲۲۸ بقره) - چرا قرآن این را گفته؟ مگر مرد و زن نزد خدا برابر نیستند؟ ۷۹

سوال ۲۷: (فرمود:) هیچ آیه‌ای را منسوخ یا ترک نمی‌کنیم مگر اینکه بهتر از آن یا همانند آن را بیاوریم (۱۰۶ بقره) - آیا طبق این آیه آیات قرآن منسوخ شده‌اند؟..... ۸۲

سوال ۲۸: چرا صفاتی چون کفر -عجب-نفاق و شرك در قرآن و روایات به عنوان رذایل اخلاقی محسوب شده‌اند و ایمان و تواضع و انکسار نفس و توحید فضایل اخلاقی؟ آیا این صفات مثل احکام شرعی که از قرآن و روایات استنباط می‌شوند و ما حسن و قبح آن را می‌پذیریم چون شارع فرموده است یا خیر عقل بشری مستقلاً توانایی فهم قبح آن دارد؟..... ۸۴

سوال ۲۹: بسم الله الرحمن الرحيم جزو آیات قرآن کریم است. سوال من اینست که چطور ممکن است خداوند خودش بگوید به نام خودم که مهربان و بخشنده است، آیه را آغاز می‌کنم؟..... ۸۷

سوال ۳۰: فرمود: " فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا " - سوال: از کجا معلوم این حسی که در درون ما (نسبت به مسائل مختلف که نیاز به تشخیص خوبی یا بدی آنها هست) قرار دارد واقعا الهام خداوند باشد؟ شاید توهم باشد؟ یا حتی الهام شیطان!..... ۸۹

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۱: به زنان نوشتن نیاموزید! امام صادق علیه السلام فرمود: زنان را در بالاخانه ها منشانید یا جای ندهید، و نیز خط نوشتن و سوره یوسف به آنان نیاموزید، بلکه به ایشان چرخ ریزی بیاموزید. (۷ مرداد ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته در کتب، این حدیث را به رسول الله (صلوات الله علیه و آله) نسبت داده اند! اما آیا مطمئن شده اند که ایشان چنین فرموده اند و حالا سؤال می شود که چرا؟ اگر مطمئن نباشند و ایشان نفرموده باشند که به غیر دروغ، تهمت به اهل عصمت (علیهم السلام) نیز می باشد!

آیا آن موقعی که چنین فرمودند، هیچ کس نبود که معترض شود "پس چرا خودتان زنان و دختران خود را تعلیم می دهید؟! " این همه دانشمند محقق و این همه کسانی که با بدیهی ترین حقایق مخالفت و عناد می کردند، هیچ کدام نپرسیدند که پس چرا خانمها فاطمه زهراء (علیها السلام) و زینب کبری (علیها السلام)، خودشان برای بانوان کلاس خواندن و نوشتن و تعلیم و تفسیر قرآن کریم داشتند؟ هیچ کس نپرسید که اگر قرآن کریم بحث از ضرورت کسب علم، فهم، تدبیر، بصیرت، تقوا و ... برای مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات می نماید، این زنانی که نه تنها خواندن و نوشتن بلد نیستند، بلکه حتی نباید تحت آموزش و تعلیم قرار بگیرند، چگونه خداشناس و قرآن شناس و فقه شناس شوند؟! چگونه فرزندان و نسل را تربیت کنند؟!

الف - پس دقت کنیم، همان گونه که در خصوص اقوال دیگر [حتی کتب آسمانی پیشین] تحریفات، حرف های من درآوردی، جعل، ورود خرافات و ... بسیار صورت گرفته است، در خصوص احادیث و روایات نیز بسیار صورت گرفته است.

فقط یک جاعلی به نام ابوهیره، هزاران حدیث جعل کرد، با این که در صدر اسلام و عصر رسول الله (صلوات الله علیه و آله) نیز می زیسته است. خودش اذعان دارد که به خاطر شکم و فرار از فقر اظهار اسلام کرده است، نه چیز دیگری.

(الشیخ محمود ابوریه، شیخ المضیره ابوهیره، ص ۱۰۳)

در کتب معتبر اهل سنت نقل شده که حتی عمر (خلیفه دوم) نیز او را به خاطر جعل حدیث توبیخ و تنبیه می کرد.

ب - بنابراین، پذیرش هر نقلی اصولی دارد، به ویژه اگر منتسب به پیامبر عظیم الشان و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین گردد. اگر قرار بود که هر کسی بگوید ایشان چنین گفتند، و پذیرفته شود که تا کنون از دین اسلام هیچ چیزی باقی نمانده بود.

اصل اول، در بررسی صحت و اعتبار یک حدیث، انطباق با عقل و تصریح وحی می باشد. پس اگر حدیث و روایتی از قول آنان نقل شود که با عقل و وحی انطباق نداشته باشد، به شدت رد می شود، حال ناقلش هر کس که می خواهد باشد.

اصل دوم، سندیت حدیث است که در علم حدیث [که بسیار دقیق و مفصل و سنگین] است، مورد بحث قرار می گیرد.

هدف از "علم" رسیدن به "توحید" است و والاترین علم، همان "علم به توحید" است که در امر به فراگیری آن، مرد و زن را تفکیک ننمود. «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

فقط برخی از احکام است که در آن بین زن و مرد تفاوت هایی هست (که بدیهی است باید باشد)، وگرنه در مقام، جایگاه، ارزش و فضیلت های انسانی فرقی نیست.

به این آیه دقت شود که چطور با قید (ضمایر مؤنث و مذکر)، به این فضیلت ها اشاره شده تا همه بدانند که در اسلام فضیلت انسانی بین زن و مرد مساوی است.

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَائِمِينَ وَالْقَائِمَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالسَّائِرِينَ وَالسَّائِرَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ لِلَّهِ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان (که شهادتین را گفته و عملاً تسلیم دین شده اند) و مردان مؤمن و زنان مؤمن (که اعتقاد قلبی به اصول و فروع اسلام پیدا کرده اند)، و مردان مطیع و خاضع و زنان مطیع و خاضع، و مردان راستگو و زنان راستگو، و مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، و مردان فروتن از درون قلب و زنان فروتن از درون قلب، و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده، و مردان روزه دار و زنان روزه دار، و مردان حافظ شهوات و زنان حافظ شهوات، و مردان بسیار یادکننده خدا و زنان یادکننده، خداوند برای همه آنان آموزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است (الأحزاب، ۳۵)

حضرت امام صادق علیه السلام: مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَمَلَ بِهِ وَعَلَّمَ لِيهِ دَعِيَ فِي مَلَائِكَةِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا فَقِيلَ: تَعَلَّمَ لِيهِ وَعَمَلَ لِيهِ وَعَلَّمَ لِيهِ؛ (اصول کافی، ج ۱، ص ۵۶)

هر کس برای خدا دانش بیاموزد و به آن عمل کند و به دیگران آموزش دهد، در ملکوت آسمانها به بزرگی یاد شود و گویند: برای خدا آموخت و برای خدا عمل کرد و برای خدا آموزش داد.

تعلیم به خانواده

امام صادق علیه السلام: لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ يُورِثُ أَهْلَ بَيْتِهِ الْعِلْمَ وَالدِّينَ الصَّالِحَ حَتَّى يُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ جَمِيعًا؛ مؤمن همواره خانواده خود را از دانش و ادب شایسته بهره مند می سازد تا همه آنان را وارد بهشت کند. (مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۰۱)



وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا و بگو: پروردگارا بر دانشم بیافرا

www.x-shobhe.com

انطباق با عقل و وحی و سنت:

عقل - چطور عقلی که خداوند سبحان را شناخته و به رسول و کتابش ایمان آورده، می‌تواند بپذیرد که خداوند بفرماید: همه‌ی شما را از خاک، از یک مرد و زن و از نطفه آفریدیم و همه را مشمول هدایت تکوینی و تشریحی قرار می‌دهیم، تا همه رشد کنند، تا همه آزمایش شوند و ...، اما بفرماید که به زنان، حداقل سواد که همان خواندن و نوشتن است را نیاموزید؟! این بخش توضیح زیادی نمی‌خواهد، واضح و مبرهن است که "عقل" به هیچ وجه بی‌سواد نگه‌داشتن قشر عظیمی از جامعه‌ی بشری را که اصلی‌ترین نقش را در تولید و تربیت انسان دارند، نمی‌پذیرد.

قرآن - وقتی در قرآن کریم، لفظ "انسان" می‌آید، اعم از زن و مرد و مؤمن و کافر و ... می‌باشد و همه‌ی انسان‌ها را شامل می‌گردد. خداوند متعال از یک سو می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ - [که] به یقین ما انسان را در بهترین اعتدال و استقامت آفریدیم. (التین، ۴)» - از سوی دیگر می‌فرماید: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ - [خداوند علیم]، به انسان آنچه را نمی‌دانست بیاموخت. (العلق، ۵)» - از سوی دیگر می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ - [خدای] رحمان * قرآن را تعلیم داد * انسان را خلق کرد به او (سخن گفتن، منطق تبیین) را بیاموخت. (الرحمن، ۱ تا ۴)».

همچنین فرمود که انبیا و رسولان را برای تعلیم "کتاب و حکمت" فرستاد و فرمود که مخصوص مردان است، و نیز به همگان دستور فراگیری "علم" توحید داد و فرمود که مخصوص مردان است، به همگان دستور تلاوت و تدبر در قرآن کریم داد و فرمود که مخصوص مردان است.

حدیث (سنت نبوی (صلوات الله علیه و آله): اگر هیچ حدیث و روایاتی به جز فرمایش رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) مبنی بر این که «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا إِنَّ اللَّهَ يَجِبُ بُغَاةَ الْعِلْمِ؛ - طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است. خداوند جویندگان دانش را دوست دارد» که متواتر در منابع حدیثی شیعه و سنتی نقل است نداشته باشیم، برای ردّ صحت «به زنان نوشتن نیاموزید ...» کفایت دارد، و حال آن که صدها حدیث و روایت، بر ضرورت علم‌آموزی زن و مرد مسلمان دلالت دارد.

بررسی سندی:

به صورت تخصصی وارد این بحث نمی‌شویم، چرا که علم حدیث بسیار مفصل است، سال‌ها تعلیم و تحقیق و مطالعه در زبان عربی، علم به قرآن و تفسیر، علم حدیث، علم رجال، علم سندشناسی و ... می‌طلبد، لذا همین قدر اشاره می‌شود که:

یک - روایت (به زنان نوشتن نیاموزید ...) در میان اهل سنت نیز اعتباری ندارد، چرا که اولاً هیچ یک از صحاح شش گانه (صحاح سته) آن را نقل ننموده‌اند و ثانیاً فقط دو نقل وجود دارد. یکی از فردی به نام «محمد بن ابراهیم شامی» که حدیث‌شناسان متبحر و نامی اهل سنت، چون "دارقطنی" او را کذاب (دروغگو) می‌خوانند. (نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، مجمع الزوائد، بیروت، دار الکتاب العربی، ج ۴، ص ۹۳، باب صناعة النساء) - و دیگری با این سلسله نقل کرده است: «محمد بن محمد بن سلیمان عن عبدالوهاب بن الضحاک عن شعیب بن اسحاق عن هشام بن عروة عن ابیه [عروة بن زبیر] عن عایشه» که فقط حاکم نیشابوری آن را مورد تأیید قرار داده است.

دو - در منابع شیعی نیز این روایت به نقل از (نوفلی و سکونی) آورده شده که هر دو از دانشمندان اهل تسنن می‌باشند و سند روایی و سلسله‌ی راویان آنها نیز به صورت موثق به اهل عصمت (علیهم السلام) نمی‌رسد.

نتیجه:

پس وقتی روایت یا حدیثی نقل می‌شود که نه با عقل انطباق دارد، نه با وحی تناسب دارد، نه با سیره و سنت و احادیث نبوی و اهل عصمت علیهم السلام سازگاری دارد؛ چرا باید مورد قبول قرار گیرد؟

نکته: حالا این بحث‌ها وارد فضای مجازی شده و اذهان را دچار شبهه می‌کند؛ اما از خود بپرسیم که چرا برخی فقط بر چنین اقوال غیرمستندی تکیه می‌کنند، مگر این همه آیه، روایت و حدیث در خصوص علم و ارزش علم و ضرورت تعلیم و تعلم در قرآن و حدیث وجود ندارد؟!

حدیث:

عن ابی عبدالله (علیه السلام): **طَلَبُ الْعِلْمِ قَرِيضَةٌ فِي كُلِّ حَالٍ.** (بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۲)

امام صادق (علیه السلام): تحصیل علم در همه حال واجب است.

عن ابی عبدالله (علیه السلام): **طَلَبُ الْعِلْمِ قَرِيضَةٌ مِنْ قَرَائِصِ اللَّهِ.** (بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۲)

امام صادق (علیه السلام): تحصیل علم از واجبات الهیه است.

خطاب به همه‌ی انسان‌ها [اعم از مرد، زن]:

عن امیرالمؤمنین (علیه السلام): **إِيهَا النَّاسُ إِعْلَمُوا إِنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ بِهِ، أَلَا وَ إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجِبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ، إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَمْضُومٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَ قَدْ ضَمِنَهُ وَ سِيفِي لَكُمْ وَ الْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَ قَدْ أَمَرْتُمْ بِطَلْبِهِ مِنْ أَهْلُوهُ فَاطْلَبُوهُ .** (محجة البيضاء، ج ۱، ص ۲۵)

امیرالمؤمنین (علیه السلام): ای مردم (ای انسان‌ها) بدانید که کمال دینت، طلب علم و عمل به آن است به درستی که طلب علم از طلب مال بر شما واجب‌تر است، زیرا دارایی و مال قسمت تضمین شده‌ای دارد که عادل میان شما قسمت‌بندی و ضمانت کرده و حتماً به شما پرداخت می‌کند ولی علم در نزد اهلش سپرده شده و شما امر شدید که آن را از اهلش طلب کنید، پس باید در مقام طلب برآیید.

مرتبط:

[علت نهی شدن زنان از خواندن سوره یوسف چیست؟](#)

سوال ۲: با توجه به آیه ۱۹ سوره مائده «فترة من الرسل» در فاصله پیامبری حضرت عیسی و حضرت محمد (ص) هیچ رسولی نبوده. پس چطور می توان این حدیث که «زمین از حجت خدا باقی نمی ماند» را توجیه کرد.

(قرچک/کارشناس شیمی) (۱۱ مرداد ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا به متن و ترجمه آیه و حدیث مورد بحث توجه کنیم:

آیه:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»
(المائده، ۱۹)

ترجمه: ای اهل کتاب، پیامبر ما به سوی شما آمده که در دوران فترت رسولان [حقایق را] برای شما بیان می کند، تا مبدا [روز قیامت] بگویید: «برای ما بشارتگر و هشداردهنده ای نیامد.» پس قطعاً برای شما بشارتگر و هشداردهنده ای آمده است. و خدا بر هر چیزی تواناست.

حدیث:

«اللَّهُمَّ بَلِي، لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، أَوْ خَائِفًا مَّعْمُورًا، لِيَنَلَّا تَبَطَّلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ...» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷)

خداوندا آری، زمین از کسی که به حجت خدا برای خدا قیام نماید تهی نمی ماند، قائمی آشکار و مشهور، یا ترسان و پنهان، تا دلایل الهی و بیّناتش باطل نگردد ...

ملاحظه: البته احادیث دیگری نیز از امامان (علیهم السلام) به همین مضمون وجود دارد.

از مشکلات اصلی:

یکی از مشکلات اصلی در فهم یک گزاره (حتی به زبان اصلی)، درک مفهوم و مقصود از کلمات است و به ویژه اگر به زبان دیگری ترجمه شود، این مشکل به شکل نقیصه نیز بروز می کند. به عنوان مثال ما کلمه‌ی (ضرب) را به "زدن" ترجمه می کنیم، اما یک جا همین "زدن"، ضربه (که منجر به ضرب و جرح نیز می شود) معنا می دهد، یکجا "بیمودن راه در زمین" معنا می دهد و یکجا "آوردن یک مثل" (ضرب المثل) معنا می دهد و ...

اسم های لقبی و صفتی نیز همین طور هستند. به عنوان مثال بسیار فرق است بین معنای نبی، رسول، امام و حجت؛ لذا نمی شود در هر گزاره ای همه را به یک معنا گرفت.

رسول و حجت:

در آیه مبارکه‌ی مورد بحث، با واژه‌ی «رسول»، فرمود که "ای اهل کتاب، پیامبر ما به سوی شما آمده ... - خب باید دقت کنیم که هر رسولی حتماً نبی هم هست، اما هر نبی‌ای الزاماً رسول نیست - ممکن است یک رسول،

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام:

«اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا يَدُّ لَأَرْضِكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ يَهْدِيهِمْ إِلَى دِينِكَ وَ يُعَلِّمُهُمْ عِلْمَكَ إِنَّمَا تَبَطَّلَ حُجَّتُكَ وَ لَا يَضِلُّ اتِّبَاعُ أَوْلِيَاكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بِهِ إِمَّا ظَاهِرٌ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ أَوْ مُكْتَبٍ أَوْ مَتَّقِبٍ إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُ فِي خَالَ هِدَايَتِهِمْ فَإِنَّ عِلْمَهُ وَ آدَابَهُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُنْتَبَهَةٌ فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ؛

(كمال الدين، ص ۵۶۲)

بار خدایا! ناگزیر باید در زمین تو حجتی از تو برای خلائق باشد تا ایشان را به دین تو هدایت کند و علم تو را به آنها بیاموزد تا حجت تو باطل نشود و پیروان اولیاء تو پس از هدایت گمراه نشوند.

این حجت، یا آشکار است، ولی مطاع نیست و یا آنکه پنهان است و یا منتظر ظهور. اگر چه شخص او در حالی که مردم را هدایت می کند، غایب باشد، اما علم و آداب او در قلوب مؤمنین ثبت است و بدان عمل می کنند.»

حضرت امام صادق علیه السلام:

مَا زَالَتْ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ يَعْرِفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ .

(الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸)

هیچ وقتی از پیدایش زمین تا به حال نگشته است مگر آن که از برای خدا در آن حجتی بوده است که حرام و حلال خدا را به آنها تعلیم دهد و مردم را به راه خدا بخواند.

در زمان بعثت رسول اعظم صلوات الله علیه و آله، حتی در شبه جزیره حجاز که از قبل برای آنها رسولی نیامده بود، عده‌ای (مثل بنی هاشم)، موحد و به شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام بودند، عده‌ای دیگر یهودی بودند و عده‌ای قلیلی نیز مسیحی بودند. پس لابد حجت‌هایی داشتند که آنها را دعوت و هدایت کرده است.

همین‌ها و در همان سرزمین و همان دوران، اولین مخاطبین آیات «یا اهل الکتاب» بوده‌اند.

حجت خدا الزاماً نبی، رسول یا امام نمی باشد، ولی حتماً معصوم است

آیت الله جوادی آملی:

وجود مبارک حضرت فاطمه (س) حجة الله است برای اینکه اگر پیغمبر حجت است نه برای اینکه پیغمبر است برای این است که معصوم است و اگر امام، حجت است نه برای اینکه امام است بلکه برای این است که معصوم است و اگر کسی معصوم بود قول و فعل و تقریر او می شود حجت. حالا امامت یک مقام برتر است، نبوت یک مقام برتر است؛ ولی حجیت قول داورمدار عصمت است یعنی این انسان کامل معصوم است و هیچ چیزی نمی گوید مگر به دستور خدا؛ چنین کسی فعل او و قول او و تقریر او می شود حجت. (درس اخلاق، فروردین ۱۳۹۴)



www.x-shobhe.com

امام نیز باشد (مثل حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام))، اما دلیلی ندارد که هر امامی، نبی و رسول نیز باشد - و همچنین است راجع به حجت. هر رسولی و هر امامی که از ناحیهی خداوند متعال باشد، حتماً حجت خداست، اما دلیلی ندارد که هر حجتی حتماً نبی، رسول و امام نیز باشد.

الف - پس به طور کلی، اگر یک جا بیان شد که برای شما رسول فرستادیم و در جای دیگری بیان شد که زمین بدون حجت باقی نمی ماند، دلیلی نیست که معنایش «بدون رسول باقی نمی ماند» باشد. مگر امروز که حجت خدا [حضرت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه)] هستند و زمین خالی از حجت نیست، نبی یا رسولی هم هست؟

ب - یک موقع در آیات قرآنی یا حدیث، عموم مردم مخاطب هستند و یک موقع طبقه ای از آنان، مثل "یا ایها الذین امنوا" یا "یا ایها الرسل" و یا قومی خاص. اما یک موقع اشاره به یک حکم و اصل کلی است.

به عنوان مثال در همین آیهی فوق، «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» مخاطب است، اما در حدیث حجت، تصریح به یک حکم کلی در سرتاسر زمین خدا دارد.

ج - در همین آیه، وقتی می فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ»، یعنی مخاطب کسانی هستند که برای آنان نبی و رسول و کتاب آمده است و آنان کتاب را در اختیار دارند، اما در آن به شدت اختلاف کردند و رهبانان نیز حقایق آن را از عموم کتمان می کردند و وقتی اختلاف اوج می گرفت، می گفتند که خب باید یک فرستاده ای الهی بیاید تا حقایق را آشکار کند و در این اختلافات قضاوت نماید. خدا هم فرمود که رسولی فرستادم، با وحی و کتابی که مصدق کتاب نازل شده بر شماست، و حقایق کتب شما را (که کتمان کردید - نفهمیدید - اختلاف کردید - تحریف نمودید و ...) بیان می دارد، تا حجت بر شما تمام شود و نگویید برای ما "بشیر و نذیری" نیامد، وگرنه حقایق را می فهمیدیم و به آن ایمان می آوردیم.

دوران فطرت:

دوران فطرت، به زمان بین حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) و حضرت محمد مصطفی (صلوات الله علیه وآله) که آخرین نبی و رسول [خاتم الانبیاء و المرسلین] است گفته می شود.

بدیهی است که بین این دو رسول گرانقدر، هیچ رسول و صاحب شریعتی نیامده است، اما نه معنایش این است که هیچ "نبی" ای نیامده است و نه معنایش این است که "زمین خالی از حجت" مانده است.

حضرت مسیح (علیه السلام) ۱۲ حواری داشت که حضرت شمعون، وصی بلافضل ایشان بود و خداوند متعال در قرآن کریم تصریح نموده است که به حواریون وحی فرستاده است. چنان که زمان حضرت موسی (علیه السلام) نیز حضرت هارون (علیه السلام) نبی بود اما رسول نبود، شریعت و کتابی نیاورد، بلکه تشریح کننده، تبلیغ کننده و دعوت کننده به شریعت حضرت موسی (علیه السلام) بود.

حضرت جرجیس (علیه السلام) نیز نبی بودند که در سن ۱۶ سالگی در سال ۳۲۹ میلادی به مرتبهی پیامبری رسیدند و مردم را در همین دورهی فطرت، به شریعت حضرت عیسی (علیه السلام) دعوت می نمودند.

همچنین در اقوال از حضرات ۱. مردخای ۲. نسطورس بن ریشخا ۳. وعید بن نسطورس ۴. بخیر ابن وعید ۵. منذر بن شمعون ۶. سلمة بن منذر ۷. برز بن سلمة ۸. ابی بن برزه ۹. خالد بن سنان بود که نسبش به حضرت اسماعیل ذبیح می رسد، به عنوان انبیای دوران فطرت نام برده شده است.

پس اینها همه حجج الهی در دوران فطرت بوده اند، مضافاً بر این که حضرت خضر (علیه السلام) نیز دورهی قدیمی تری دارد و اکنون نیز در قید حیات هستند، مضافاً بر این که بحث روایی مربوط به وجود حجت در روی زمین است، نه در یک نقطه خاص یا زمان خاص یا بین قومی خاص. و چنان که بیان شد، الزامی ندارد که حجت همیشه نبی یا رسول باشد. ائمه (علیهم السلام) نیز "حجت الله" هستند، در دورانی که نه نبی و نه رسولی هست و کلاً باب نبوت (نزول وحی) بسته شده است.

سوال ۲: علم - در احادیث و روایات زیادی به دانش تاکید شده است. آیا منظور علم و دانش کنونی است که در دانشگاه کسب می‌شود؟ اگر نه پس منظور چیست؟ (لیسانس/ارومیه) (۱۲ مرداد ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

علم، علم است و کنونی و قدیمی ندارد. انسان هر چه بیشتر رشد کند، به علوم بیشتری واقف می‌گردد. خواه در مکتب یا دانشگاه یا حوزه‌ی علمیه یا ...

بدیهی است که منظور از "علم" مطلق علم به معنای "دانش" است، مگر این که در آیه یا حدیث قید خاصی به آن خورده باشد و در بیانی علم خاصی موضوع بحث باشد. مثل علم توحید، علم حدیث، علم فقه یا ...

منتهی آنچه از تحصیل علوم متفاوت مهم‌تر است و خودش در رأس علوم است، علم جهت‌دار به سوی مقصد اعلاست. چرا که هر کار بی‌هدف یا با هدف مقطعی و فانی، خودش هم سرگرمی، مقطعی و فانی است، چه علم دین باشد و چه علوم دیگر.

الف - به آن دسته از آیات قرآنی که دست کم ظاهرش توجهی به "علوم طبیعی و تجربی" نموده است دقت نمایید، همه تأکید بر "توحید و معاد" دارد. می‌فرماید: در این عالم هستی سیر علمی کنید - به زمین و آسمان‌ها و هر چه در آن است، نظر انداخته و توجه کنید - کسب علم کنید و ...، خب برای چه؟! برای آن که همه آیه و نشانه است و مبدأ و مقصد را نشان می‌دهد.

ب - پس اگر هدف غایی (خداشناسی، کمال انسان و قرب الی‌الله در مسیر رشد)، مدّ نظر نباشد، همه‌ی علوم، ابزاری خواهند بود. خواه کسی قرآن، تفسیر، حدیث و فقه بیاموزد، خواه صنعت، کشاورزی، هنر یا فنون دیگری بیاموزد. از این رو، مصرف آن علوم نیز ابزاری می‌شود و همه در راه کمی زیادت‌تر شدن چرب و شیرین دنیا به کار می‌رود. خواه تفسیر قرآن تدریس بکند، یا جراحی قلب انجام دهد، یا انواع و اقسام بمب‌ها را بسازد. چنان که رسول اعظم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید:

«مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لَغَيْرِ اللَّهِ أَوْ ارَادَ بِهِ غَيْرَ اللَّهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَفْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»

(منیة المرید، ص ۱۲۴)

ترجمه: کسی که دانش را برای غیر خدا فرا گیرد و یا با آن غیر خدا را اراده کند، جایگاه او در آتش است.

از این رو تأکید بر کسب "علم جهت‌دار" شده است، حتی در علوم طبیعی و تجربی؛ باید همه آیه، نشانه، دلیل، برهان و راهنمای به سوی هدف باشد و راه را روشن‌تر کند.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (البقره، ۱۶۴)

ترجمه: به یقین در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و

فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

پس بدان که هیچ خدایی جز خدای
یکتا نیست (محمد ص، ۱۹)

**أَمَّنْ هُوَ قَائِمٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا
يَحْدُرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةً رَبِّهِ قُلْ
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا
يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ**

آیا آن کافر اهل عذاب بهتر است یا
کسی که ساعات شب را در حال سجود و
قیام، طاعت و وضوع دارد، از (عذاب)
آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگار خود را
امیدوار است؟ بگو: آیا کسانی که می‌دانند
با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ جز این
نیست که تنها صاحبان خرد ناب متذکر
می‌شوند.
(الزمر، ۹)

حضرت رسول اعظم صلوات الله علیه و آله:
تَوَمَّعَ عِلْمٌ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ عَلَى جَهْلٍ.
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خواب توأم با علم و
دانش، بهتر از نماز همراه با نادانی است.
(منیة المرید: ۱۰۴)

علم، وقتی علم است که انسان را به علیم برساند
عالم، یعنی "نشانه‌ها" - علم یعنی "نشانه‌شناسی"
و هر نشانه‌ای، هدف را نشان می‌دهد.
امروزه قدر "نشانه‌شناسی" در عرضی علم را
بیشتر می‌دانند.

حضرت امام باقر علیه السلام:
تَذَكَّرُ الْيَوْمَ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ.
امام باقر علیه السلام: یک ساعت مذاکره علمی،
بهتر از یک شب عبادت است.
(الاختصاص: ۲۲۵)

از ویژگی‌های متقین
در بیان نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام
وَوَقَّفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ
و گوش بر دانستن چیزی نهاده اند که آنان را
سودی رساند (خطبه متقین، معروف به هم‌ام)

حضرت رسول اکرم، صلوات الله علیه و آله:
الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الْأَدْيَانِ وَ عِلْمُ الْإِبْدَانِ
علم دو دسته است: علم دین‌ها و علم بدن‌ها
(بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۰)

حضرت امام سجاد علیه السلام:
**لَوْ تَعَلَّمَ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَبَّوهُ
وَأَوْ سَفَّكَ الْمُهْجَ وَ خَوْضَ اللَّجَجِ.**
اگر مردم می‌دانستند که در جستجوی دانش
چه چیزی نهفته است، بی‌گمان در پی آن می
رفتند اگر چه موجب ریختن خون آنها و فرو
رفتن در دریاها می‌شد.
(الکافی، ج ۱، ص ۳۵)

www.x-shobhe.com

کشتی‌هایی که در دریا به سود مردم جریان دارند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن زمین را پس از مرگش زنده نموده، و در آن از هر نوع جنبنده‌ای پراکنده کرده، و گرداندن بادها (از سویی به سویی)، و ابری که در میان آسمان و زمین مسخر است، (در هر يك از این امور هفتگانه) نشانه‌هایی است (از توحید و قدرت و حکمت خدا) برای گروهی که می‌اندیشند.

حدیث - دسته‌ی اول:

در دسته‌ای از احادیث و آموزه‌های اهل عصمت (صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین)، به مطلق ارزش "علم" تصریح و تأکید شده است:

قال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله): **فَضْلُ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ فَضْلِ الْعِبَادَةِ**. (تحف العقول: ٤١)

ترجمه: فضیلت علم نزد من خوشتر از فضیلت عبادت است.

قال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله): **الْعِلْمُ أَفْضَلُ مِنَ الْعِبَادَةِ**. (کنز العمال: ٢٨٦٥٧)

ترجمه: پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) علم برتر از عبادت است.

قال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله): **قَلِيلُ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعِبَادَةِ**. (منیة المرید: ١٠٥)

ترجمه: اندکی دانش، بهتر از بسیاری عبادت است.

قال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله): **طَلَبُ الْعِلْمِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى**. (کنز العمال: ٢٨٦٥٥)

ترجمه: نزد خداوند، آموختن دانش برتر از نماز و روزه و حج و جهاد در راه خداوند متعال است.

حدیث - دسته‌ی دوم:

در دسته‌ای دیگر از احادیث نیز تصریح شده که مطلق علم به معنای دانش، منظور است. بدیهی است وقتی می‌فرمایند که علم را فراگیرید، ولو در چین - یا می‌فرمایند: حکمت را بیاموزید، ولو از کافر و ...، منظور توحید و معاد و قرآن و تفسیر و فقه نبوده است که آنان جاهل به این علوم بوده‌اند.

قال رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله): **اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصِّينِ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ قَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ**.

(منیة المرید، شهید ثانی، ص ١٠٣)

ترجمه: دانش را بجوئید، اگر چه در چین باشد زیرا طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است.

امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام): **خُذِ الْحِكْمَةَ آتَى كَاتِبٌ، فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجُلُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ**. (نهج البلاغه، حکمت ٧٩)

ترجمه: حکمت را هر جا هست فرا گیرید، که حکمت در سینه‌ی منافق هم هست، در آنجا قرار (ناآرام و جوشان) می‌گیرد تا بیرون آید و در سینه‌ی مؤمن با دیگر یارانش آرام گیرد.

امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام): **الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ الْبِفَاقِ**.

(نهج البلاغه، حکمت ٨٠)

ترجمه: حکمت گمشده‌ی مؤمن است، پس حکمت را فراگیر گرچه از اهل نفاق باشد.

امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام): **خُذُوا الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**; (بخاری، ج ٢، ص ٩٧)

ترجمه: حکمت را بیاموزید ولو از مشرکان.

حدیث - دستهای سوم:

در دسته‌ای دیگر از احادیث و روایات، به هدف‌داری علم‌آموزی و جهت‌داری آن تصریح شده است:

قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): **مَنْ خَرَجَ يَطْلُبُ بَابًا مِنْ عِلْمٍ لِيُرِدَّ بِهِ بَاطِلًا إِلَى حَقٍّ، أَوْ ضَلَالَةً إِلَى هُدًى، كَانَ عَمَلُهُ ذَلِكَ كَعِبَادَةِ مُتَعَبِّدٍ أَرْبَعِينَ عَامًا.** (الأمالی للطوسی: ۱۲۷۵/۶۱۹)

ترجمه: هر که برای آموختن يك باب از دانشی بیرون رود تا به وسیله‌ی آن باطلی را به حق، یا گمراهی و ضلالتی را به هدایت باز گرداند، این کار او مانند عبادت چهل ساله‌ی عبادت‌کننده است.

منقول است که حضرت رسول اکرم (صلوات الله علیه وآله) که خود «مدینه العلم» بودند، چنین دعا می‌نمودند: **«اللهم أعوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ - بار الها! پناه می‌برم به تو از علمی که نفعی ندارد».**

امام کاظم (علیه السلام) ماجرای را از رسول خدا (ص) نقل کرده است که بسیار شایان توجه و تأمل است.

ایشان می‌فرمایند: روزی رسول خدا (ص) به مسجد آمد، گروهی را دید که پیرامون مردی گرد آمده‌اند. پرسیدند: این کیست؟ گفتند: علامه است. پرسیدند: در چه چیز علامه است؟ گفتند: داناترین مردم به علم انساب و وقایع عرب است و بیشتر از همه به روزهای مهم جاهلیت و اشعار عربی آگاه است!

ایشان فرمودند: **«ذَلِكَ عِلْمٌ لَا يَصْرُ مَنْ جَهْلَهُ، وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عِلْمَهُ»** - «این علمی است که نادان به آن ضرر نمی‌کند و داناى آن [نیز] نفعی نمی‌برد». (امالی شیخ صدوق^(ه)، ۱۲/۲۳۰)

آخرت:

پس علم باید جهت‌دار و هدف‌دار باشد و فایده داشته باشد، و فایده نیز آن است که آثارش تا قیامت نیز دوام و بقا داشته باشد. و **«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»**، همه چیز فانی است جز او و هر چیزی که به فرمان او و برای تقرب به او باشد، باقی می‌ماند.

با این نگاه، هر علمی که در این راستا باشد نافع است. خواه ریاضیات و فیزیک و شیمی باشد، خواه معارف و علوم قرآن و اسلامی.

منتهی باید دقت کنیم که در آخرت سؤال نمی‌شود که از قضایای فیثاغورثی یا انیشتاینی، یا حکمت یونان، ملاصدرا و بوعلی سینا، یا علوم هوا - فضا و ... چه دانستی؟ بلکه سؤال می‌شود: آنچه آموختی را برای چه آموختی؟ هدفت چه بود و به چه کار بستى؟ آیا آنچه آموختی، خواه ریاضیات محض باشد یا خیاطی با چرخ ریسندگی قدیمی (مثل حکایت آن پیرزن در زمان رسول اکرم (صلوات الله علیه وآله))، یا تفسیر کلام الله (قرآن مجید)، گامی سبب خدانشناسی، معادشناسی، ایمان، تقوای بیشتر و ذخیره‌ی آخرت شد، یا حتی اگر قرآن و تفسیر آموختی، سبب دوری و خسران بیشتری گردید؟! آیا با این علمی که آموختی، به خلق خدا و برای خدا خدمتی کردی یا همه مصرف نفست شد؟!

سوال ۴: حدیثی از حضرت زهرا سلام الله علیها هست که می فرمایند: "برای زنان بهتر است که مردان نامحرم را نبینند و نامحرمان نیز آنان را نبینند." با توجه به این حدیث، پس سهم زنان از تجربه و شناخت دنیای اطرافشان چه می شود؟ آیا هر چه از جامعه دورتر بمانند، آگاهی و درک آنها کمتر نخواهد بود؟

(۱۳ مرداد ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ظاهر سؤال، دفاع از حقوق اجتماعی زنان است اما باطنش نوعی اهانت به آنان می باشد، چرا که اذعان دارد منبع تجربه و شناخت زنان از محیط اطراف، فقط مردان هستند و آن هم مردان نامحرم!

نقل حدیث چنین است:

«روزی خاتم پیامبران (ص) در جمع مسلمانان سؤال کرد: مرا خبر دهید که بهترین چیز برای زنان کدام است؟ [بسیاری از حاضران جواب هایی دادند که مورد تأیید قرار نگرفت تا این که] حضرت زهرا (علیها السلام) عرض کردند: (حَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرَّجَالَ وَلَا يَرَاهِنَّ الرَّجَالُ) بهترین چیز برای زنان آن است که مردی را نبینند و مردی هم آنان را نبیند.

جواب صحیح فاطمه زهرا (س) پس از ناتوانی حاضران، چنان پیامبر (ص) را به وجد آورد که فرمود: فاطمه پاره تن من است.» (بخارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۲)

*- البته این قول به اشکال و طرق مختلف نیز نقل شده است که بیان آنها خالی از اشکال نیست، چنان که گفته می شود "حدیث مرسل" است، نه صحیح و محکم.

اما اصل بیان فوق قابل تأمل می باشد، تا ذهن دچار خلط مبحث یا برداشت غلط نگردد و دیگران نیز سوءاستفاده نکنند.

الف - سخن از «خیر و فایده» است، آن هم برای زنان. خب حال آیا خیر و فایده ی زن در این است که دائماً و مستمراً با مردان به گونه ای مراوده داشته باشد که آنها او را ببینند و او آنها را ببیند؟!

ب - سخن از «نگاه کردن» است. آن هم نگاه کردن زن و مرد نامحرم به یکدیگر. خیر مردان در این است که زنان نامحرم را نگاه نکنند، خیر زنان نیز در این است که مردان نامحرم را نگاه نکنند و قطعاً خیر هر دو در این است که نامحرمان، آنها را نگاه نکنند. از این رو هم به مردان فرمود که چشم از نگاه به نامحرم فرو بندند و هم به زنان چنین فرمود.

ب/۱: به این دو آیه توجه نموده و در مضامین آن تأمل کنید:

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ...» (التور، ۳۰)

ترجمه: به مردان با ایمان بگو: دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند ...

«وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ...» (التور، ۳۱)

ترجمه: و به زنان با ایمان بگو: «دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فرو بندند و پاکدامنی ورزند ...

آیا "زن"، فقط از تعامل و ارتباط روزمره و مستمر با مردان نامحرم، نگاه کردن به آنها و مورد نگاه واقع شدن، می تواند کسب علم، معرفت و فضیلت نماید؟! این است دفاع از حقوق اجتماعی زنان؟!

استاد شهید، آیت الله مطهری (ره):

آنچه موجب فلج کردن نیروی زن و حبس استعدادهای اوست حجاب به صورت زندانی کردن زن و محروم ساختن او از فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی است و در اسلام چنین چیزی وجود ندارد. اسلام نه می گوید که زن از خانه بیرون نرود و نه می گوید حق تحصیل علم و دانش ندارد - بلکه علم و دانش را فریضه مشترک زن و مرد دانسته است - و نه فعالیت اقتصادی خاصی را برای زن تحریم می کند. اسلام هرگز نمی خواهد زن بیکار و بی عار بنشیند و وجودی عاطل و باطل بار آید. پوشانیدن بدن به استثنای وجه و کفین مانع هیچ گونه فعالیت فرهنگی یا اجتماعی یا اقتصادی نیست.

آنچه موجب فلج کردن نیروی اجتماع است آلوده کردن محیط کار به لذت جویی های شهوانی است. مجموعه آثار شهید مطهری . ج ۱۹، ص: ۴۴۱

آیا اگر زن در اجتماع، جذبه های جنسی اش را در معرض دید همگان قرار ندهد و خود نیز دید نزند، از حقوق اجتماعی اش، کسب علم و معرفت و فضیلت یا درآمد، محروم شده است؟! به نظر می رسد که این نظریات "فمینیستی" و توصیف زن و حقوق زن و فعالیت اجتماعی زن یا این ویژگی ها را آقایان طماع و هوس باز تدوین کرده و نوشته اند و تبلیغ می کنند.



آیا این شکل حضور اجتماعی، برای کسب علم و معرفت و آگاهی و یا ارائه استعدادهاست؟!



مردانی که او را می بینند، چگونه می بینند؟ چه تعریفی از او می کنند و چه علم و دانشی را به او می آموزند؟ چه انتظاری از او در این شکل از حضور و تعامل اجتماعی دارند؟! آیا دید نژدن و مورد دید زدن واقع نشدن را محرومیت از حقوق فردی و اجتماعی خود و مانعی برای کسب دانش و فضیلت می داند و اکنون در حال احقاق حقوق اجتماعی زنان است؟!

هدف دشمن، استعمار و استعمار ما (به ویژه دختران و زنان و جوانان جامعه ماست) و روش او نیز ضد تبلیغ علیه ارزش ها و اشاعه و ترویج ضد ارزش هاست و کارش فریب است. اما ما که نباید فریب دشمنان را بخوریم و یا بدتر آن که خودمان را فریب دهیم؟

آیا می توان این همه تحقیر و سوء استفاده را، حضور و تعامل اجتماعی زنان نامید؟!

www.x-shobhe.com

پس به مرد و زن، یکسان تأکید شده است که چشم از نگاه به نامحرم فرو بندند و خود را از "زنا" و مسیبات و عوامل آن [که مهم‌ترینش نگاه هوس‌آلود به یک‌دیگر است]، محافظت کنند. پس منظور اصلی از "نگاه" نیز، نگاه ریه، یا به قصد و توأم با لذت جنسی است.

منتهی چون "زن" جاذبه‌های خاص و بیشتری دارد، در ادامه به زنان مؤمنه توصیه و تأکید شده است که این جاذبه‌ها را در دید همگان و نامحرمان قرار ندهند (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ).

خب حال اگر زن چنین کند، از تعاملات اجتماعی، شناخت و کسب اطلاعات محروم می‌شود؟! یعنی حتماً باید به گونه‌ای تحریک‌آمیز در خدمت آقایان نامحرم قرار گیرد، دید بزند و مورد هیزی مردان باشد، تا چیزی به دانش و بینش او اضافه گردد؟! این که اهانت به زنان است.

ج - در حدیث فوق بحث از «دیدن و مورد دیدن واقع شدن است»، نه بحث از حضور در جامعه و تعاملات اجتماعی در تحصیل علم، انجام امور و کارهایی که می‌بایست برای رشد خود و جامعه انجام دهند. پس منافاتی با حضور اجتماعی زنان به گونه‌ای که نگاه‌ها فقط به جنسیت و جاذبه‌های جنسی او جلب نشود، ندارد. این یعنی حفظ حجاب. لذا فرمود از حکمت‌ها و فواید حجاب، یکی بهتر شناخته شدن است و دیگری امنیت از آزار و اذیت (روحی، روانی، فیزیکی، رفتاری و ...).

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْتَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (الاحزاب، ۵۹)

ترجمه: ای پیامبر به زنان و دختران خود و زنان مؤمنان بگو که چادر خود را بر خود فرو پوشند این مناسب‌تر است، تا (به ایمان، مسلمانی، عفت، حیا، نجابت و کرامت) شناخته شوند و مورد آزار واقع نگردند و خدا آمرزنده و مهربان است.

خب حالا "زن" وقتی در جامعه حضور می‌یابد چگونه خود را معرفی کند و چگونه به او نگاه شود و چگونه شناخته شود بهتر است؟ مؤمنه، عقیفه، با حیا، با عقل و فضیلت و ادب و ... - یا خوشگل، خوش هیكل، جذاب، سکسی و ...؟!

سخن بی‌تعارف:

فرض کنید که خانم جوانی برای تعاملات اجتماعی، مانند: تحصیل، اشتغال در یک مجموعه، خرید، تفریح و ... در اجتماع حاضر شده است و با مردان نیز تعامل دارد. این خانم دارای مدرک دکترا در رشته‌ای، تبحر در مدیریت، تخصص در کار و ... نیز هست، اما در ضمن آرایشی متناسب با مجالس عروسی دیگران یا حتی خودش کرده، بوی عطرش از ده متری یا بیشتر نظرها را جلب می‌کند، یک تکه پارچه‌ای که مرتب لیز می‌خورد و اگر نخورد هم موی او را نپوشانده بر سر دارد، سفیدی گلویش از دور می‌درخشد، لباسی تنگ پوشیده که سینه‌اش را شکل داده و به چشمان فرو می‌کند، استرچ تنگ و چسبانی هم پوشیده که فقط لک‌های پوست و چین‌های زانوی بد شکلیش را پوشانده است و ... در ضمن با غمزه راه می‌رود و با عشوه نگاه می‌کند و برای مخاطبش صدا نازک می‌کند!

خب حالا جناب استاد، فروشنده‌ی سیب‌زمینی، راننده‌ی آژانس، تاکسی و اتوبوس، جناب مدیر کل و همکاران، رهگذران در خیابان، آنانی که دید زدن را تفریح ارزان قلمداد می‌کنند و ... به چه چشمی باید به او نگاه کنند و چه چیزی در او ببینند، مدرک تحصیلی و مهارت کاری‌اش را یا همین جاذبه‌ها را؟! چگونه شناخته شود بهتر است؟

روزی آشنایی در توجیه نگاه کردن به فیلم‌های سکسی یا ... و نیز دید زدن و هیزی گفت: اگر تحریک شویم گناه است، من که تحریک نمی‌شوم! به او بی‌تعارف گفتم: شما اول حتماً به یک پزشک مراجعه کن و هر وقت بهبود یافتی، به سراغ احکام نیز بیا. وقتی بهش برخورد، گفتم: گناه کردنت یک مصیبت، اما توجیه کردن، فلسفه‌ی احکام از ناحیه خود گفتن، حدود و ثغور از جانب خود تعیین کردن و ...، گناهان سنگین‌تری هستند. پس اگر گناه کردی، استغفار و توبه کن، نه توجیه و دین‌سازی.

ه - پس به غیر از حدیث، حکم عقل نیز این است که مردان و زنان، هیزی نکنند و زنان نیز خود را از معرض دیده‌های شهوت‌آلود بیوشانند. این منافاتی با روابط اجتماعی آنان ندارد. و البته هیچ انسان عاقلی بیش از حد لزوم و ضرورت، با نامحرم مرتبط نمی‌گردد.

سوال ۵: طبق آیه ۱۱ سوره رعد سرنوشت هر ملت و قوم در دست خودشان است و خداوند دخالت نمیکنه... خوب طبق این قاعده چون ملت اسرائیل اراده کردن باشند الان وجود دارند و ملت فلسطین چون اراده و و این خواسته رو ندارند الان آواره و بی سرزمین هستند... و اصولاً وقتی خداوند به این صراحت گفته که در کار ملت‌ها دخالت نمیکنه چرا مردم ایران دایم دعا و درخواست نابودی اسرائیل رو از خدا میکنند در حالی که با این شرط خدا دعا کردن در این موارد بی‌اثر است؟ (۱۴ مرداد ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اصل این قاعده که بیان نمودید غلط است.

خب حالا در این سؤال به دو مسئله اشاره شده است، یکی آیات کریمه‌ی قرآنی و دیگری مسئله‌ی غصب سرزمین فلسطین توسط رژیم اشغالگر اسرائیل. و البته موضوع یا پیام اصلی این است که اشغال فلسطین با ترجمه‌ی غلط از آیات قرآنی توجیه شود. پس به ناچار باید به صورت خلاصه به هر موضوع اشاره نمود.

الف - آیه‌ی مورد بحث و ترجمه‌ی آن به شرح ذیل است:

«لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ» (الرعد، ۱۱)

ترجمه: برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می‌کنند. در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند. و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد، هیچ برگشتی برای آن نیست، و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود.

ب - در کجای این آیه آمده است که خداوند متعال دخالت نمی‌کند؟ از همان ابتدا که می‌فرماید: «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ»، دخالت است تا آنه که می‌فرماید «يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»، و بالاخره در تغییر سرنوشت ملت‌ها و اقوام نیز می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ»، یعنی خداست که این کار را می‌کند.

این که خداوند متعال دخالت نمی‌کند یا به تعبیر دیگری، دستش بسته است و اصلاً نمی‌تواند که دخالت کند، اندیشه‌ی انحرافی، تحریفی و غلطی است که سران مسلط شده بر یهود از همان ابتدا شعار دادند تا بتوانند مردم را از خدا جدا کنند و سلطه‌ی خود را اجتناب‌ناپذیر جلوه دهند.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلِغِيَابِهَا مَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (المائدة، ۶۴)

ترجمه: و یهود گفتند: «دست خدا بسته است.» دست‌های خودشان بسته باد. و به [سزای] آنچه گفتند، از رحمت خدا دور شوند. بلکه هر دو دست او (دست علم و قدرت، یا علم و رحمت و ...) گشاده است، هر گونه بخواهد می‌بخشد. و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده، بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنیم. هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند خدا آن را خاموش ساخت. و در زمین برای فساد می‌کوشند.

انصراف نیز به اراده‌ی الهی و در چارچوب و قوانین تکوینی الهی صورت می‌گیرد، نه این که ابلیس و سایر شیاطین از انس و جن، قدرتی مقابل قدرت خداوند جلیل هستند.

جَبَّ عَيْنَيْ أَبِي قَعْنَبٍ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَاتَّهَمَهُ بِغَيْبِهِ إِلَى عَذَابِ الشَّعِيرِ (الصحيح، ۴)
بر روی (بر شیطان در لوح محفوظ، طبق علم ازلی الهی) نوشته و مقرر شده که هر کس او را به دوستی و سرپرستی گیرد نیشک او را (از راه‌های سعادت) گمراه می‌کند و به سوی عذاب آتش شعله‌ور راه می‌نماید

”رب“، یعنی صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور - پس ”خدا دخالت می‌کند“، یعنی خداوند سبحان ربوبیت می‌کند.

فراغته و قدرت‌های شیطانی، همیشه ربوبیت خدا را به اشکال مختلف رد کردند تا مردم را تسلیم ربوبیت خود کنند، چنان که فرعون گفت: ”أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى“ و امروزه امریکا همین ادعا را دارد.

وَوَدَّ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُغْلَبُوكُمْ وَمَا يُغْلَبُونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (ال عمران، ۶۹)
گروهی از اهل کتاب دوست دارند که شما را گمراه نمایند، حال آنکه گمراه می‌کنند مگر خودشان را و می‌فهمند.

می‌خواهند به مسلمانان القا کنند که از مبارزات و مقاومت حزب الله و فلسطینی‌ها که هیچ، بلکه [العیاذ بالله] از خدا نیز کاری علیه اراده‌ی امریکا، انگلیس و اسرائیل ساخته نیست. پس حتی دعا هم نکنید که فایده‌ای ندارد. منتهمی چون چنین ادعایی موجب رسوایی بیشتر آنان و خشم شدیدتر مسلمانان و جهانیان می‌شود، از راه دیگری وارد شده و می‌گویند: «خدا دخالت می‌کند».

هدایت و اضلال، هر دو اراده، مشیت، فعل و اراده‌ی خداوند سبحان و حکیم است.

يُذَوِّي بِهِ اللَّهُ مِنَ الذَّنْبِ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (المائدة، ۱۶)
خدا هر کس را که در پی جلب رضای اوست، به وسیله آن [نور و کتاب] به راه‌های امن و سلامت رهنمون می‌شود، و به خواست خود، آنها را از تاریکی‌ها به نور می‌برد و به راهی راست هدایتشان می‌کند.

إِنَّ الدِّينَ كَقَرَفٍ أَوْظَلَمَ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ يَتَغَفَّرْ لَهُمْ وَلَا يُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا (النساء، ۱۶۸)
همانا کسانی که کافر شدند و ستم کردند، خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید و به هیچ راهی هدایتشان نخواهد کرد

خودشان با توکل و پشتیبانی یک دیگر، مسلمانان را به خاک و خون می‌کشند، اما به ما القا می‌کنند که پشت شما خالیست و حتی خدا هم دخالت می‌کند، پس دعا هم نکنید! آنها می‌دانند که ”دعا“ یعنی اتصال به حق که سبب موضع‌گیری علیه باطل می‌گردد.



نصرت خدا، ربوبیت و بالتبع دخالت اوست
الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ يَقُولُ رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِنَتِ السَّامِعُ وَيَبِيحُ وَالصَّلَاةِ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَيَتَضَرَّعُونَ إِلَيْهِ مِنْ بَيْنِ رُكْعَتَيْ عَرِيزٍ
آنان که به ناروا از دیار خویش رانده شدند تنها بدین سبب که گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست. و اگر خداوند برخی از مردم را به (وسیله‌ی) برخی (دیگر) باز نمی‌داشت، هر آنچه دیرها ای راهبان] و کلیساها ای ترسایان] و کشتها ای جهودان] و مسجدها ای مسلمانان] که در آنها نام خدا بسیار یاد می‌شود ویران می‌گردید و البته خدا کسی را که [دین] او را یاری کند یاری خواهد کرد، که خدا هر آنچه نیرومند و توانای بی‌همتاست.

www.x-shobhe.com

و خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد.

نگاه توحیدی:

اعتقاد به عدم دخالت خدا، انکار ربوبیت اوست و هدف نفی دین و هدایت دینی، به ویژه در امر مهم مقابله با کفر و ظلم است.

هر کس چنین تعبیراتی نماید، اساساً به دو مبدأ "قدرت و فعل" معتقد شده که این شرک است. چنین نیست که گمان شود، یک مبدأ فعل وجود دارد به نام خدا و چندین مبدأ فعل نیز وجود دارند به نام شیطان، انسان و ... بلکه "فعال ما یشاء" اوست و "لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ الاَّ بِاللّٰهِ" یک اصل کلی در نظام هستی می‌باشد. از این رو هم می‌فرماید: "فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ - خداست که هر که را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند. (فاطر، ۸)" - هم می‌فرماید: "يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - هر که را خواهد به راه راست هدایت می‌کند. (البقره، ۱۷۲)" - و هم می‌فرماید: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ - و خداوند قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. (البقره، ۲۵۸)». چرا که وقتی خالق و مالک و قادر اوست، کسی نمی‌تواند دیگری را هدایت یا منحرف کند، بلکه همه در مُلک او و طبق قوانین و چارچوب‌های او حرکت می‌کنند، پس اگر راه ایمان را رفتند، اوست که هدایتشان می‌کند تا به سعادت برسند و اگر راه کفر را رفتند، اوست که آنها را سوی ضلالت و جهنم می‌برد، و در این وسط انسان فقط انتخاب راه می‌کند.

ج - آیه دلالت دارد بر این که خداوند متعال به جبر و به زور هدایت نمی‌کند، نه این که دخالت نمی‌کند، بلکه می‌فرماید: نعمات اولیه را من می‌دهم، اگر شاکر بودید باز هم می‌دهم و اگر شاکر نبودید، هم آن نعمت را ضایع کردید و هم من دیگر مضاعفش را نمی‌دهم؛ و اگر پس از خواب غفلت بیدار شدید، توبه کردید، علیه ظلم قیام کردید و ...، باز هم می‌دهم. پس باز همه "فعل" خداست.

این مفهوم در آیهی ذیل که با همان مضمون آیهی مورد بحث می‌باشد، به صورت واضح و روشن بیان شده است:

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (الأنفال، ۵۳)

ترجمه: این (عذاب‌ها برای مشرکان) از آن روست که خداوند (طبق سنت جاریه خود) بر آن نیست که نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر دهد (از آنان سلب کند) تا آن که آنها آنچه در خود دارند (از حالات صالحه) تغییر دهند، و مسلماً خداوند شنوا و داناست.

مضافاً بر این که آیه باز تصریح دارد: خداست که نعمت را می‌دهد - خداست که باز پس نمی‌گیرد - خداست که تغییر می‌دهد. پس خدا دخالت نمی‌کند معنایی ندارد.

د - اگر قرار بود که خداوند متعال دخالت نکند [که البته خارج کردن خداوند سبحان، از ربوبیت که مستلزم دخالت می‌باشد، یک محال عقلی و بالتبع شرک هم هست]، نه امر به قیام علیه ظالمین می‌نمود و نه به مؤمنین وعده می‌داد که «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَتِّبْتُمْ أَقْدَامَكُمْ - اگر خدا را یاری کنید یاریتان می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد. (محمد ص، ۷)». بی‌تردید نصرت خدا یا عدم نصرت خدا، هر دو دخالت خداوند متعال است.

ه - خب حالا سؤال کنیم که آیا خداوند سبحان فقط پس از اشغال سرزمین فلسطین توسط تروریست‌های صهیونیست، دیگر دخالت نمی‌کند یا همان موقع که نقشه‌ی اشغال از سوی انگلیس و متحدان ترسیم شد نیز دخالت نمی‌کرد؟! اگر بگویند: دخالت نمی‌کرد، و بالتبع الان هم دخالت نمی‌کند، یعنی هر کسی هر کاری که دلش خواست می‌کند، خب حالا چرا به قیام فلسطینیان اعتراض داشته و ناراحتید؟ شما این سرزمین را عصب کردید و اکنون فلسطینی‌ها می‌خواهند که بازپس بگیرند. اما اگر بگویند که خدا دخالت می‌کرد، ادعای خود را مبنی بر عدم دخالت خدا نقض کرده‌اند.

پس همان موقع نیز اراده و مشیت الهی، مبنی بر این که اگر قومی به خواب غفلت فرو روند - اگر مسلمانان متحد نشوند - اگر کفار و طواغیت و فراعنه را به ولایت و سرپرستی بگیرند - اگر دائماً موضع مخالفت و دشمنی با شیاطین نداشته باشند و ...، تحقق یافت - اکنون نیز اراده و مشیت و سنت الهی مبنی بر این که اگر مسلمانان آگاه و بیدار و بصیر شوند - اگر قیام کنند - اگر علیه کفر و ظلم بستیزند - اگر

با هم متحد شوند و ...، خدا آنان را یاری می‌کند و شیطان، هر چقدر هم که به ظاهر قدرتمند باشد، هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (التَّحَلُّ، ۹۹)

ترجمه: چرا که او (شیطان) را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر خدای خود توکل می‌کنند تسلطی نیست.

فلسطین و اسرائیل:

در سؤال فوق دو معنای غلط دیگر به صورت مستتر القا شده است، یکی این که "ملت اسرائیل اراده کرده است" و دیگر آن که "ملت فلسطین اراده نکرده است"، و بعد هم "خدا" فاکتور گرفته شده که «دخالت نمی‌کند»، خب هر سه بیان و در نتیجه استدلال غلط است.

اول آن که اصلاً چیزی تحت عنوان "ملت اسرائیل" نبود که به بخواهد اراده هم بکند. هر چه بود، همان ملت فلسطین و در کشور فلسطین بود که بیش از ۹۰ درصد جمعیت آنها مسلمان بود، حدود ۷ درصد مسیحی بودند و ۳ درصد یهودی. پس بدیهی است که ملت فلسطین چنین اراده‌ای نکرده بودند. ملت سه درصدی یهود هم چنین اراده‌ای نکرده بود.

دوم آن که این اراده‌ی انگلیس، پس از جنگ جهانی بود که قصد تقسیم دنیا برای تحقق اهداف کلان بعدی جهت سلطه بر کل جهان داشت که اکنون نیز تحت عنوان اراده‌ی امریکا ادامه می‌یابد.

سوم آن که اکنون نیز چیزی تحت عنوان ملت اسرائیل مشروعیت ندارد. کدام ملت اسرائیل؟ یک عده مهاجر؟! چطور شد ملت فلسطین (به ویژه مسلمانان) ملت نبودند و باید از سرزمین خودشان اخراج یا کشته می‌شدند، اما ناگهان نام فلسطین شد کشور اسرائیل و یک عده مهاجر یهودی از انگلیس، روسیه، لهستان، آلمان، فرانسه، آفریقا و ... شدند ملت اسرائیل؟! هنوز که هنوز است جمع یهودیان سرزمین فلسطین به رغم اخراج و کشتار میلیون‌ها مسلمان و با احتساب تمامی مهاجران چند ملیتی به ۳۰ درصد هم نمی‌رسد.

دعا برای نجات فلسطین:

مبحث دعا، چه در مورد نجات یک قوم از ظلم فراعنه و ظالمین باشد و چه برای هر موضوع دیگری باشد، مبحث مستقلی است که قبلاً زیاد بحث شد. اما حالا دقت کنید که آیا پیام این شبهه، فقط فلسطین است یا به همه‌ی امور تعمیم می‌یابد، اما مصداقش را فلسطین می‌گذارند تا بهره‌ی خود را ببرند و حتی مانع از کمترین اقدام و همسویی که در دعا محقق می‌شود، گردند.

یک - اگر خدا دخالت نمی‌کند، فقط اسرائیل غاصب نیست، پس در هیچ کاری دخالت نمی‌کند، پس اصلاً دعا برای هیچ نیازی معنا و مفهوم و اثری ندارد. پس می‌خواهند کلاً باور به خدا و ربوبیت او و دعا را از ما بگیرند.

دو - برای این که بگویند خدا دخالتی نمی‌کند، به آیه‌ی قرآن [البته با ترجمه‌ی غلط و تفسیر به رأی] متوسل می‌شوند، خب اگر قرآن و آیات را ملاک می‌گیرند، در همان قرآن تصریح شده که بسیار دعا کنید - دعا نکردن از استکبار است - دعا کنید تا مستجاب کنم - اگر دعا‌های شما نبود، خدا نظر لطفی به شما نمی‌کرد و خب، چطور شد؟ آیا خدا در همه جا و هر امری دخالت می‌کند و فقط در مورد جنایات رژیم اشغالگر دخالت نمی‌کند؟!

سه - می‌خواهند ما را از کمترین کار برای نجات فلسطین که دعا کردن است نیز ناامید کنند و القا کنند که حتی خدا هم کاری برای شما نمی‌کند. پس دعا هم نکنید. تا این گونه حتی ظواهر و شعایر دفاع از فلسطین را نیز از بین ببرند.

چهار - می‌خواهند تفکر به نجات فلسطین را از ما بگیرند، چرا که می‌دانند دعا یعنی خواست قلبی، پس اگر قلب چیزی را نخواست، به دنبالش هم (در عمل) نمی‌رود.

نکته: ببینید که این صهیونیست‌های شیطان‌پرست چقدر در مبارزه و جنگ با مسلمانان، دقیق، حساس و متعصب هستند. فقط از بمب و موشک و خمپاره و ترور و آدم‌ربایی و کودک‌کشی و تحریم‌های اقتصادی استفاده نمی‌کنند، بلکه حتی می‌دانند دعا یک سلاح مؤثر در دست مسلمانان است و به آنها جهت و امید نیز می‌دهد، و می‌خواهند در این موضع نیز مسلمانان را خلع سلاح کنند.

ای کاش ما مسلمانان نیز اینقدر دقیق، هوشیار، بصیر و مؤمن به اعتقادات حقه‌ی خود و حساس در مبارزه با دشمنان خدا، اسلام و مسلمین گردیم.

سوال ۶: تفسیر - با توجه به آیات قرآن در آیه ۲۳ از سوره الفرقان و آیات ۱۷ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۴۰ از سوره بقره که می فرماید قرآن را بر زبان تو آسان کردیم و ... جایگاه " تفسیر " چیست و چه نیازی به آن است؟ این سؤال در شبکه های مجازی بسیار پخش شده و پاسخی قاطع و محکم می خواهم.

(ارشد کامپیوتر/همدان) (۲۲ مرداد ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

از منکران ضرورت تفسیر بپرسید: "تفسیر یعنی چه؟"، اگر دانستند، به بحث ادامه دهید و اگر ندانستند ...

هر گاه دیدید یک مقوله علمی که جای بحث علمی دارد، به صورت شعاری برای ضدتبلیغ، مکرر و گسترده در شبکه های اجتماعی شایع می شود، مطمئن شوید که مقاصد به غیر از اصل مقوله، مورد نظر است. از این رو منتظر پاسخی نیز نیستند و اگر در ذیل مطلب آنها نیز پاسخ بگذارید، سبب بازارگرمی شان شده و مجدد همان را بدون هیچ توجهی به پاسخ شما تکرار می کنند.

پس باید توجه داشت که اولاً چه دسته و گروهی و اشخاصی این شایعات را رواج می دهند و ثانیاً چه اهدافی دارند و ثالثاً چه چیزی از مقوله ای چون "تفسیر"، آنها را ناراحت می کند و مانعی برای رسیدن به اهدافشان است؟! وگرنه بسیاری از این گویندگان و شایع پراکنان، با خود قرآن و ظاهرش هم کاری ندارند، چه رسد به تفسیرش [گاه می بینید که گوینده یا نویسنده، کلاً کافر یا بهایی ... و در هر حال غیرمسلمان است]!

اگر از همان ها بپرسید که حالا "تفسیر" یعنی چه؟ نمی دانند و اگر بپرسید: چه فرقی با تأویل دارد؟ آن را هم نمی دانند. اگر بپرسید: "الحمد لله" یعنی چه؟ می گویند: یعنی "شکر خدا" - و اگر بپرسید: "الهی شکر یا شکر الله" یعنی چه؟ باز هم می گویند: یعنی "شکر خدا". و اگر بپرسید: "پس چه فرقی دارند؟"، آن را هم نمی دانند. در حالی که هنوز در بخش ترجمه هستند و به تفسیر نیز نرسیدند.

حال بپرسید: اگر هر دو را به یک معنا می دانید، پس چرا شکر را برای همگان قرار داد و تشکر از یک دیگر را لازم و ضروری فرمود، اما "حمد" را مخصوص خودش بیان داشت «الحمد لله»؟! در اینجا اگر اندکی مطالعه داشته باشد و یا نداشته باشد ولی تفکر داشته می باشد، می فهمد که چاره ای از تفسیر ندارند. تا همین جا و همین یک یا دو کلمه برای آنها کافیست.

اما جهت اطلاعات شما کاربران گرامی:

الف - هر کس بخواهد با استناد به آیات قرآن کریم و یا بدون استناد به آن، بگوید: "قرآن تفسیر لازم ندارد"، خودش نوعی تفسیر کرده است. مثل این است که کسی بخواهد با ادله عقلی، دلایلی بر رد اصل علیت بیاورد، که هر چه بگوید: یعنی همان "علت و معلول".

ب - تفسیر که از مادهی "فَسَّرَ" گرفته شده، به معنای برداشتن پوشش از روی لغت و باز کردن آن برای فهم بهتر و دقیق تر و بدون ابهام است. پس هر متنی، هر بیانی، هر نوشتاری، به ویژه اگر اثر یک علیم و حکیم باشد، نیاز به

اگر قرآن کریم "تفسیر" می خواهد، پس چرا خداوند سبحان، انبیا و رسولان خود را برای "تعلیم کتاب و حکمت" فرستاد؟ چرا یک باره یا از آسمان کتاب نفرستاد و یا فقط ابلاغ و رساندن کتاب به دیگران را بر عهدهی آنان نگذاشت؟

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند. (الجمعة، ۲)

البته که خواندن "کلام الله" آسان است؛ فهم ظاهرش هم برای همگان آسان است؛ اما در هیچ کجای ظاهر آن نیامده که فهم و درک، تفکر و تعمق و تأمل و شناخت عالمانه، نیازی به روشن گری ندارد.

اگر ظاهر الفاظ کفایت دارد، پس چرا این همه اختلاف از مباحث نظری و اعتقادی، توحیدی و ... گرفته تا احکام فردی و اجتماعی وجود داشته و دارد؟! چرا فرمود: در این اختلافات نظری و عملی، اگر به توحید و معاد اعتقاد دارید، (به جای خود رأیی)، موضوع را به خدا و رسول و اولی الامر ارجاع دهید و این بهترین تأویل است؟!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (النساء، ۵۹)

هان ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید، و رسول و کارداران خود را - که خدا و رسول علامت و معیار ولایت آنان را معین کرده - فرمان ببرید، و هر گاه در امری اختلافتان شد برای حل آن به خدا و رسول مراجعه کنید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید این برایتان بهتر، و سرانجامش نیکوتر است.

به راستی شخص رسول الله صلوات علیه و آله، که قرآن کریم به ایشان نازل گردید و نه به دیگران، خود هیچ آیه و کلمه ای را تفسیر ننمودند و گفتند: بروید همین ظاهر آیه ای که ابلاغ کردم را بخوانید؟!

سؤال از انکار کنندگان ضرورت تفسیر

أَقْمِنَ رَبُّنَا لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ قَرَآءَةً حَسَنًا فَإِنْ لَمْ يُلْقِ مِنْ رَبِّهِ الْيَاقُوتَ فَلَا تَلْهَبْ تَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْتَعُونَ (فاطر، ۸)

آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زینا می بیند [مانند مؤمن نیکوکار است]؟ خداست که هر که را بخواهد پاره می گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند. پس مبدا به سبب حسرت ها، بر آنان، جانت [از کف] برود قطعاً خدا به آنچه می کنند داناست.

ظاهر کلمات، بسیار ساده و آسان و روان و بین است، پس بگویند: آیهی فوق چه می فرماید؟
آیا «فَإِنْ لَمْ يُلْقِ مِنْ رَبِّهِ الْيَاقُوتَ فَلَا تَلْهَبْ تَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ» جبر نیست؟ اگر "جبر" است، پس دیگر ارسال انبیا و انزال وحی برای هدایت و بالاخره معاد و بهشت و جهنم، چه معنایی دارد؟

سؤال دیگر آن که چرا در عین حال که می فرماید: قرآن کریم برای همه "بشیر و نذیر و حجت است"، به بحث هدایت که می رسد، می فرماید: متقین و مؤمنین را هدایت می کند، ظالمین را هدایت نمی کند؟
«در پاسخ هر چه بگویند "تفسیر" است»

www.x-shobhe.com

"تفسیر" دارد و این امر اختصاصی به قرآن کریم ندارد. درباره‌ی یک غزل یا دو بیت شعر حافظ یا مولوی یا ... نیز می‌توان مفصل "تفسیر" نمود و سپس یک کتاب شرح نوشت. به عنوان مثال، حافظ می‌گوید:

در نظربازی ما بی‌خبران حیرانند
من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند
عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی
عشق داند که در این دایره سرگردانند
جلوه‌گاه رخ او دیده‌ی من تنها نیست
ماه و خورشید همین آینه می‌گردانند
عهد ما با لب شیرین دهنان بست خدا
ما همه بنده و این قوم خداوندانند

خب حالا بگویند «نظربازی» حافظ چیست؟ نظریه‌پردازی است، یا چشم‌چرانی، یا ...؟! چه ربطی به "عقل و عشق" دارد؟ جلوه‌گاه رخ چیست؟ ... و چرا بقیه "بندگان - خداوندان" متعدد و متکثر هستند؟ پس تفسیر می‌خواهد.

ج - در همین آیه‌ای که عنوان عدم نیاز به "تفسیر" به آن استناد می‌کند، خداوند فرموده که من بهترین "تفسیر"ها را به تو می‌دهم. پس هر بیانی، هر واقعه‌ای، هر خبری، هر حکمتی، هر گزاره‌ای و ...، تفسیر دارد و تفسیر می‌خواهد.

«وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا» (الفرقان، ۳۳)

ترجمه: مثالی برای تو نمی‌آورند مگر آن که حق را با بهترین توضیح به سوی تو آوریم.

خب وقتی به پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، [العیاذ بالله] شاعر، مجنون، ساحر، دروغگو و ... می‌گویند - وقتی مجسمه و گوساله و ستاره را إله و معبود می‌خوانند - وقتی فرعون زمان را "رب" خود قلمداد می‌کنند - وقتی به مال و اموال بیشتر خود استکبار می‌کنند - وقتی می‌گویند: به دین پدران خود باقی می‌مانیم - وقتی خود را عاقل و باشعور و مؤمنین را سفیه و نادان قلمداد می‌کنند و ...؛ همه تفسیر دارد - هم معنای حقیقی هر واژه‌ای تفسیر دارد تا مصداق حقیقی‌اش شناخته شود و هم ادعاهای کذب "تفسیر" دارد تا معلوم شود که بوج و کذب و توجیه است - و هم رفتارها و علل آن تفسیر دارد و هم عواقب مترتبه بر هر کدام و

د - تفسیر که برای کلمات و واژگان گنگ و نامفهوم نیست که بگویند: "خدا فرموده قرآن را آسان قرار دادم." مگر کلماتی چون: دموکراسی، حقوق بشر، جنگ، صلح، معاهدات، عشق، محبت، تنفر، غضب و ... خیلی غامض و گنگ است که این همه تفسیر دارند؟!

ه - البته قرآن کریم، "کلام الله" و کتاب هدایت بشر است. کتاب جهان‌بینی، کتاب توحید و معاد، کتاب انسان‌شناسی، کتاب اخلاق، کتاب حقوق و احکام فردی و اجتماعی، کتاب دعا ... و خلاصه کتابی است که همه چیز در آن بیان شده است. حال آیا ساده‌ترین متون، تفسیر می‌خواهد تا درست تفهیم و درک شود، قرآن کریم نمی‌خواهد؟!

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (التحل، ۸۹)

ترجمه: و [به یاد آور] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم، و تو را [هم] بر این [امت] گواه آوریم، و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است، بر تو نازل کردیم.

و - البته اگر برای عدم نیاز به تفسیر، به آیات قرآن مبنی بر آسانی آن استناد می‌کنند، در قرآن کریم آیاتی هم در خصوص "سنگینی" قول (کلام حق تعالی) آمده است. آیا تفاوت آسانی با سنگینی را می‌دانند؟ همچنین آیات محکم و آیات متشابهی که فقط کسانی که در قلبشان گره است از آن متشابهات تبعیت می‌کنند، تأویل آیات که فقط "راسخون در علم" آن را می‌دانند و ... نیز آمده است.

«أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا * إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (المزمل، ۵ و ۶)

ترجمه: (نیمی از شب یا کمتر بیدار باش) یا بر آن [نصف] بیفزای و قرآن را شمرده شمرده بخوان * همانا ما به زودی بر تو سخنی سنگین القا خواهیم کرد.

آیا این قبیل آیات را نخوانده‌اند؟! که البته آیات مذکور در سؤال خود را نیز نخوانده‌اند، بلکه همین‌طوری از یک جا برداشته و به ده جای دیگر با (copy - paste) می‌فرستند.

اهداف:

بی‌تردید در این هجمه‌ای که علیه "تفسیر قرآن کریم" در فضای مجازی و شبکه‌ها رواج یافته، اهداف گوناگونی نهفته است که اهم آنها به شرح ذیل می‌باشد:

الف - دور کردن مردم از اهل علم (چه اهل عصمت^(علیهم‌السلام) و چه شاگردان مکتب قرآن) برای جلوگیری از فهم درست قرآن کریم. چنان که در گذشته نیز مردم را از اهل عصمت^(علیهم‌السلام) دور کردند و گفتند: "کتاب خدا برای ما کافیست"، و نتیجه این شد که می‌بینیم.

ب - جایگزینی تفاسیر من‌درآوردی خود (تفسیر به رأی)، به جای تفاسیر درست و صحیح از آیات قرآن کریم. مثل همین تفسیر به رأی مبتنی بر "قرآن تفسیر نمی‌خواهد" - یا تفسیر به رأی از "ولایت خدا" و "ولایت رسول و اولی‌الامر" و همچنین تحریف معانی و تفاسیر و مصادیق "ولایت ابلیس و سایر شیاطین" - تفسیر به رأی آیات مربوط به "جهاد و قتال فی سبیل الله" و مقابله و ایستادگی در برابر دشمنان خدا و دشمنان اسلام و مسلمین و دشمنان مردم - تفسیر به رأی آیات در احکام اخلاقی، حقوقی و اجتماعی ... - و باید دقت کنیم که تمامی این تفسیر به رأی‌ها جنبه‌ی «سیاسی» دارد.

ج - سطحی‌نگر و بی‌بصیرت و بی‌سواد کردن مسلمانان، به ویژه در بهره‌وری از علوم قرآن و حدیث.

در نتیجه:

ایجاد انحراف و اعوجاج فکری و اعتقادی در حوزه‌ی نظر، متزلزل و گمراه کردن مردم در حوزه‌ی عمل، و بالتبع به استثمار و بندگی کشیدن آنها.

مرتباً:

* آیا قرآن کریم نیاز به تفسیر دارد؟ مگر نفرمود قرآن را آسان قرار دادیم و مگر در آیات متعددی همه انسان‌ها مخاطب قرار نگرفتند؟ پس چرا به جای با «ابها الناس» نفرمود: «با ابها المفسرون»؟ (۱۱ مرداد ۱۳۹۰)

* مگر قرآن برای هدایت همگان نامده است، پس چرا تفسیر؟ نگوید سنت و حدیث وجود دارد، فرض کنید به جز قرآن در اختیار ما نیست و پاسخ دهید. (۱۴ مهر ۱۳۹۰)

* شخصی که مدعی است قرآن تفسیر نمی‌خواهد، گفت: «در آیه ۷ سوره آل عمران آمده: "و حال آنکه جز خدا کسی تاویل آن را نمیداند". و می‌گوید شما به معنی توجه نمی‌کنید و عربی نمی‌دانید! معنی واضح که فقط خدا می‌داند و بس! اگر این آیه را قبول ندارید، پس کافرید» (۳ شهریور ۱۳۹۳)

* مگر نه اینکه در قرآن بیان شده که ما قرآن را با بیانی ساده نازل کردیم تا همگان بفهمند؛ پس چرا برای درک کامل این کتاب مقدس به این همه تفسیر نیازمندیم و این که گاه از آیاتی که ظاهراً معنای واضحی دارند بعضی تفسیرها مطالبی می‌نویسند که من ۱۰۰ سال هم به ذهن نمی‌رسد، پس این چه متن ساده‌ایست؟ (۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۳)

سوال ۷: برخی از اوقات احساس پوچی به ما دست می‌دهد، از این که می‌بینیم اکثریت قاطبه انسان‌ها به آن مقصدی که برای آن خلق شده‌اند، نمی‌رسند و تنها عده بسیار انگشت شماری به کمال و رشد انسانی و یا مقام قرب و یا ... می‌رسند و روایت: الناس کلهم هالکون الا العالمون ...؛ به راستی با این شبهه و سوال چه باید کرد؟ (ارشد فلسفه/قم) (۲۶ مرداد ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

احساس پوچی باید به کسی دست دهد که اولاً هدف والایی (رسیدن به کمالی) ندارد و ثانیاً برنامه و رهبری برای هدایت به آن کمال را نمی‌شناسد و ثالثاً خودش هم هیچ انگیزه و همتی برای رشد و کمال ندارد.

امید و ناامیدی - اگر طوفان نوحی بلند شود و سیل عظیمی به راه بیافتد و تعداد کثیری هلاک شوند، آن که زنده مانده، امید به زندگی و نجات را از دست نمی‌دهد؛ بلکه تلاش می‌کند به وسایل نجات خود (مادی و معنوی)، متوسل گردد و نجات یابد.

پس دیدن هلاکت دیگران اگر چه انبوه و کثیر باشند، انسان عاقل، موحد و مؤمن را نه تنها ناامید نکرده و به پوچی نمی‌رساند، بلکه سبب می‌شود تا مصمم‌تر به دنبال راه نجات باشد و در آن راه تلاش می‌کند؛ و البته می‌داند که تلاش او به نتیجه خواهد رسید، چرا که مَرَبِّی عَالِم، حکیم، خبیر، بصیر، قادر و رحیمی دارد که هم راه را به او نشان می‌دهد و هم طنابی محکم را برای نجاتش می‌اندازد و در دسترسش قرار می‌دهد، کافیست که اراده کند و به آن چنگ زده و بیاویزد:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (العنکبوت، ۶۹)

ترجمه: و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را (راه‌های نجات، رشد، کمال و قرب خود را) بر آنان می‌نمایم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است.

«وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (لقمان، ۲۲)

ترجمه: و هر کس خود را - در حالی که نیکوکار باشد - تسلیم خدا کند، قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ درزده، و فرجام کارها به سوی خداست.

نگاه به کثرت - در "هدف" و مطالعه‌ی "کَمّی"، نگاه به کثرت لازم و ضروری است. اما در هدف و نگاه "کیفی"، قَلّت یا کثرت نقش چندانی ندارند.

به عنوان مثال در هر مملکتی "دانشگاه" تأسیس می‌کنند و هدف اصلی این است که آن جامعه و مملکت، از وجود دانشمندان در علوم متفاوت برخوردار گردد. اما بدیهی است که در این مجموعه‌ها، همگان دانشمند نمی‌شوند. مراتب پایین‌تر علمی نیز حاصل می‌شود. اگرچه هدف غایی نیست، اما در راستای همان هدف است و آنها نیز در همان مرحله و رتبه‌ی علمی، نقش خود را دارند.

مشکل ذهن ما در نگاه به جریان خلقت و هدایت، "کثرت نگری" و بالتبع شمارش کمّی است. در صورتی که هدف غایی این کارگاه، "خليفة الله" است. لذا می‌فرماید که کثرت کفار و ظالمین و قدرت ظاهری آنها، تو را متعجب نکند

غایت امید انسان به رشد و تقرب به کمال، با دیدن کثرت رشد نیافتگان، مبدل به ناامیدی نمی‌گردد. هر کسی می‌تواند با توحید، عمل صالح و دوری از شرک و عبادت دیگران، به غایت امید خود برسد.

قُلْ إِنَّمَا آتَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيْهَا أَنَا إِلَهُكُمْ إِنَّهُ وَاحِدٌ قَدْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (الكهف، ۱۱۰)
 بگو: «من هم مثل شما بشری هستم و [آن] به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.»

در ادبیات شیرین فارسی، ضرب المثل معروفی است، مبنی بر این که «ادب از که آموختی؟ از بی‌ادبان». این یک اصل کلی و عقلی است. دیدن کثرتی از عاقلان نباید عاقل و هوشیار را ناامید سازد، بلکه باید او را بیشتر متوجه نعمتی که دارد بنماید.

وَإِذْ أَرْسَلْنَا نُوحًا مِّنْ قَبْلِكَ أَنِ ابْتَغِ بِطُوبَىٰ وَرَحْمَةٍ مِّنَّا مَخْرُجًا لِلَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَدْعُونَ إِلَىٰ تَقْوَى اللَّهِ وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ (الأعراف، ۴۷)
 و چون چشمانشان به سوی اهل آتش برگردانده شود، گویند: پروردگارا، ما را با گروه مستمکران قرار مده

ممکن است استعداد (توان) کسی، برای رسیدن به آن کمال غایی ضعیف باشد. یا حتی ممکن است که به خاطر محدودیت‌ها و محرومیت‌های ناخواسته محیطی و زمانی، از شناخت و پیروی حقایق محروم مانده باشد. او نیز بنده‌ی پروردگاری است که به احوال بندگانش علیم و خبیر و بصیر است. می‌داند که این بنده‌اش، استکبار، لجاج و عناد نداشته است، بلکه محروم مانده است.

شهید مطهری رحمه الله علیه:
 حکما و فلاسفه اسلام در این باره می‌گویند: کسانی که عناد ورزیده‌اند و هدف مورد نظر خدا را دنبال ننموده‌اند، معذب و معذب خواهند بود، ولی کسانی که عناد نوزیده‌اند، بلکه در پیگیری هدف الهی از خلقت، عناد داشته‌اند، مورد عفو و رحمت الهی قرار می‌گیرند، (مجموعه آثار، ج ۱، ص ۳۲۷ و ۳۲۸)

آیت الله علامه طباطبایی رحمه الله علیه
 «خداوند چهل به دین و هر گونه ممنوعیتی از اقامه شعائر دینی را به عنوان ظلم معرفی می‌کند که مشمول عذاب الهی می‌گردد، ولی مستضعفین را از این قسمت استثناء نموده و عناد آنان را به دلیل مستضعف بودن می‌پذیرد.»
 (تفسیر سوره النساء - ذیل آیات ۹۷ و ۹۸)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلَمْ يَكُن لِّلْكَافِرِينَ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَنَاقِبَ
 كَلَّا سَوْفَ يَعْلَمُونَ ۚ فَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
 كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ۚ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ
 فَمَا تَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ۚ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَوْمَ تَكُونُ الْأَرْسُلُ
 أَعْمَامًا يَأْتُواكُم مِّن كُلِّ مَنَاطِقٍ ۚ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ يَكْتُبُ لَكُمُ الْآيَاتِ الْكُرْبَىٰ وَيُنذِرُكُم يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ ۚ وَأَنذَرْتُمُ الْكُفْرَانَ كَغَبْرَةٍ يُصْبِحُونَ عَلَىٰ آلِهَا تُنَادِيهِمْ آلُهَا أَصْحَابُ الْكُفْرِ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ ۚ أَلَمْ يَكُن لَّهُمْ آيَاتُ يَوْمَ قَامُوا فِي الْمَدِينَةِ ۚ وَخَرَّبُوا قُرَيْشَ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ ۚ أَلَمْ يَكُن لَّهُمْ آيَاتُ يَوْمَ قَامُوا فِي الْمَدِينَةِ ۚ وَخَرَّبُوا قُرَيْشَ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ ۚ أَلَمْ يَكُن لَّهُمْ آيَاتُ يَوْمَ قَامُوا فِي الْمَدِينَةِ ۚ وَخَرَّبُوا قُرَيْشَ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ ۚ

کثرت گمراه، هنگامی برده از فهم و بصیرت‌شان کنار می‌رود و به حقایق هستی علم می‌یابند و علم‌شان نیز به حد «علم اليقین» و فراتر از آن «عین اليقین» می‌رسد، که دیگر به زیارت قبرشان شتافته است.

ابلیس گفت: که انسان‌ها را [به جز بندگان مخلص] گمراه می‌کنم؛ یک علتش دشمنی و حسادت بود، اما علت دیگر این است که گناهکار، همیشه خوف دارد، لذا دوست ندارد که در نافرمانی تنها باشد، و گمانش این است که کثرت به نفع او تمام می‌شود. اما حق تعالی، بین حق و باطل، خوب و بد، عادل و ظالم، عالم و جاهل و متقی و فاسق را جدایی می‌اندازد، هر چند که اکثریت با کفار و فاسق باقی باشد.

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْقَيْسِيُّ وَالْعَيْبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَالِغٌ عَلِيمٌ (الباقه، ۱۰۰)

بگو: «بلید و پاک یکسان نیستند، هر چند کثرت بلید [ها] تو را به شگفت آورد. پس ای خردمند، از خدا پروا کنی، باشد که رستگار شوید.»

(یعنی شبهه‌ناک و ناامید و متزلزل و افسرده نیز ننماید):

«فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ»
(التوبة، ۵۵)

ترجمه: پس (فزونى) مال‌ها و فرزندانشان تو را به شگفت نیاورد! جز این نیست که خداوند می‌خواهد آنان را به وسیله‌ی (تحصیل و حفظ) آنها در زندگی دنیا عذاب کند و جانشان درآید در حالی که کافرنند.

قَلَّتْ حُوبٌ وَ كَثُرَتْ بَدٌ:

شما در قرآن کریم می‌خوانید که خداوند متعال در بُعد کیفی، برای اقلیت (کمّی) خوب ارزش قایل است و می‌فرماید: چه بسا همین اقلیت، بر اکثریتی فایق آیند. و برای اقلیت بد، ارزشی قایل نیست و می‌فرماید: همه را از بین می‌برد، بدون هیچ خوف و نگرانی.

«كَمْ مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» (البقره، ۲۴۹)

ترجمه: (مؤمنان گفتند:) بسا گروه اندکی که به توفیق خدا بر گروه بسیاری پیروز شدند، و خدا با صابران است.

«فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا * وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (الشمس، ۱۴ و ۱۵)

ترجمه: اما آنها (قوم صالح) او را تکذیب کردند و شتر خدا را کشتند، پس پروردگارشان آنها را به کیفر گناهشان به کلی هلاک کرد و همه را با خاک یکسان نمود * و از عاقبت آن کار (هم از کسی) نهراسید.

هدف و اخلاق خدا:

* **هدف** خداوند متعال این است که انسان آینده‌ی اسمای او گردد، رشد کند، به کمال و مقام قرب برسد و "خليفة الله" شود. و البته سلسله مراتب این رشد و کمال و قرب متفاوت است. قرار نبوده و نیست که همه حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام)، یا رسول الله (صلوات الله علیه و آله) که در مقام محمود قرار دارند، و یا امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام) که در مقام "عالی" انسانی می‌باشند، یا امام حسن و امام حسین علیهما السلام که تجلی اوج حُسن (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) هستند و ... بشوند. هر که را بهر کاری ساخته‌اند.

* **اخلاق** خدا هم این است که اولاً تمامی قوا (استعدادهای بالفعل و بالقوه) برای "شدن" را به انسان می‌دهد. ثانیاً اسباب و وسایل هدایت، از عقل و فطرت و اختیار گرفته تا رسول و وحی و امام را نیز موهبت می‌نماید و سپس آزمایش می‌کند. یعنی شرایط رشد را فراهم می‌آورد، تا معلوم شود که چه کسی به اختیار خود مسیر رشد را انتخاب می‌کند و چه کسی به اختیار خود انحطاط را هدف می‌گیرد؟ و در اینجا قَلَّتْ و کثُرَتْ، نقشی ندارند و ثالثاً هیچ کس را بیش از آنچه به او داده، مکلف و مسئول نمی‌نماید:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ...» (البقره، ۲۸۶)

ترجمه: خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او، و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست ...

حدیث مطروحه در سؤال:

متن و حدیثی که در متن سؤال آورده بودید، به شرح ذیل می‌باشد:

«النَّاسُ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْعَالِمُونَ، وَ الْعَالِمُونَ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْعَامِلُونَ، وَ الْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ، وَ الْمُخْلِصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ» (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (فارسی) محمد تقی جعفری، معاصر، ج ۱۳، ص ۱۱۵)

ترجمه: تمامی انسان‌ها هلاکند، به غیر از عالم‌ها - تمامی عالم‌ها هلاکند به غیر از عمل‌کنندگان (عاملین به علم) - تمامی عمل‌کننده‌ها هلاکند، به غیر از مخلص‌های آنان و مخلص‌ها نیز در خطر عظیمی قرار دارند.

***- شاید اگر انسان فقط به ظاهر این حدیث [که مشابه نیز بسیار دارد]، به صورت گذرا نظری بیاندازد، ابتدا چنین تصور و قضاوت کند که «پس با این حساب، همه جز انبیا و اهل عصمت علیهم السلام در هلاکتند!» اما چنین نیست، بلکه در این کلام گهربار و سنگین، حکمت‌ها و آموزه‌های بسیاری وجود دارد که باید به آنها دقت نمود. از جمله:

یک - همیشه یک اصل عمومی و کلی، با یک استثنا (إلا) همراه است. مثل این که در قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» (والعصر، ۲ و ۳)

ترجمه: که واقعاً انسان دستخوش زیان است * مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده‌اند.

به قول آیت‌الله حائری شیرازی (مضمون): این آیه می‌فرماید که همه‌ی انسان‌ها در زیانند، مگر این که ایمان آورند و عمل صالح کنند؛ آنها نیز در زیانند، مگر این که یک‌دیگر را توصیه به حق و صبر نمایند.

آری، نه تنها گروه‌های فوق، بلکه همه در هلاکتند، به غیر از او و آنچه در جهت او باشد. هر چیزی با وصل به باقی، باقی می‌شود و با وصل به فانی، فانی می‌شود. از این رو فرمود: با من، إله دیگری را مخوان (مشرک مشو)، چون همه مخلوق و فانی هستند، پس در اینجا نیز هلاکت همه چیز را با یک استثنای «إلا» بیان نموده است:

«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (القصص، ۸۸)

دو - پس در این دسته از آیات و احادیث، خبر از هلاکت همگان، آن هم بدون هیچ شرط و استثنا نیست، بلکه از یک سو راه رشد تعلیم شده و از سوی دیگر عامل حفظ و کمال آن رشد معرفی شده (که مخالف یا ضدش، آفت آن رشد می‌باشد).

به عنوان مثال: اگر رئیس دانشگاه بگوید: «تمامی فارغ‌التحصیلان این دانشگاه وقتشان به هدر رفته، مگر آن که علمشان به کارشان آید»، حرف درستی است و غیر از این نیست. در دعای بعد از زیارت حضرت ولی عصر (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) نیز می‌خوانیم که "نور هر قوه و استعدادی، به ظهور آن در عمل است" (و قُوَّتِي نَوْرَ الْعَمَلِ). از منغورترین افراد نزد پروردگار، عالمان بدون عمل هستند.

سه - نکته‌ی مهم دیگر در این حدیث و آیات و احادیث مشابه این است که سخن از "کمال" است و کمال نیز سلسله مراتب دارد، اما غایت ندارد (چون کمال حق تعالی است و او محدود نیست).

پس عبادت، علم، عمل و اخلاص نیز سلسله مراتب دارند. یکی می‌شود آن پیرزن ریسنده‌ای که پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) از استدلالش بر پروردگار عالم می‌پرسند (چون اصول دین برای همگان تحقیقی است)، و آن پیرزن به چرخ ریسندگی و نقش خودش در حرکت را بیان می‌دارد، و یکی می‌شود "ارسطو" و برهان "حرکت و محرک" را در عرصه‌ی فلسفه به رشته‌ی تحریر در می‌آورد و به جهان عقل و علم ایفاد می‌کند و یکی می‌شود "ملاصدرا" و بحث حرکت جوهری را استدلال می‌کند.

پس اگر هر کس به حد توان و نعمت‌هایی که به او داده شده، عبادت کند، علم بیاموزد، اخلاص عمل داشته باشد و اخلاص خود را از آفاتی چون تکبر و غرور و ... حفظ کند، به حد اعلای رشد و قرب خود رسیده است؛ از این روست که حتی یک پیرزن یا پیرمرد عوام، با بندگان عالی و برتر یعنی حضرت محمد مصطفی و اهل بیت او صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین محشور می‌گردد، و چه بسا عالمان و دانشمندانی که مستقیم به جهنم روند.

بیهودگی میلیاردها انسان:

شاید به نظر ما، خلقت و حیات میلیاردها انسانی که به درجات عالی ایمان و عمل صالح و اخلاص نرسیده‌اند، بیهوده به نظر آید! اما اصلاً چنین نیست، چرا که نظام، به هم پیوسته و بر اساس قواعد علیت

استوار است. و در این نظام «وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» بسیار اتفاق می افتد. ریگ های یک متر از صحرای خشک و ظاهراً بی فایده را نمی شود شمرد، اما اگر آن صحرا نباشد، اکوسیستم به هم می خورد و وسط همان صحرا نیز جاندارانی زندگی می کنند - بارانی می بارد و زمین خشک را جنگل و جلگه می کند - از کافر، فرزند و نسل مؤمن می آید و از مؤمن فرزند و نسل کافر می آید - کافر نیز به علمی دست می یابد که برای عاقلان و مؤمنان، نشان دیگری از حکمت و علم و قدرت و مشیت و تجلی پروردگار عالم و اسباب رشد است؛ شاید خودش بهره ی زیادی نبرد، اما عالمی بهره می برند ... و کسی نمی تواند از حکومت خداوند خارج شود.

پس نقش و تأثیر در کارگاه هستی دو بخش عمده دارد، یکی روی خود انسان (که به اختیار خودش بستگی دارد) و دیگری در کلّ نظام آفرینش.

جدید - یادداشت سردبیر:

نور یکی است، تابش ها و اشعه ها متفاوت است و هر کدام ویژگی ها و خواص خود را دارند.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۸: علم غیب - آیا علم غیب پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام، با نص آیه ۹۵ از سوره التمل منافات یا تناقض ندارد؟ (۲۸ مرداد ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی استناد شده، به شرح ذیل است:

«قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ» (التمل، ۶۵)

ترجمه: بگو: «هر که در آسمان‌ها و زمین است - جز خدا - غیب را نمی‌شناسند و نمی‌دانند کی برانگیخته خواهند شد؟»

الف - ابتدا دقت کنیم که "غیب" چیست که جز خدا کسی آن را نمی‌داند؟

هر چه حقیقت و واقعیت داشته باشد، اما ادراک شهودی یا عقلی یا علمی یا حسّی آن برای کسی یا همگان صورت نپذیرد، آن برای او یا همگان در غیب است.

یک موقع چیزی را با حواس ظاهر نمی‌بینیم، مثل روح یا ملائک، پس غیب محسوب می‌گردند. یک موقع به چیزی اشراف علمی نداریم، برای ما "غیب" است، برای کسی که می‌داند "علم" است، [حتی نام شما برای بنده و نام بنده برای شما در "غیب" است، تا وقتی بدانیم]. یک موقع چیزی برای ادراکات ظاهری و یا باطنی ما "مکشوف" نمی‌گردد، آن نیز "غیب" است، تا پرده کنار رود و مکشوف شود. کشفیات علمی امروز، همه دیروز "غیب" بودند.

ب - چیزی از ظاهر و باطن عالم هستی برای خداوند متعال در "غیب" نمی‌باشد. اگر فرمود که "خدا علم غیب دارد"، یعنی به آنچه از نظر دیگران پنهان و در غیب است علم دارد، وگرنه چیزی که از نظر خالق و رب‌العالمین مستور و پنهان و مخفی نمی‌ماند.

ج - پس "علم" نزد "علیم" است. تا او علمی را آشکار نکند همه چیز برای بشر و سایر موجودات در "غیب" است، اما او نیز فرمود که "علم نزد من است و به کسی هم هیچ مقداری از آن را نمی‌دهم"، بلکه فرمود این منم که شما را به آنچه لازم باشد، آگاه می‌کنم و تعلیم می‌دهم.

**** - خداوند متعال علوم‌ی به حضرت آدم (علیه‌السلام) آموخت که از نظر ملائک در "غیب" بودند، حتی وقتی آنان را به فرشتگانش عرضه کرد و فرمود بگویند اینها کیستند، گفتند: خودت ما را تعلیم دادی و می‌دانی که در این مورد هیچ نمی‌دانیم. یعنی ابتدا خودشان و سپس معرفتشان برای آنها در غیب بود، تا این که به حضرت آدم (علیه‌السلام) دستور داده شد که به آنان خبر بده اینها کیستند. آن وقت این "غیب" برای آنان نیز [به اندازه‌ی علم و ادراکشان]، مشهود و معلوم شد. پس تأکید نمود که به آنچه برای شما در "غیب" است، من علم دارم.**

به این سه آیه دقت شود که پاسخ سؤال است:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (البقره، ۳۱)

معنای "علم غیب نزد خداست"، این نیست که به هیچ کس، هیچ مقداری از آن را نیاموخته است

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن قَبْلِ مِثْلِ الْكِتَابِ الَّذِي جَاء بِهٖ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ لِيَجْلِبُوهُ فَخَاطَبَهُنَّ قُرَاطِيسُ بُنْدُوهُنَّا وَتَحَفُّظُونَ كَثِيرًا وَعَلَّمْتُم مَّا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (الأنعام، ۹۱)

و خدا را آن گونه که سزاوار اوست نشناخته و توصیف نکردند هنگامی که گفتند: خداوند بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده (نه فرشته، نه وحی، نه کتاب، نه دین). بگو: چه کسی آن کتاب را که موسی آورده نازل نمود؟ که نور است و هدایت برای مردم (و شما آن را در کاغذها (ی متفرقه) قرار داده (بخشی از) آن را (برای مردم) آشکار می‌کنید و بسیاری را هم پنهان می‌دارید، و چیزهایی را که نه شما می‌دانستید و نه پدرانتان، آموخته شدید. بگو: خدا (همه را نازل کرده)، سپس آنها را رها کن تا در فروشدن به باطل‌های خود بازی کنند

وقتی از کسی سؤالی می‌نمایید، یعنی خبر می‌گیرید از چیزی که برای شما در "غیب" و برای او آشکار است، و پرسید تا برای شما نیز معلوم و مکشوف گردد.



سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُرُونِي

إِنَّمَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُرُونِي فَلَنَا بَطْرُقِ الْأَسْمَاءَ عَلَّمْتُ مِنِّي بَطْرُقِ الْأَرْضِ ... (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹)

ای مردم از من پرسید پیش از آنکه مرا نیابید که ما به راه‌های آسمان داناتریم از راه‌های زمین.

آیا خداوند متعال، به حضرت آدم (ع) "علم اسماء" نیاموخت (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) - و به حضرت داود (ع) حکمت و آن می‌خواست نیاموخت (وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ) - به حضرت خضر (ع) علم لذنی نیاموخت (وَعَلَّمَانَا مِن لَّدُنَّا عِلْمًا) - به حضرت لوط (ع) علم و حکمت نیاموخت (وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا) - به حضرت سلیمان (ع)، علوم متفاوت و از جمله منطق الطیر را تفهیم نکرد و نیاموخت (فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا) ... و به تمامی انبیای وحی نازل نمود؟ پس چرا می‌خواهند به بهانه‌ی "علم خدا"، به ما القا کنند که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، فاقد علوم‌ی به غیر از آن چه همگان می‌دانند، بودند؟!

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِمَا لِلَّهِ مِنَ الْغَيْبِ وَهُمْ لَشَرِكٌ عَرِيفٌ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا - (النساء، ۱۱۳)

و اگر فضل خدا و رحمت او بر تو نبود، طایفه‌ای از ایشان آهنگ آن داشتند که تو را از راه به در کنند، و [لی جز خودشان [کسی] را گمراه نمی‌سازند، و هیچ گونه زبانی به تو نمی‌رسانند. و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت، و فضل خدا بر تو همواره بزرگ بود.

ترجمه: و [خدا] همه‌ی نام‌ها (نشانه‌های خود) را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: «اگر راست می‌گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید.»

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (البقره، ۳۲)

ترجمه: گفتند: تو (از هر نقص و عیبی) منزه‌ای، ما را دانشی جز آنچه خود به ما آموخته‌ای نیست حقاً تویی که دانا و حکیمی.

«قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (البقره، ۳۳)

ترجمه: فرمود: «ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده.» و چون [آدم] ایشان را از اسماءشان خبر داد، فرمود: «آیا به شما نگفتم که من نهفته‌ی آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید، و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم؟»

****** وقتی خداوند علیم و حکیم به نبی و رسولش (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) وحی نازل می‌نماید، یعنی چه؟ یعنی او را از "غیب" با خبر و مطلع می‌نماید. چقدر آیه در قرآن کریم تصریح نموده که "تو نمی‌دانستی و ما به تو آموختیم" - "تو خبر نداشتی و ما به تو خبر دادیم" و هم بیان سرگذشت پیشینیان خبر از غیب است و هم بیان رخدادهای آینده و نیز معاد و آنچه در آنجا می‌گذرد، خبر از غیب است.

***** پس خداوند متعال آنچه را بخواهد، از "غیب"، برای انبیا و اولیا و دیگران معلوم می‌کند. پس آنان چیزهایی می‌دانند که ما نمی‌دانیم و برای ما در غیب است. برخی را می‌گویند و برای دیگران نیز معلوم می‌شود. مثل ابلاغ قرآن کریم و آنچه از علوم غیب و شهود در آن است.

نکته‌ی بسیار مهم:

اول - در آیه‌ی مورد سؤال (النمل، ۶۵)، ابتدا می‌فرماید: هیچ یک از آنان که در آسمان‌ها و زمین هستند، علم غیب نمی‌دانند. خب این یک اصل کلی است و با مطالب فوق، معلوم شد که اساساً هیچ کس چیزی نمی‌داند و نمی‌تواند بداند، مگر آن که خدا آن را بیاموزد؛ همه چیز در غیب است، مگر آن که خدا آن را برای کسی یا همگان آشکار کند. چنان که معاد در غیب را نیز آشکار می‌نماید. آن وقت دیگر غیب نخواهد بود، شهود است.

دوم - نکته‌ی بعد آن که می‌فرماید از تو راجع به زمان فرا رسیدن قیامت سؤال می‌کنند! در این آیه و چندین آیه‌ی دیگر تصریح نموده است که این علم را به کسی نداده و فقط خودش می‌داند.

سوم - اما نکته‌ی مهم‌تر آیه‌ی بعدی می‌باشد:

«بَلِ ادَّارِكْ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهَا بَلْ هُمْ مِّنْهَا عَمُونَ» (النمل، ۶۶)

ترجمه: (چنین نیست که قیامت نباشد) مگر دانش آنان درباره‌ی جهان پسین - رستاخیز- به کمال رسیده است [که آن را انکار می‌کنند]؟ [نه،] بلکه از آن در شکند، بلکه از [دانش و دریافت] آن کورند.

بینیم در همین یک آیه‌ی به ظاهر کوتاه، به چند مسئله‌ی اصلی در مورد "شناخت" اشاره شده است:

یک - حکما می‌گویند "عَدِمِ الْوَجْدَانَ لَا يَدَّلُ عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ" - یعنی نشناختن یا نیافتن و درک و وجدان نکردن چیزی، دلیل محکم و عقل‌پسندی برای "وجود نداشتن" و انکار وجود آن نیست. پس اگر علم اینها ضعیف است و آخرت را نشناخته و تکذیب می‌کنند، دلیل ندارد که وجود نداشته باشد.

دو - کسانی منکر آخرت هستند که دنیاگرا (مادیون، دهریون، ماتریالیست‌ها) می‌باشند؛ و چون فقط به مُدرکات حسّی بسنده می‌کنند، به جز علم تجربی را قبول ندارند؟ حال خداوند متعال می‌پرسد که مگر تمام عالم را تجربه کردید و به شما ثابت شد که آخرتی در کار نیست؟ مگر علمتان به پایان رسیده که با قطعیت

انکار می‌کنید؟ پس انکارتان [حتی به لحاظ علم تجربی] نیز وجاهت ندارد، چه رسد به علوم عقلانی و وحیانی.

سه - می‌فرماید چون علم ندارند، چون عقل و بصیرت ندارند، نسبت به وجود این حقیقت شک می‌کنند و چون با عقل و علم و بصیرت نمی‌نگرند، نسبت به آن "کور" هستند.

چهار - می‌فرماید: سؤال آنها در مورد ساعت و زمان برپایی قیامت [که علمش فقط نزد خداست]، هم یک سؤال علمی نیست و هم موجه نیست، چرا که آنان اصلش (معاد) را قبول ندارند که اکنون راجع به فرعش (زمان وقوع) سؤال می‌کنند.

ندیده‌اید برخی خود خدا را قبول ندارند، اما راجع به علم خدا، عدل خدا، فعل خدا، خلق خدا و ... ایجاد شبهه می‌کنند؟! اینها که از زمان وقوع قیامت سؤال می‌کنند نیز از همین گروهند، اصلش را قبول ندارند، راجع به ساعتش می‌پرسند! اما اگر کسی واقعاً اصلش را قبول دارد، اما برایش سؤال پیش آمده که زمانش کی و چه موقعی است؟ بگو: علم آن فقط نزد خداست. یعنی برای همگان در غیب است.

نتیجه:

نتیجه آن که این آیه و سایر آیاتی که تصریح می‌نماید، علم نزد خداست، علم غیب نزد خداست و ...، هیچ منافاتی با تعلیم آن علوم به انبیا و اولیا و اهل عصمت علیهم‌السلام ندارد.

آیا خداوند متعال کسی را به نبوت، رسالت و مهم‌تر از همه به "خاتمیت" برمی‌گزیند، و کسانی را که به جانشینی، وصایت، خلافت، ولایت و امامت منصوب می‌دارد، تحت تعلیم خود ندارد و همان را می‌دانند که همگان می‌دانند و یا به راحتی و بدون تعلیم آنها می‌توانند بیاموزند و بدانند؟!

سوال ۹: خداوند در آیه ۴ از سوره التین می‌فرماید: من انسان را احسن تقویم آفریدم؛ ولی با این آیه چگونه خلقت ناقص بعضی از انسان‌ها توجیه می‌شود؟ آیا اینکه بعضی افراد سالم هستند و بعضی افراد ناقص و معیوب هستند ظلم خداوند علی کل شیء قدیر نیست؟ آیا آیه ۴ سوره تین با جهان واقعی تناقض ندارد؟ (دیپلم تجربی/کرج) (۷ شهریور ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

یک موقع کسی ملحد و کافر است و منکر وجود خداوند سبحان می‌باشد، خب در مورد او می‌گویید: علم ندارد، شناخت ندارد، بصیرت ندارد و یا اساساً «خَتَمَ اللَّهُ» شده است؛ اما یک موقع کسی خدا را قبول دارد، اما او را متهم و محکوم به «ظلم» می‌کند(!؟) خب در این موارد چه می‌شود گفت؟ باز هم باید حمل بر شناخت ضعیف نمود؟ یا باید گفت: اصلاً خدا را نشناخته است؟ یا شناخته اما عناد و دشمنی دارد...؟

پس خیلی مراقب باشیم. هر چه سؤال و شبهه داریم، بپرسیم، اما اول خودمان کمی دربارهی آن تفکر کنیم و سپس سعی کنیم در مورد اصل سؤال طرح شده در ذهن پرسش و تحقیق کنیم و الزاماً آخر هر سؤالی را ختم به متهم کردن خداوند سبحان به ظلم نکنیم که این خودش بدترین ظلم است و ظالم نیز هدایت نمی‌شود، حتی قرآن هم بخواند، گمراه‌تر می‌شود. به این دو آیه توجه کنید:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (الأنعام، ۲۱)

ترجمه: و کیست ستمکارتر از آن که بر خدا دروغ بسته یا آیات او را تکذیب نموده؟! بی‌تردید ستمکاران رستگار نخواهند شد.

«وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه را برای مؤمنان مایه‌ی درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم، و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

سوره‌ی التین و پاسخ:

حال بازگردیم به بحث؛ متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مورد سؤال و بحث به شرح ذیل می‌باشد:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (التین، ۴)

ترجمه: [که] برآستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم.

*****- آدم، بشر و انسان، همه نام‌های این موجودی است که می‌شناسیم، اما هر کدام معنای خود را دارد و هر اسمی به ویژگی جداگانه‌ای اشاره دارد.**

آدم، یعنی نوعی از مخلوق که نژادش از نسل حضرت آدم (علیه‌السلام) است؛ **بشر**، به معنی پوست، جلد و ظاهر است. یعنی موجودی که جسم و بدنش مانند حیوانات با مو و پشم پوشیده نشده، بلکه با پوست پوشانده شده؛

خداوند متعال ابتدا آن چه در خور موجود است در وجودش خلق نمود، و سپس هدایت کرد.

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ (طه، ۵۰)

گفت پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده سپس آن را هدایت فرموده است.

خداوند قادر و متعال، برای هر موجودی که خلق کرده و می‌کند، اندازه‌هایی (قدر) قرار داده است و نظام آفرینش گواه علمی و عینی آن است.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ قَدْرًا تَقْدِيرًا (الفرقان، ۲)

همان کس که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست و فرزندی اختیار نکرده و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است

خالق عظیم و حکیم، هر مخلوقی را در بهترین اندازه‌های خودش خلق کرد و سپس هدایت (تکوینی و تشریحی) نمود.

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ (الأعلى، ۲ و ۳)

همان که آفرید و هماهنگی بخشید * و همان که اندازه قرار داد، پس هدایت کرد.

www.x-shobhe.com

فرشتگان نه می‌توانند در رشد و تعالی به مقام "محمود" برسند، و نه می‌توانند به "اسفل السافلین" سقوط کنند - به حیوانات نیز چنین قدر و قوامی داده نشده است. اما به "انسان"، قدر، قوام، توان، امکان و استعداد هر دو حالت داده شده است. چرا که این قوام، لازمه‌ی کمال "اختیار"ی است که به او عطا گردیده.

پس انسان در "احسن تقویم" خلق شده است.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (التین، ۴ و ۵)

[که] برآستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم * سپس او را به پایین‌ترین مرتبه فروتران بازگرداندیم

www.x-shobhe.com

اگر به این انسان ظلم و جهول، کسی بگوید که تو خیلی "جاهل و ظالم" هستی، بسیار ناراحت و برآشفته می‌شود، اما خودش، به خالق و پروردگار خودش، افترا می‌بندد و او را به جای "تنزیه"، متهم و محکوم به جهل و ظلم می‌کند!

بدترین ظلم بشر، افترا بستن به خالق سبحان خویش است

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَتَوَلَّىٰ الْأَشْقَاءُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (هود، ۱۸)

و کیست ستمکارتر از آن کسی که بر خدا دروغ بدهد؟ آنان بر پروردگارشان عرضه می‌شوند، و شاهدان می‌گویند: همین کسانی که بر پروردگارشان دروغ بستند. هان، لعنت خدا بر ظالمان باد.

www.x-shobhe.com

انسان، یعنی این بشر و آدمی که متشکل از روح و جسم است، هم اهل اُنس است و هم مبتلا به نسیان (فراموشی)، با تمامی ویژگی‌هایش، خیلی زود اُنس می‌گیرد و خیلی سریع و زود هم فراموش می‌کند.

خداوند سبحان یک جا این مخلوقش را «یا بنی آدم» خطاب می‌کند، جای دیگر «ایها الناس - ای انسان‌ها» و به پیامبرش می‌فرماید که بگو من از دسته‌ی فرشتگان یا اجنه یا سایر موجودات نیستم، بلکه بشری مثل شما هستم (أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ).

الف - فرمود که انسان را در «بهترین قوام» آفریدم. «قوام» یعنی هر چیزی و هر شرطی که ثبات و بقای موجود به تناسب هدف از آفرینشش و جایگاه و نقشش در نظام هستی مستلزم آن باشد. لذا فرمود: جنس انسان، نه تنها دارای «قوام»، بلکه بهترین قوام است. یعنی هر چه که هست، بر اساس "تقویم" آفریده شده است و خلقت انسان، بهترین تقویم است.

ب - انسان وجوه مشترکی با جمادات دارد، مثل دندان‌ها و استخوان‌هایش و حتی نطفه‌اش - همچنین وجوه مشترکی با حیوانات دارد، مثل کیفیت نطفه، خون، گوشت، استخوان، خوردن، خوابیدن، جماع برای تولید مثل و ... - همچنین وجوه مشترکی با ملائک دارد، مثل روح و عقل، از این رو خالق متعال وقتی شرح چگونگی خلقت انسان را می‌دهد، تا آن جایی که بیان از خلقت مادی و حیوانی اوست، هیچ سخنی از "أحسن" نمی‌آورد؛ خب حیوانات بسیاری نیز با همین ویژگی‌ها و سلسله مراتب آفریده شده‌اند، چه بسا بزرگ‌تر، قوی‌تر و حساس‌تر. اما وقتی می‌رسد به این که «خلقت دیگری در او انجام دادم»، (یعنی از نوع مادی نیست) و از روح خودم (روح از چیزی خلق نشده، بلکه از امر پروردگار است) به این حیوان دمیدم و انسان شد، می‌فرماید: «أحسن الخالقین». حال به آیه دقت فرمایید:

«ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (المؤمنون، ۱۴)

ترجمه: آن‌گاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم، و آن‌گاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم، بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم، آن‌گاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

ج - پس انسان از جمادی به نباتی، از نباتی به حیوانی و از حیوانی به روحانی رسید و استعدادهاى «شدن» به او داده شد. می‌تواند «خلیفة الله» شود (رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند) و می‌تواند به پست‌ترین مراحل حیوانی سقوط کند، تا آنجا که از حیوان نیز پست‌تر گردد (كَالْأَنْعَامِ بَلَّغْمِ اضْلٍ).

وز نما مردم به حیوان برزدم

از جمادی مردم و نامی شدم

پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم

مُردم از حیوانی و آدم شدم

تا بر آرم از ملایک پر و سر

حمله دیگر بمیرم از بشر

کل شیء هالک الا وجهه

وز ملک هم بایدم جستن ز جو

آنچه اندر وهم ناید آن شوم (مولوی)

بار دیگر از ملک قربان (پُران) شوم

نه به جماد چنین امکان و استعدادی داده شده، نه به حیوان، نه به جنّ و نه به فرشتگان. خب این «أحسن تقویم» است.

د - پس در اینجا، بحث از خلقت جسم حیوانی نیست که گفته شود: یکی بلند است و یکی کوتاه - یکی به نظر زشت‌رو می‌آید و یکی زیبا - یکی سالم به دنیا می‌آید، یکی ناقص. منظور از «أحسن تقویم» خوشگل‌ترین و سالم‌ترین بدنی، جسمی و مادی نمی‌باشد.

ه - معنای بهترین اندازه‌ها (تقدیرها) و بهترین قوام‌ها و اعتدال‌ها نیز این نیست که او را مثل یک مجسمه یا چوب خشک آفریده باشند که هیچ نوع تغییری به او راه نداشته باشد و یا اساساً از نظام علی (علت و معلول) مستثنی باشد.

در نظام خلقت بدن نیز همین "مغز" انسان که اگرچه از مغز فیل و کردگردن و خر کوچکتر است، اما می‌تواند به عالم، اشراف علمی پیدا کند و ...، با یک ضربه‌ی سبک و یا سنگین دچار نقص و اختلال می‌شود. و همین پوست دستش را که هشتاد، نود سال از آن کار می‌کشد و باز به محض استهلاک نو می‌شود، اگر روی آتش بگیرد، مانند سوختن نایلون می‌سوزد.

روح آدمی نیز همین‌طور است. عقل و فطرت نیز همین‌طور هستند. با یک جرقه‌ی نور، معرفت پیدا می‌کنند و چنان می‌درخشند که عالمی را روشن می‌کنند، و با کمترین توجه به نفس حیوانی، چنان ضعیف و مدفون می‌گردند که هیچ ظهور و بروزی از آنان دیده نمی‌شود.

پس اگر کسی بهداشت و سلامت را رعایت نکرد و سبب بروز اختلال در خلقت خودش و یا نسلش گردید - اگر کسی احکام را رعایت نکرد و سبب بروز بسیاری از ابتلائات در خودش و نسلش شد - اگر نطفه سالم نبود، اگر بارداری با مراقبت نبود، اگر انواع خوراکی‌ها [از حلال و حرام یا مفید و مضر] را مصرف کرد، اگر ضربه دید، عصبانی شد، ترسید ...، و روی نطفه اثر گذاشت، نه تنها هیچ منافاتی با عدل خدا، نظام آفرینش، قوانین حاکم بر آن و نظام خلقت احسن ندارد، بلکه عین آن است.

آیا اگر کسی چاقویی در چشم کسی فرو کند و او کور شود - شرابی بنوشد و نطفه و طفلش ناقص به دنیا بیاید - بمب شیمیایی و اتمی بیاندازد و نسل‌ها معلول شوند - هوا را آلوده کند و خون مادر کثیف شود - جنگ بیولوژیکی راه بیاندازد تا تعداد اولاد ناقص‌الخلقه در یک جامعه (مثل ایران) زیاد شود و ...، منافاتی با قوانین حاکم بر نظام آفرینش دارد؟ آیا معنای «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» این است که همه چیز روی انسان بی‌اثر شود؟!

مرتبط:

*- [آیا وجود تفاوت مقامی در بین افراد با عدل خدا در تضاد نیست؟](#) (۸ آذر ۱۳۹۲)

*- [از خانواده‌های مذهبی فرزندان ناصالح به دنیا می‌آیند و از خانواده‌های بی‌دین با کم تقدیر، فرزندان صالحی می‌آیند! علت چیست و آیا با عدل الهی مغایرت ندارد؟! \(۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۲\)](#)

و ... (با درج کلمات مرتبط در بخش جستجو)

سوال ۱۰: سوالاتی امروزه از طرف جوانان مطرح می‌شود که آیات قرآن برای دنیا و جامعه امروزی کاربرد ندارد و مربوط به همان جامعه آن روز است! اکثر "بکن - نکن‌ها"! بسیاری از قوانین جاری که در آیات قرآن نیست، و از احادیث گرفته شده. حال درخواست بنده معرفی کتابی است که آیات قرآن را با موضوعات روز جامعه بشود تطبیق و پاسخ داد. و اینکه بشود به صورت علمی قانع نمود.

(لیسانس زبان/قم) (۱۰ شهریور ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که باید جوانان را آگاه و هوشیار و بصیر نماییم، اما آیا این مدعیان همه اهل علم و دانش هستند که می‌خواهید به صورت علمی قانع کنید؟! خب به صورت علمی (نه شعاری) آنچه را اعتراض دارند، نقد کنند.

مخاطبین همیشه دو دسته هستند، یکی جوانانی که واقعاً دچار سؤال و شبهه شده‌اند، و دیگری آنانی که فقط قصد ضدتبلیغ دارند. گروه اول اگر خودشان بخواهند و با مطالب روشن و متقنی مواجه شوند، قانع خواهند شد، اما گروه دوم هرگز.

قانع کردن:

اگرچه دلسوزی و تلاش برای ارتقای سطح دانش و بینش هموعان، به ویژه در معارف دینی و اسلام‌شناسی، بسیار ممدوح و حتی لازم است، اما این اصرار و حرص برای قانع کردن، در عین خوبی، در بسیاری از موارد بی‌مورد است؛ چرا که در بسیاری از موارد، مخاطب به دنبال قانع شدن نیست که شما به دنیا قانع کردن او باشید؛ در بسیاری از موارد نیز راهش بحث علمی نیست، او باید ابتدا چارچوب‌ها را بشناسد.

*- فرض کنید کسی اصلاً دستور زبان فارسی بلد نیست، حتی معنی "فعل و فاعل" را نمی‌داند و با شما بر سر قاعده‌ی «اگر عملی را به فاعل جمع غیرجاندار یا به چند فاعل غیرجاندار، اعم از اسم ذات یا اسم معنی، نسبت دهیم و این عمل از مختصات انسان و محتاج اراده و نیروی تعقل باشد یا برای فاعل قایل به شخصیت شود، در این صورت فعل جمع به کار می‌رود» بحث کند!

یا حتی چهار عمل اصلی حساب را بلد نباشد و با شما راجع به رادیکال، جدول سینوس، کسینوس، تانژانت، کتانژانت و ... بحث کند! و هر چه بگوید، آخرش در یک کلمه بگوید: «من که قانع نشدم!» و چنان هم با ژست این کلمه را می‌گوید که گویی در علم و فهم او هیچ مشکلی نیست و مشکل فقط در تعلیم‌دهنده یا پاسخگو می‌باشد!

*- گاهی طرح مسئله و بحث و جدال بر سر آن، مثل مسئله‌ی «پیدا کنید پرتقال فروش را» می‌باشد! مدعی نه چیزی از اصول و فروع یک مسئله‌ی ریاضی می‌داند - نه متد صحیح طرح یک صورت مسئله را می‌داند - نه می‌داند که در این مسئله باید دنبال کدام پاسخی باشد. در معادله‌ی یک یا دو یا سه مجهولی، یک به فرض گرفته شده، تا عدد به دست آید، اما او می‌خواهد در پاسخ به نشانی پرتقال فروش برسد!

پس چرا وقتی نوبت به علوم دینی و به ویژه احکام که می‌رسد، گمان می‌کنند که هیچ نیازی به علوم پایه و سپس علوم تخصصی ندارند و هر کس می‌تواند وارد

بسیاری از اندیشه‌ها، باورها، گفترها و رفتارهای به ظاهر مدرن، نه تنها بسیار قدیمی است، بلکه بسیار مرتجعانه و جاهلانه نیز هست. آن قدیمی‌ها نیز همین اندیشه را داشتند، همین حرف‌ها را می‌زدند و همین رفتارها را داشتند.
پس چرا "اسلام" متعالی را قدیمی می‌خوانند، اما نام تبعیت از آن جهال ۱۴ یا حتی ۲۰ قرن پیش را روشنگری، مدرنیته یا ... می‌گذارند؟!؟

مثال در حوزه‌ی اندیشه و اعتقاد

امروزه از کسانی که هیچ آشنایی با اسلام و قرآن ندارند، بسیار می‌شنوید که این دین و کتابش، خیلی قدیمی است و به درد همان چهارده قرن پیش می‌خورد. و فکر می‌کنند حرف تازه‌ای می‌زنند!
اما اسلاف ایشان، در همان چهارده قرن پیش نیز همین شعار را دادند و گفتند: اینها حرف‌های گذشتگان است و ما خیلی روشنگر و مدرن هستیم و قبول نمی‌کنیم!

اما پای استدلال که می‌آمد، می‌گفتند: ما به همان دین پدران خود هستیم!
امروزه نیز همانی که ادعای قدیمی بودن دین را دارد، اگر برایش فایده کند، می‌گوید: سه هزار سال پیش، یک پیامبری در ایران آمد، ما به همان دین هستیم (۱۴) این یک بام و دو هوای فقط لجاج است جز افسانه‌های پیشینیان.

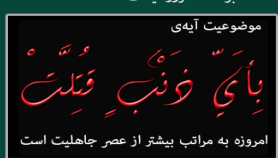
وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ ذُنُورٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ مِثْلِ الَّذِي عَلَيْكُمْ فَاجْرَبُوا
مِثْلَ هَذَا إِنَّا نَحْنُ وَإِلَّا نَسْتَعِينُ (الأنفال، ۳۱)
و همچنین پیش از تو در هیچ شهری هشدار دهنده ای نفرستادیم مگر آن که خوشگذران‌های آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافته‌ایم و ما به آثار آنها اقتدا می‌کنیم.

مثال در حوزه‌ی عمل (رفتار)

برخی گمان می‌کنند که این آرایش‌های غلیظ، قبیح یا حتی نافرم، کشف آهناست و در این قرن از آسمان آورده شده است! اما در گذشته و در دوران جاهلیت نیز همین آرایش و پوشش رواج داشت. لذا فرمود:
«وَلَا تَجْنِسْنَ كِتَابَ اللَّهِ الْأُولَىٰ / الْأُولَىٰ، ۳۳»
و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت‌های خود را آشکار نکنید.

برخی گمان می‌کنند که کودک کشی و به ویژه دختر کشی، جنایت و رفتاری جاهلانه است که در یک دوره‌ای، در میان یک قبیله‌ای از اعراب، رواج داشته است و امروزه دیگر این حرف‌ها موضوعیتی ندارد.

اما، آیا کودک‌کشی، امروز بیشتر از عصر جاهلیت؟
به غیر از قتل عام کودکان در جنگ‌ها و نسل‌کشی به ویژه توسط صهیونیسم و علیه مسلمانان، ببینند آیا در آمریکا، آلمان، انگلیس و برخی دیگر از کشورهای اروپایی، هم چنین چین و ... کشتن کودکان و به ویژه دختران، به یک معضل و وحشت بزرگ اجتماعی، مبدل نشده است؟!
بروند تاریخ اعراب جاهلیت را بخوانند و آمار کشتار کودکان در جوامع مدرن و پست مدرن را بخوانند و ببینند که کدام جاهل‌ترند؟ بعد بگویند: چه جهالت، معضل، ناهنجاری و رفتارهایی در گذشته بود که امروز نیست؟!؟



آیا امروزه موضوعیت جنگ، آدم‌کشی، تجاوز، چپاول، زنا، لواط، وطنی حیوان (که آمریکا قانونی کرده و اروپا ترویج می‌کند)، برده‌داری سنتی و مدرن، اصل قرار گرفتن "ریا" در اقتصاد، شراخواری، قمار، اخبار دروغ، سلب آزادی در ایمان مردم و ... به مراتب بیشتر، گسترده‌تر و عمیق‌تر از عصر جاهلیت نیست؟!؟

چون اسلام این جنایات، جهالت‌ها و فسق و فجور و فحشا را منع کرده، سلب آزادی کرده، پس قدیمی است؟! آیا این منطق جاهلانه نیست؟

شود و هر چه دلش خواست بگوید و بنویسد؟! اگر دقت کنید، رساله‌های عملیه‌ی اینان و احکامش، کمتر از رساله عملیه‌ی فقها و مراجع نمی‌باشد. انتشارش هم با توجه به امکانات فضای مجازی و ... به مراتب گسترده‌تر است. هزار جوک می‌خواند، یک آیه نمی‌خواند، اما راجع به قرآن کریم و آیاتش اظهار نظر می‌کند!

*- از همه بدتر وقتی است که کسی دشمنی دارد و لج می‌کند، یا هدف خاصی را دنبال می‌نماید. بعد من و شما خیلی با صفا و ساده و صادق، گمان می‌کنیم که او واقعاً سؤال و شبهه دارد و تلاش می‌کنیم که هر طوری شده، قانعش کنیم!

قرآن و معارف اسلامی:

بخش عظیمی از قرآن کریم، معارف است که مربوط می‌شود به خدانشناسی، معادشناسی، نبوت-شناسی، انسان‌شناسی و ...، این علوم، قدیم و جدید ندارد، مباحث عقلی است و عقل هم با استدلال کار دارد و استدلال و عقل همیشه یک اصول دارند. استدلال درست و منطقی زمان ارسطو، هنوز هم همان است، هزار سال دیگر هم همان خواهد بود. این طور نیست که مثلاً کسی بگوید: ای بابا! این اصل علیت که دو هزار سال قبل از میلاد مطرح شد، پس به درد امروز نمی‌خورد! یا این مبحث "توحید و معاد" که در زمان حضرت آدم (علیه‌السلام) مطرح شد، پس خیلی قدیمی است. و جالب‌تر آن که اصلاً نمی‌خواهد قانع شود که مبحث استکبار، کفر، شرک، خودپرستی و ... قدیمی‌تر است، چرا که ابلیس لعین، پیش از آن که آدم (علیه‌السلام) به زمین هیبوط کند، استکبار کرد و کفر ورزید و دچار معصیت شد. خب حالا چرا نمی‌گویند: کفر و شرک و معصیت خیلی قدیمی است و به درد امروز نمی‌خورد؟!

احکام:

بخش دیگر، احکام است که شامل "بایدها و نبایدها"ی منطبق با همان اصول توحید و معاد می‌باشد.

احکام یعنی قوانین، یعنی شریعت، یعنی همان "بایدها و نبایدها" که انسان و جامعه را گریزی از آن نیست. اما آن هم اصول و فروعی دارد، قواعدی دارد، راه و رسم و چارچوبی دارد.

فرض کنید کسی که مهندسی و معماری نمی‌داند، وارد ساختمانی شود و از دیواری خوشش نیاید، بگوید این را در قدیم ساختند و به درد امروز نمی‌خورد، بعد بدون دانش و توجه به این که این دیوار حایل است، کلنگ را بردارد و آن را خراب کند، خوب ساختمان به سرش فرو می‌ریزد.

آیا امروزه اجازه می‌دهند که بقالی قوانین جزایی را تدوین کند، راننده‌ای قوانین اقتصادی را تبیین نماید، دانش‌پژوه در خیاطی، آشپزی، نقاشی یا حتی ریاضی و فیزیک، قوانین تعاملات بین‌الملل (حقوق بین‌الملل) را بنویسد؟! آیا اجازه می‌دهند که نه تنها یک بی‌سواد، بلکه یک دانشمند علوم "هوا - فضا"، قوانین و احکام بازی فوتبال و داوری و مجازات‌های آن را بنویسد؟!

پس چرا نوبت به اسلام و احکام اسلامی که می‌رسد، از یک سو به اندازه‌ی یک بازی فوتبال هم برایش ارزش و چارچوب قائل نیستند، و از سوی دیگر همه‌شان گمان می‌کنند که حقوقدان، مجتهد و فقیه هستند و می‌توانند اظهار نظر کنند، به چالش بکشند و ...؟! حال شما می‌خواهید قانع کنید؟! خب اگر کمی بدون دشمنی، لجاجت و تعصب جاهلانه فکر کند، خودش تا حدودی قانع می‌شود.

در قرآن نیامده است:

وقتی کسی می‌گوید: اکثر این احکام از احادیث گرفته شده و در قرآن نیامده است! معلوم می‌شود که نه تنها از مبانی حقوق و احکام هیچ نمی‌داند، بلکه همین قرآن را یک بار هم از رو، ولو غلط نیز نخوانده است و اصلاً نمی‌داند که قرآن در مورد احکام چه فرموده است و اصول فهم، استنباط، استخراج و اجتهاد احکام چیست؟

حال شما می‌خواهید او را به کدام علمی تعلیم دهید، از کجا شروع کنید و به کجا برسانید تا قانع نیز بشود؟! چنین کسی، با این اندیشه، مسلمان هم بشود، اهل نماز نمی‌شود، چرا که در هیچ کجای قرآن

اشاره‌ای به رکعات آن نشده است. اما در قرآن مکرر تصریح نموده که قرآن، تفسیر، تأویل، احکام و تمامی علوم اسلامی را از پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) بیاموزید و از او و اولی الامر (صاحبان ولایت) تبعیت کنید.

پس برای فهم احکام، قرآن یک منبعی است که به منبع دیگری، یعنی به رسول و ابلاغ‌کننده‌ی این قرآن ارجاع می‌دهد. لذا "سنت" یک منبع دیگر است. همان که می‌گویند: «این احکام از احادیث گرفته شده و در قرآن نیامده است»!

خب حالا شما به او چه می‌خواهید تدریس کنید که قانع شود؟!

برخی از احکام امروز کاربرد ندارد:

ممکن است برخی از اشکال بعضی از احکام، امروزه در جایی کاربردی نداشته باشد، اما اولاً اصولش همان است و این فروع جدید به آن اصول برمی‌گردد و ثانیاً تشخیص این که کدام کاربرد دارد یا ندارد را بر عهده‌ی قرآن و اسلام‌شناسان نگذاشته‌اند و ثانیاً اگر موردی کاربرد نداشت، نمی‌توان و نباید به صورت کلی حکم داد که «پس کل اسلام مال همان ۱۴۰۰ یا ۱۳۰۰ سال پیش است».

دقت - چه چیزی فرق کرده:

کدام انحراف فکری در اصول و نحوه‌ی زندگی و بافت اجتماعی در فروع را در تاریخ چهارده قرن پیش سراغ دارید که امروز در جهان مشابه نداشته باشد؟! اسلام که فقط برای تهران و قم و نیویورک و آن هم در قرن معاصر نیامده است، برای همگان و در تمامی اعصار است.

امروزه در مباحث فکری و اعتقادی، گاو، گوساله، مجسمه و فرعون‌پرست نداریم، یا کافر، مشرک، ملحد و منافق؟! یا موحد و مؤمن؟!

امروزه در احکام، ازدواج و طلاق نداریم یا زنا و لواط؟ سرمایه‌گذاری نداریم یا ارث و میراث؟ امروزه کسانی که با شتر سفر می‌کنند و از صید دریایی خوراک خود را تهیه می‌کنند نداریم یا ثروتمند و فقیر؟ اقوامی که هنوز با دلو از چاه آب می‌کشند نداریم یا شراب‌خوار و قمارباز؟! قرض‌دهنده و رباخوار نداریم یا کارفرما و کارگر و ...؟ لباس پوشیدن و آرایش نداریم یا ...؟ نکند گمان می‌کنند که در چهارده قرن پیش، کسی لباس نمی‌پوشید و یا آرایش نمی‌کرد؟! پس اگر فرمود: خود را مثل دوران جاهلیت آرایش نکنید، برای همیشه است.

زمینه‌های احکام نیز بسیار گسترده است، برخی در امور شخصی است، برخی در تعامل با دیگران می‌باشد و این دیگران از خانواده را شامل می‌گردد تا جامعه‌ی انسانی و حتی غیرانسانی. چرا که همه در عرصه‌ی حقوق مطرح می‌شوند. انسان حق دارد، گیاه هم حقی دارد، حیوان هم حقی دارد، پدر و مادر و همسر و فرزند و همسایه و هموطن و دشمن و دوست و ... نیز حقوقی دارند.

حالا شما چه بحثی می‌خواهید انجام دهید که قانع شوند؟ کدام کتاب را می‌خواهید بخوانید یا معرفی کنید که قانع شوند؟!

شانناژ و ضدتبلیغ:

حالا اینها در حالی که نه اصول را می‌دانند و نه فروع را، وارد بحث تخصصی احکام می‌شوند، که فرمود یا بروید تحصیل تخصصی در فقه و اصول کرده و مجتهد و فقیه شوید، یا تقلید کنید. حتی گاهی به خود جرأت می‌دهند که از قرآن کریم احکام استخراج کنند، در حالی که حتی بلد نیستند از رو و درست بخوانند. مثل همین مسائلی که به عنوان شانناژ و ضدتبلیغ فراکنی می‌کنند.

در قرآن کریم و آموزه‌های اسلامی در روابط زنانشویی و همسری، در دوستی یا در اختلاف، در کفویت یا ضدیت، در همکاری و ایثار یا رفتارهای نامتعارف و ظالمانه و ...، دروس بسیاری وجود دارد، که البته در عرصه‌ی «احکام»، یعنی استنباط و استخراج احکام از این منابع، مقوله‌ی تخصصی دیگری است. باور کنید که یک چیزی در ضدتبلیغ و در فضای مجازی راجع به «تنبه» (که در متن سؤال اشاره‌ای شده بود) شنیده‌اند

خوششان آمده که آن را دستمایه‌ی ضدتبلیغ قرار دهند. حالا بپرسید: اساساً تنبیه چیست؟ خوب است یا بد است؟ کجا خوب است و کجا بد است؟ آنجا که خوب است چگونه باید باشد؟ آثارش چیست؟ این تنبیهی که می‌گویید، در چه موردی هست؟ نشوز یعنی چه؟ آیا راه کار دیگری هم فرموده یا خیر؟ مثلاً نمی‌شود بدون هیچ استکاک‌ی طلاق داد؟ آیا نمی‌شود کار را به شکایت و محکمه برد و موجب آزار و اذیت و آبروبری و ... شد؟ آیا نمی‌شود تذکر داد؟ آیا نمی‌شود مدتی قهر کرد؟ آیا اسلام فرموده که سریع بروید و تنبیه کنید؟ حالا این تنبیه چیست، چگونه است، در چه شرایطی است، جنبه روانی دارد یا فیزیکی، آیا اگر در زمانی، دوره‌ای، جامعه‌ای، یا خانه‌ای، چاره‌ی دیگری نماند، اما این راه کاری باشد تا مسئله در خانه حل شود و کانون خانواده از هم نپاشد، زن مطلقه نگردد، فرزندان بچه‌ی طلاق نشوند، زندگی مرد نپاشد و ...، چطور؟

راه کار:

راه کار این است که سؤال‌کننده و برخوردار از شبهه را در درجه‌ی نخست راهنمایی کنید، تا در درجه‌ی اول چارچوب‌های مطالعه و تحقیق را بشناسد، نه این که نشناخته حمله کند. «روش تحقیق» یکی از اصولی است که در مطالعه‌ی هر موضوعی باید لحاظ شود.

باید متذکر شویم که نه فقط در علوم دینی، بلکه در هیچ موضوع و امری از شئون زندگی فردی و اجتماعی خود، مراتب "اصول و فروع" را بر هم نریزد، چون ذهنش و بالتبع زندگی‌اش و خودش به هم می‌ریزد؛ و هیچ گاه اصول را پای فروع قربانی نکند.

به عنوان مثال، حکم کلی در خصوص سلامتی این است که: باید به عقل و فطرت مراجعه کنی و بفهمی که "سلامتی" نعمت بزرگی است - بفهمی که حفظ سلامتی واجب است - بفهمی که سلامتی آفات و دشمنانی دارد - بفهمی که علائم نیز دارد - بفهمی که با بروز اولین علائم، باید به پزشک مراجعه کنی و خودسر برای خودت نسخه تجویز نکنی و بفهمی که باید نسخه‌ی پزشک و دستورالعمل‌های او را انجام دهی تا معالجه شوی.

حالا اگر پزشک گفت: نام این بیماری دیابت است، درجات متفاوت دارد، شما ابتدا متفورمین ۵۰۰ مصرف کن و این پرهیز را در رژیم غذایی رعایت کن و ...، بعد بیمار بپرسد: حالا این دیابت چیست؟ چگونه پیدا می‌شود؟ چه می‌کند؟ متفورمین چیست؟ چه اثری دارد و چرا؟ پزشک چه می‌گوید؟!

اگر توضیح مختصری دهد و بیمار با ژستی روشن‌فکرانه و دانشمندآبانه بگوید: «**قانع نشدم!**»! پزشک چه پاسخی می‌دهد؟ می‌گوید: برو پزشکی و داروسازی بخوان تا بدانی و قانع شوی.

حالا یکی از راه می‌رسد که نه خدا را می‌شناسد، نه قرآن را خوانده است، نه می‌تواند از رو درست بخواند، نه اگر بخواند، چیزی از آن را می‌فهمد و هنوز باید بشنود و تعلیم بگیرد، نه با معارف و آموزه‌های اسلامی اندکی آشنایی دارد، نه فرق آیه و حدیث را تشخیص می‌دهد، نه اصول و فروع را تمیز می‌دهد، نه حتی همان احکامی که به آن ایراد می‌گیرد را می‌داند و ...، یک دفعه از راه می‌رسد و می‌گوید: «**اسلام به درد همان چهارده قرن پیش می‌خورد و احکامش امروزه کاربردی ندارد!**»، خب من و شما که هیچ، ابوعلی سینا هم نمی‌تواند او را قانع کند.

او نیز اساساً نمی‌خواهد که بداند و قانع شود، بلکه دوست دارد راهی را برود و کارهایی را انجام دهد و فقط از این و آن شنیده که درست نیست و اشکال دارد، لذا عصبانی و مخالف شده و لجاجت می‌کند. حال شما می‌خواهید کتاب بخوانید، پاسخ دهید و قانع کنید، آن هم علمی؟!!

سؤال کوتاه و نشانی (لینک) پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی:

می‌گویند قرآن، اسلام و احکامش، برای همان ۱۴ قرن پیش است و امروزه کاربردی ندارد. بسیاری از باید و نبایدهای قوانین جاری نیز در قرآن نیست و از احادیث گرفته شده است؟!!

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/۶۷۲۷.html>

سوال ۱۱: مادر - الان ورد زبان همه بد حجابها شده که "بهشت زیر پای مادران است". (آذربایجان غربی/دیپلم) (۱۴ شهریور ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خوب است که حتی به یک حدیث یا حرف خوب تأسی شود، اما برخی از روی دشمنی، به آیات قرآن، احادیث، نماز، دعا و ... تمسک می‌کنند. خب حالا چه باید کرد؟ قرآن و حدیث را کنار بگذاریم، یا طبق رأی آنها معنا و تفسیر و تأویل کنیم؟!

در همین سؤال کوتاه سه اصل مطرح شده است: یکی این حدیث است که اصلاً سندیت دارد یا ندارد؟ دیگری بدحجابها و بیان این حدیث و دیگری مقام و منزلت مادر؛ که به صورت خلاصه به هر سه نکته اشاره می‌شود:

حدیث:

در دو حدیث شبیه به چنین مضمونی آمده است، که اولاً هر دو از منابع اهل سنت است، هر چند که در برخی از کتب شیعی نیز نقل شده است، و ثانیاً حدیث‌شناسان هر دو را «حدیث مرسل» شناخته‌اند. [حدیث مرسل حدیثی است که راوی و محدث آن با حذف واسطه‌های قرار گرفته در زنجیره سند، آن را مستقیماً به شخص معصوم^(ع) برساند. حدیث مرسل از احادیث ضعیف به شمار می‌رود].

دقت کنیم که ممکن است یک جمله‌ی بسیار زیبا، خوب و درست باشد و همان مضمون حدیث نیز باشد، اما حدیث نباشد. جمله‌ای را می‌توان به آنان نسبت داد که از حیث قواعد حدیث [محتوا و نقل و سلسله‌ی سند راویان تا شخص معصوم^(علیه‌السلام)] هیچ تشکیکی در آن نباشد.

حدیث اول:

«الْقُطْبُ الرَّائِدِيُّ فِي لُبِّ اللَّبَابِ، عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ» (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۱)

ترجمه: قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب گفته است که پیامبر اکرم^(صلوات‌الله‌علیه‌وآله) فرموده: «بهشت زیر پای مادران است».

سند این روایت، طبق منابع حدیثی اهل سنت نیز "ضعیف" بیان شده است.

حدیث دوم:

«أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنُ عَبْدِ الْحَكَمِ الْوَرَّاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا ...، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَدْتُ أَنْ أَعَزُّوْا وَقَدْ جِئْتُ أَسْتَشِيرُكَ، فَقَالَ: «هَلْ لَكَ مِنْ أُمٍّ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَالزَّمْهَا، فَإِنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ رِجْلَيْهَا»

عبدالوهاب بن عبدالحکم از حجاج بن جریح و ... نقل کرد که کسی از ایشان در مورد "جهاد" و فضیلت آن سؤال نمود و ایشان پرسیدند: «پدر و مادرت هستند؟» و یا «مادرت هست»، گفت: آری؛ فرمود: «پس در خدمت مادر باش، به درستی که بهشت زیر پای اوست»، در حدیث مشابه دیگری بیان شده که زیر پای آن دو است، یعنی پدر و مادر.

اصل اول پس از توحید، نیکی، خوش رفتاری و گفتار نیکو به "پدر و مادر" است

وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفًا وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (الإسراء، ۲۳)

و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها [حتی] «آف» مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی.

حضرت امام صادق علیه السلام: اگر در علم خداوند، چیزی کمتر از اف (اوه) گفتن بود، از آن نمی می‌کرد؛ و اف گفتن از کمترین مراتب عاق شدن است. نوعی از عاق شدن اینست که انسان به پدر و مادرش تیز نگاه کند. (خبره شود). (کافی، ج ۴، ص ۵۰)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَيْنَبُ كَبْرَى

حضرت زینب علیها السلام کمال و الگوی جایگاه، نقش، مقام و منزلت "زن" می‌باشد. کمال فرزندی (دختر)، در خدمت امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام؛ کمال خواهری، در کنار امام حسن و امام حسین علیهما السلام، در خانه، میدان و تا لحظه شهادت. کمال همسری، در منش و رفتارش نزد عبدالله. کمال مادری، در تربیت فرزندی چون: عون و محمد، که در کربلا به شهادت رسیدند. در مقام زن، عقیده، عالمه، مجاهده و صابره

مقام دختر حضرت امام صادق علیه السلام: **الْبَتُونَ نِعِيمٌ وَ النَّبَاتُ حَسَنَاتٌ وَ اللَّهُ يُسَالُ عَنِ النَّعِيمِ ، وَ يُبَيِّنُ عَلَى الْحَسَنَاتِ**، (الکافی، ج ۶، ص ۷) پسران، نعمت‌اند و دختران خوبی. خداوند، از نعمتها سؤال می‌کند و به خوبی‌ها پاداش می‌دهد.

مقام همسر رسول اکرم صلوات الله علیه و آله: **يا علي: لا يَخْدُمُ الْعِيَالُ إِلَّا صَدِيقٌ أَوْ شَهِيدٌ أَوْ رَجُلٌ يُرِيدُ اللَّهُ بِهِ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛** (بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۲) یا علی: به خانواده خود خدمت می‌کند مگر صدیق یا شهید یا مردی که خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او می‌خواهد.

خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَ أَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي مَا أَكْرَمَ النِّسَاءَ إِلَّا كَرِيمٌ وَ لَا أَهَانُهُنَّ إِلَّا لَنَيْمٍ؛ (نهج الفصاحه ص ۴۷۲) بهترین شما کسی است که برای خانواده اش بهتر باشد، و من از همه شما برای خانواده ام بهترم، زنان را گرامی می‌دارد، مگر انسان بزرگوار و به آنان اهانت می‌کند مگر شخص پست و بی مقدار.

مقام مادر رسول اکرم صلوات الله علیه و آله: **وَ مَا حَقُّ الْوَالِدَةِ؟ فَقَالَ: «مَهَيَّاتُ هَيَّاتَ لَوْ أَنَّهُ عَدَدَ رَمْلٍ عَلَاجٍ وَ قَطْرَ الْمَطَرِ أَيَّامَ الدُّنْيَا قَامَ بَيْنَ يَدَيْهَا مَا عَدَلَ ذَلِكَ يَوْمَ حَمَلَتْهُ فِي بَطْنِهَا** (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۲۰۳) هرگز هرگز نخواهی توانست حق مادر را ادا کنی! اگر فرزند به تعداد ریگ‌های بیابان و قطرات باران، در خدمت مادر باشد، معادل یک روز از روزهایی که مادر، فرزند را در شکم حمل می‌کرد، می‌شود.

www.x-shobhe.com

این حدیث نیز در «سنن النسائی، ج ۶، ص ۱۱» و چند منبع حدیثی دیگر اهل سنت نقل شده که سند آن نیز ضعیف و روایت مرسل است.

ورد زبان بدحجاب‌ها:

حال فرض می‌گیریم که این دو حدیث واقعاً حدیث محکم باشند و یا دست کم می‌گوییم: سخن درستی است، اگر چه سند حدیثی آن محکم نیست، اما چه ربطی به حجاب و بدحجابی دارد؟!

*- اگر به مسخره یا دشمنی این را می‌گویند که تکلیفشان روشن است، کار عده‌ای فقط مسخره کردن است و خداوند متعال نیز فرمود به زودی آنچه مسخره می‌کردند به سرشان می‌آید.

«يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (یس، ۳۰)

ترجمه: دریغا بر این بندگان! هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد مگر آن که او را ریشخند می‌کردند.

*- اما شاید عده‌ای از روی سادگی و جوّ تقلیدی چنین می‌گویند: خب باید به آنها گفت که نفرمود: بهشت زیر پای هر زنی و از جمله بدحجاب‌هاست؛ بلکه فرمود: "زیر پای مادران است"; خب بروید ازدواج کنید، بچه‌دار و مادر شوید، به چندین درجه‌ی کمال می‌رسید که از جمله‌ی آنها همسری و مادری است و چندین مشکل نیز تا حدودی مرتفع می‌شود که از جمله‌ی آنها "بدحجابی" می‌باشد، چرا که بیشتر بدحجاب‌ها مجرد هستند، چه دخترانی که ازدواج نکرده‌اند، چه دخترانی که به خاطر همین بدحجابی مقبول برای همسری واقع نشدند، و چه بانوانی که به خاطر همین رفتارها، پس از شش ماه یا یک سال ازدواج، کارشان به طلاق کشیده شده است.

نکته:

یک - اگر فرمودند: بهشت برای آدم اهل نماز، روزه، تلاوت قرآن، اهل کسب حلال و ... می‌باشد، اینها هر کدام یکی از شروط قرب الهی و یکی از ویژگی‌های اهل بهشت است، نه این که اگر کسی هیچ کدام را نداشت و مثلاً یک کار را انجام داد، به بهشت می‌رود. آیات اول سوره‌ی المؤمنون را تلاوت نمایید، به چند ویژگی مهم تصریح شده که از جمله نماز با خشوع - حفظ آن نماز از آفات - وفای به عهد - و حفظ عفاف و نفس از هر گونه روابط و رفتارهای ناهنجار و نامشروع جنسی می‌باشد.

دو - اگر بهشت یا کلید بهشت زیر پای پدران و مادران است، جهنم یا کلیدش هم زیر پای همان‌هاست، چرا که نقش تربیتی پدر و مادر (به ویژه مادر) در دین، اخلاق، تقوا و رفتار فرزندان و بالتبع سرنوشت آنان، بسیار کلیدی و عمقی می‌باشد.

مقام زنان و مادران:

اما در خصوص مقام و منزلت زنان و مادران، در فرهنگ و آموزه‌های اسلام ناب محمدی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، بیانات بسیاری وجود دارد، چرا که نقش "زن" در کارگاه هستی و مسئولیت‌هایش بسیار والاست. اگر دختر خانه باشد، رحمت است - اگر همسر باشد، عامل تسکین است و اگر مادر باشد، تنها کارگاه تولید "انسان" و عامل اصلی نگهداری، رسیدگی و تربیت اوست.

از این رو و مبتنی بر همین آموزه‌هاست که امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه) فرمودند: «مرد از دامان زن به معراج می‌رود». یعنی در هر جایگاهی [فرزندی، خواهری، همسری و مادری] که باشد، نقش اصلی در آرامش که اصل اساسی در رشد است، و نیز تعلیم و تربیت؛ و نیز انگیزه و امید را ایفا می‌نماید.

بدحجابی:

حال، این احادیث، یا اقوال خوب و درست و این مقامات و درجات و آثار چه ربطی به بدحجابی دارد که سبب اصلی تخریب شخصیت، هویت و احترام شخص بدحجاب، تحریک عمومی جامعه، ناهنجاری‌های رفتاری، به مخاطره افتادن امنیت و آرامش، پاشیده شدن کانون خانواده‌ها و رواج فساد و فحشا می‌گردد؟

رشد، مقامات، درجات و در نهایت قرب الهی و بهشت برای مرد صالح و زن صالحه است.

چند حدیث:

پیامبر اکرم (صلوات الله علیه وآله): «**الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ أَحَدُ الْكَاسِيَيْنِ**». (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۱۷۱)

ترجمه: زن شایسته یکی از دو عامل پیشرفت خانواده است.

امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام): «**صِيَانَةُ الْمَرْأَةِ أَنْعَمُ لِحَالِهَا وَأَدْوَمُ لِجَمَالِهَا**».

(تصنيف غررالحکم و دررالکلم ۴۰۵)

ترجمه: محفوظ بودن و پاکدامنی برای سلامتی زن مفیدتر است و زیبایی او را بادوامتر می کند.

امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام): «**و لَا تُمَلِّكِ الْمَرْأَةُ أَمْرَهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ...**». (نهج البلاغه [صحیحی صالح]، ص ۴۰۵، نامه ۳۱)

ترجمه: کاری که در توان زن نیست به او مسپار زیرا او **چون گلی** است (ظریف و آسیب پذیر) نه قهرمان.

امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام): «**بِرُّ الْوَالِدَيْنِ أَكْبَرُ فَرِيضَةٍ**». (میزان الحکمة، جلد ۱۰، صفحه ۷۰۹)

ترجمه: بزرگترین [و مهمترین] تکلیف الهی، نیکی به پدر و مادر است.

روزی فردی به پیامبر اکرم (صلوات الله علیه وآله) گفت: «من مادر پیرم را به پشتم حمل می کنم و از روزی ام به او می خورانم. آیا حق مادرم را به جا آورده ام؟» پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «نه، زیرا که مادرت نیز تو را حمل کرد و نیز از شیرهای جانش به تو خوراند.»

ایشان در ادامه با ذکر حمل و وضع حمل و شیر دادن و نگهداری، فرمودند: «**وَ كَانَتْ تَصْنَعُ ذَلِكَ لَكَ وَ هِيَ تَمَنِّي حَيَاتِكَ وَ أَنْتَ تَصْنَعُ هَذَا بِهَا وَ تُحِبُّ مَمَاتَهَا**» (مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰) - یعنی: مادرت در تمامی مراحل، کارهایی که برای تو می کرد آرزوی زنده ماندن را می کرد، در حالی که تو آن کارها را می کنی و آرزوی مرگ مادر پیرت را داری.

پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «**بعد از ایمان به خدا نعمتی بالاتر از همسر موافق و سازگار نیست**» (مستدرک، ج ۲، ص ۵۳۲)

سوال ۱۲: چرا در قرآن کریم، لغت "قتل" در اشکال مختلف آن ۱۵۸ مرتبه در بیش از ۱۳۰ آیه بکار رفته است که در بیش از ۲۰ آیه خداوند مستقیماً امر به کشتن انسان‌ها می‌دهد؟ (کارشناس ارشد حقوق) (۱۹ شهریور ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است که وقتی در حقوق بشر امروزی، مدافعان و مجاهدان در مقابل استکبار و ظلم «تروریست» خوانده می‌شوند، مهاجمان، «انسان» خوانده می‌شوند.

اگرچه این آمار صحیح نیست، اما در هر حال واژه‌ی «قتل» و مشتقاتش ده‌ها بار در آیات کریمه تکرار شده است (شاید ۹۸ بار باشد).

الف - واژه‌ی «قتل» به معنای "کشتن و گشته شدن" می‌باشد، یعنی مرگ یا ازاله‌ی روح از بدن، به واسطه‌ی عملی که سبب مرگ شود و توسط عاملی که از عوامل مرگ طبیعی نباشد.

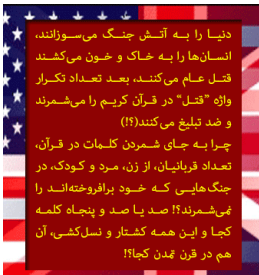
ب - از این رو در قرآن کریم این واژه به مصادیق بسیاری تعلق گرفته است. از قتل نفس‌های بابتل به دست قایل گرفته، تا مرگ (کشته شدن) یک قوم به واسطه‌ی عذاب الهی، تا جنگیدن یک جناح باطل یا یک جناح حق، تا حتی کشته شدن کودکان بی‌گناه، تا ده‌ها توصیه و حکم شرعی در خصوص قتل. مثل آن که فرمود: کسی را بی‌گناه نکشید یا ... پس چنین نیست که تمامی این آیات، مربوط به جنگ و امر به کشتن باشد.

ج - پس در قرآن کریم از انواع و اقسام کشته شدن‌ها، با واژه‌ی "قتل" یاد شده است. از کشتن خدا به عذاب گرفته، تا قتل عمد و غیرعمد، تا جنگ که در قرآن از آن به "قتال" یاد می‌شود، تا بیان حوادث تاریخی «فَهَرَمُوهُمْ بِأَذْنِ اللَّهِ وَقَتْلَ دَاوُودَ جَالُوتَ - پس آنان را به اذن خدا شکست دادند و داوود جالوت را کشت. (البقره، ۲۵۱)» و حتی بسیاری از نفرین‌های الهی، مانند «فَقِيلَ أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ - کشته باد یاران آن خندق [که در آن آتش افروخته بودند و موحدین را زنده زنده در آن می‌انداختند]. (البروج، ۴)» - «فَقِيلَ الْخَرَّاصُونَ - مرگ بر دروغ‌پردازان. (الدَّارِيَات، ۱۰)» - یا «فَقِيلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ - کشته باد انسان، چقدر پושاننده‌ی [حق و ناسپاس] است. (عبس، ۱۷)» - تا نگاه به شهید، که او را مُرده قلمداد نکنند «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ - و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند مرده خوانید بلکه زنده‌اند ولی شما نمی‌دانید. (البقره، ۱۵۴)» - تا احکام شکار در حال احرام یا تقبیح کشتن فرزندان و ...

آیا یک رقم ۱۵۰ تایی می‌دهند و بعد همه را به یک معنا می‌گیرند؟! خب مگر خواندن این آیات چقدر زحمت دارد؟ در نهایت به رقم خودشان، ۱۳۰ خط می‌شود. پس لابد غرض سوء و عمدی در کارشان هست!

روش ضدتبلیغ:

همان گونه که بیان شد، دامنه‌ی اطلاق کلمه‌ی "قتل" بسیار گسترده است و ده‌ها موضوع متفاوت را در بر می‌گیرد؛ سخن اعتراضی و انتقادی اینها مثل آن است که بگویند: چرا کلمه‌ی "مرگ یا کشته شدن"، [از شعر و قصه گرفته تا اقسام حقوق و اخبار حوادث و ...] در هر ادبیاتی این قدر زیاد است؟ خب بالاخره هر انسانی که به دنیا آمدن را تجربه کرده است، قطعاً نوعی از مرگ را تجربه خواهد کرد و جالب است که بدانیم اکثر مرگ‌ها، نوعی قتل و کشته شدن است، نه مرگ طبیعی. حال خواه در جهاد فی سبیل الله کشته شوند، یا فی سبیل الطاغوت، یا به واسطه‌ی حوادث



همین گسترش جنگ‌ها به سرتاسر دنیا و نسل‌کشی‌های وحشتناک مدعیان لیبرالیسم و حقوق بشر، دست می‌زند به آیات و آموزه‌های اسلام، در بصیرت، دشمن شناسی و مقابله و ایستادگی را بیش از پیش مریض می‌نماید.

چقدر خوب بود که این مدعیان، حتی به قصد ضد تبلیغ هم که شده، آیات مورد نظر را دست کم یک بار از رو می‌خواندند و بعد به اعتراض، نقد، حمله، ضد تبلیغ و شبهه پراکنی می‌پرداختند. اما «حَقَّقَ اللَّهُ» شده‌اند.

در آیه‌ی بسیاری واژه‌ی «قتل» به کار رفته که هیچ ربطی به جنگ، کشتن و دستور به آن ندارد، اگر چه مقابل دشمن باید ایستاد. اما آنها «تکسید»‌ها را هم «تکسید» خوانده‌اند!

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جُنْنَا بِنُورِهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مُشْرِقًا (الأنعام، ۱۳)

و نفسی را که خداوند حرام کرده است جز به حق نکشید، و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرق داده‌ایم، پس [او] نباید در قتل زیاده‌روی کند، زیرا او [از طرف شرع] یاری شده است.

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَسْبَةَ الْإِثْقَالِ عُشْرٍ تَرْتَفَهُمْ وَإِنَّكُمْ إِنْ قُلْتُمْ كَانَ عَطَاءً كَبِيرًا (الأنعام، ۱۷)

و از بیم کشتن فرزندان خود را نکشید، ماییم که به آنها و شما روزی می‌بخشیم، آری، کشتن آنان همواره خطایی بزرگ است.

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ لَهٗ جَهَنَّمُ جَاءِلًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَوَعَدَ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (النساء، ۹۲)

و هر کس عمداً مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم می‌کند و لعنتش می‌کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است.

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَلَمْ نُنَبِّئْكَ فِي الْأَرْضِ وَمَوَدَّةِ آلِ عَادٍ وَفِي سِنِّيٍّ عَلَىٰ غَبَابَةٍ كُنَّ خِزْيًا لِلَّهِ يُخْزِي اللَّهُ الْكٰفِرِينَ (الاعراف، ۱۴۴)

و محمد (صلوات الله علیه و آله)، جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند نیست آیا اگر او می‌پرد یا کشته شود از عقیده خود برمی‌گردد و هر کس از عقیده خود بازگردد هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد

تاریخ واژه قتل، در نقل تاریخی از فرعون

وَقَالَ الْعَادُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُسُونِي وَقَوْمِي لَيْسِيْدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَدْرُسُونِي وَأَنتُمْ قَوْمٌ فَاسِقُونَ قَالَ سَأُنْفِثُ بَنِيكُمْ وَتَسْتَعْتَبِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (الأعراف، ۱۲۷)

و سران قوم فرعون گفتند آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در این سرزمین فساد کنند و [موسی] تو و خدایانت را رها کند [فرعون] گفت بزودی پسرانشان را می‌کشم و زنانشان را زنده نگاه می‌دارم و ما بر آنان مسلطیم

احکام واژه "قتل" در شکار در حال احرام

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا السَّيِّئَةَ وَأَنْتُمْ حُرِّمٌ وَمَنْ قَتَلَ يَنْتِمْ مُتَمَدِّدًا فَجْرًا، مُثْلَ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ ... (المائدة، ۹۵)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حالی که مُحَرَّمِید شکار را نکشید و هر کس از شما عمداً آن را بکشد باید نظیر آنچه کشته است از چهارپایان کفاره‌ای بدهد

www.x-shobhe.com

طبیعی و غیرطبیعی، یا پرخوری، شراب‌خواری، درگیری، ترور، یا جنگ بیولوژیک و بسیار پنهان، یا سقط جنین
و ...

اما روش ضدتبلیغ همین است که با این واژه به صورت چرتکه‌ای برخورد می‌کنند، حتی یک آیه که در آن واژه‌ی "قتل" آمده باشد را نیز نمی‌خوانند، بلکه در جستجوگرها تعداد تکرار کلمه را نگاه می‌کنند، بعد دو یا سه یا ده آیه در خصوص "جنگ" را پیدا می‌کنند و چنان جوّسازی و ضدتبلیغ می‌کنند که اذهان عمومی گمان می‌کند که حتی اگر در صد آیه یا دویست آیه هم کلمه‌ی "قتل" آمده باشد، بدین معناست که بروید دیگران را بگیرید و بکشید!

امر به قتل:

شاید اگر تمامی ۹۸ یا صد یا صد و پنجاه آیه‌ای که در آن واژه‌ی "قتل" آمده است را مطالعه کنیم، کمتر از ده آیه‌ی "امری" پیدا کنیم، که بیشتر این تعداد نیز به موضوع "جنگ" اختصاص دارد که در ادبیات قرآنی به آن "قتال" گفته می‌شود.

"قتال" به معنای جنگ:

اگر چه تعداد این آیات نیز بسیار کم است، اما موضوعش بسیار مهم و حیاتی است.

بی‌تردید هیچ شخص یا سپاهی، با زمین، آب، آسمان، هوا و در و دیوار نمی‌جنگد، بلکه حتماً سپاهی از آدمیان در مقابل قرار دارند؛ و این دو سپاه یا هر دو بر باطل هستند و یا یکی باطل است و دیگری حق. پس هیچ جنگی یک سویه نیست. دو جناح که با هم دشمن هستند، به جنگ هم می‌روند.

بشر از وقتی قابیل برادرش هابیل را کشت، مبتلا به عارضه‌ی "آدم‌کشی" شد که بیشترین مصداق آن در "جنگ"ها رخ می‌دهد و وقتی موضوع جنگ [قتال] در اسلام و قرآن مورد بحث است، یعنی جنگ بین «حق و باطل» - از این رو می‌فرماید: هر دو جناح می‌جنگند، منتهی یک در راه خدا و دیگری در راه طاغوت:

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (النساء، ۷۶)

ترجمه: کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه خدا کارزار می‌کنند. و کسانی که کافر شده‌اند، در راه طاغوت می‌جنگند. پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است.

از جنگ گریزی نیست:

پس، از جنگ گریزی نیست، چرا که مستکبران و ستمگران و چپاولگران عالم هیچ گاه آرام ننشسته و نخواهند نشست. هیچ لحظه‌ای از تاریخ بشر، خالی و مصون از "جنگ" نبوده است، چرا که همیشه حق و باطل مقابل یک‌دیگر صف‌آرایی و کارزار می‌کنند.

در این مقوله، نه تنها هیچ فرقی بین دوران نمرودیان، فرعونیان، قرون وسطایی‌ها و امروزی‌ها نمی‌باشد، بلکه هر چه سیطره‌ی استکبار گسترده‌تر می‌شود، جنگ‌افروزی، قتل‌عام، نسل‌کشی، آدم‌کشی، بچه‌کشی و انواع جنایاتشان به طرق مختلف و ابزار متفاوت «جنگ نرم و سخت» نیز بیشتر می‌شود. صدها هزار نفر را از فقر می‌کشند، صدها هزار نفر را در جنگ بیولوژیک می‌کشند، صدها هزار نفر را در جنگ فرهنگی (از سقط جنین گرفته تا اعتیاد و خودکشی) از پای می‌آورند و میلیون‌ها نفر را نیز با بمباران‌های اتمی، نوترونی، الکترونی، شیمیایی و ... می‌کشند.

از این رو خداوند متعال در قرآن کریم که دین و کتاب همه‌ی جهانیان در تمامی اعصار است، خطاب به مؤمنین فرمود «جنگ برای شما نوشته شده است»، یعنی گریزی از آن نیست. بخواهید یا نخواهید، خوشتان بیاید یا نیاید، درگیر جنگ هستید.

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۲۱۶)

ترجمه: بر شما کارزار (با کفار) نوشته و مقرر شد و حال آن که برای شما ناخوشایند است، و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما بهتر است، و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بدتر است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

ناراحتی دشمن از اسلام:

اتفاقاً ریشه‌ی ناراحتی و بغض و البته ترس دشمن از اسلام، در همین توجه به جنگ، مقابله، استقامت و شدت با کفار است.

امروزه چه در ادیان الهی، و چه در مکاتب بشری، دیگر هیچ جریان فکری، عملی، تربیتی و حقوقی باقی نمانده است که بگوید: خوار و تسلیم و زبون دشمنان خدا و خودتان نگردید - تسلیم ظلم و ستم نشوید. اگر مسیحی باشند، به اسم ایشان و به بهانه‌ی «اخلاق»، می‌گویند: «اگر این طرف صورتت را سیلی زدند، آن طرف را بیاور تا یکی دیگر هم بزنند!» و اگر اهل مکاتب بشری (لیبرال‌دموکراسی، پست مدرن و ...) باشند، می‌گویند: هیچ مفهوم مطلق وجود ندارد - هیچ قداستی وجود ندارد - هیچ قیامتی وجود ندارد - هیچ ارزش و ضدارزشی وجود ندارد ...؛ و البته خوب که بنگرید، متوجه می‌شوید که تأویل همه‌ی اینها این است که "حق با قدرت" است، پس کسی با قدرت برتر در نیافتد.

البته خودشان هم دین‌گرا (فراماسون و صهیونیسم و شیطان‌پرست) هستند و در دین خود بسیار متعصب نیز می‌باشند، هم مکتب‌گرا هستند و کارخانجات مکتب‌سازی آنها تولید مستمر دارد، هم مستکبر و ظالم و زیاده خواه هستند و هم دنیا را به آتش جنگ کشیده‌اند.

در این میان فقط اسلام است که امت خود و مردمان جهان را تعلیم می‌دهد که خیر این چنین نیست، بلکه باید علیه استکبار و ظلم بپا خیزید، از خودتان دفاع کنید، تسلیم نشوید، برده و بنده‌ی طاغوت‌های درونی و بیرونی نگردید، از کسی جز خدا نترسید و اگر در این راه کشته شوید (به قتل برسید) نیز به والاترین مقام که شهادت است، رسیده‌اید و حیات می‌یابید.

آیات و آموزه‌های قرآنی در این خصوص (مانند دو آیه‌ی ذیل)، دشمن را ناراحت، عصبانی و البته نگران می‌کند، آنها می‌خواهند که در مقابل زورگویی آنها حتی اندک مقابله‌ای نیز صورت نپذیرد!

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (المائدة، ۸)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید، و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است، و از خدا پروا دارید، که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (البقره، ۱۹۰)

ترجمه: و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید، ولی از اندازه درنگزید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.

امر به جنگ (قتال):

چه تعبیر زیبایی حضرت امام خمینی (رحمة الله عليه) داشتند، فرمودند: «جنگ، جنگ است و عزت و شرف ما در گرو همین جنگ است»، یعنی در جنگ، جایی برای تعارف و پذیرایی از دشمن با شیرینی و شربت نیست و با لب خندان و دسته‌گل به پیشواز دشمن نمی‌روند. وقتی دشمن لشکرکشی کرده و قصد جان، مال، سرمایه‌های مادی و معنوی و نوامیس شما را کرده و حمله‌ور شده و از زمین و آسمان شما را زیر آتش گرفته است، اگر عمدی و خائنه نباشد، ابلهانه است کسی بگوید: «نه، ما فقط و فقط دین آشتی و صلح هستیم - ما اصلاً معنا و مفهوم جنگ را نمی‌دانیم و اصلاً جنگیدن را نمی‌توانیم - ما فقط اهل همزیستی مسالمت-آمیز، گفتمان، مذاکره، لبخند و برو و بیا و میهمانی هستیم».

خیر، بلکه اسلام ضمن آن که توصیه و تأکید بر صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز و تعاون در خیر دارد، می‌فرماید که باید به شدت مقابل مهاجمین به دین، مملکت و ملت خودتان ایستادگی کنید. و این دستورهای خداوند، دشمنان او و دین او را آزار می‌دهد.

انواع جنگ‌ها و مقابله‌ها و کشته‌ها:

اگر چه امروزه جهان در سایه‌ی ظلمانی لیبرال دموکراسی و صهیونیسم بین‌الملل، در آتش جنگ می‌سوزد، اما جنگ فقط جنگ میدانی و با سلاح گرم نیست. جنگ نرم، جنگ روانی [یا همان جنگ فرهنگی و تبلیغاتی]، جنگ اقتصادی و جنگ سیاسی نیز از انواع جنگ‌هایی هستند که استکبار جهانی بر مردم تحمیل کرده است و اتفاقاً کشته‌های این میدان، اگر بیشتر از جنگ سخت با سلاح گرم نباشد، کمتر هم نیست.

فتنه:

از این رو خداوند متعال در جنگ نرم نیز می‌فرماید با "فتنه‌گران" بجنگید، آن قدر که دیگر فتنه‌گری باقی نماند و می‌فرماید از همان موضعی که شما را رانده‌اند، برانیدشان؛ و البته همان جا تصریح می‌کند که "فتنه، از قتل بزرگ‌تر و شدیدتر است". خب معلوم است که دشمنان اسلام و مسلمین، باید از این مواضع، بصیرت‌بخشی در دشمن‌شناسی و ترغیب به مقابله و ایستادگی بترسند و ضدتبلیغ کنند و بگویند چرا در قرآن کریم صد بار یا بیشتر واژه‌ی "قتال" آمده است؛ هر چند که بیان شد، دامنه، مصادیق و موارد "قتال" بسیار گسترده و متنوع است و همه به "جنگ" یا دستور به "جنگ" بر نمی‌گردد.

«وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ» (البقره، ۱۹۱)

ترجمه: و هر کجا بر ایشان دست یافتید آنان را بکشید، و همان گونه که شما را بیرون رانند، آنان را بیرون برانید، [چرا که] فتنه [شرك] از قتل بدتر است، [با این همه] در کنار مسجدالحرام با آنان جنگ نکنید، مگر آن که با شما در آن جا به جنگ درآیند، پس اگر با شما جنگیدند، آنان را بکشید، که کیفر کافران چنین است.

در آیه‌ی ۲۱۷ در همین سوره، می‌فرماید: «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ»، یعنی فتنه از قتل بزرگ‌تر است؛ و همین آگاهی و بصیرت بخشی‌ها در آموزه‌های قرآنی است که موجب انزجار، دغدغه و دلهره‌ی هر چه بیشتر دشمنان می‌گردد.

می‌خواهند مسلمانان نه تنها نادان، ابله و بی‌بصیرت باشند و متوجه انواع و اقسام "فتنه‌ها و توطئه‌ها" در عرصه‌های گوناگون فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی و ... نشوند، بلکه اگر متوجه شدند نیز فقط به "گفتمان" روی آورند و هیچ برخوردی نکنند، تا آنها کار خود را به انجام رسانده و به مقصود برسند.

خلاصه‌ی سؤال و لینک نشانی پاسخ جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی:

می‌گویند: چرا در قرآن بیش از ۱۳۰ بار کلمه "قتل" به کار رفته و در ۲۰ مورد مستقیم دستور به "قتل" انسان‌ها داده است؟

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/۶۷۶۰.html>

سوال ۱۲: ملائکه که از خودشون علم ندارند، از کجا فهمیدند که انسان روی زمین فساد و خونریزی می‌کند؟ پس باید از قبل دیده باشند که انسان مرتکب فساد و خونریزی میشه! و این میسر نمیشه الا با وجود داشتن موجودی روی زمین شبیه به انسان، اما فاقد عقل و شعور و روح.

(دیپلم الکترونیک/هزمگان - بندرعباس) (۳۰ شهریور ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در این مقوله به چند نکته‌ی بسیار مهم باید دقت شود:

الف - نه تنها ملائک، بلکه هیچ موجود دیگری علمی ندارد، مگر آن که خداوند علیم (از طرق مختلف) به او تعلیم داده باشد؛ چنان که راجع به حضرت آدم (علیه‌السلام) فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا - تمامی اسمها (نامها، نشانه‌ها) را به آدم آموخت. (البقره، ۳۱)» - و راجع به نوع بشر (انسان) نیز فرمود: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ - به انسان آنچه را که نمی‌دانست آموخت. (العلق، ۵)».

ب - ملائک عرضه نداشتند که ما هیچ علمی نداریم، بلکه گفتند: جز آنچه تو تعلیم دادی، چیزی نمی‌دانیم. «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ - گفتند: تو (از هر نقص و عیبی) منزهی، ما را دانشی جز آنچه خود به ما آموخته‌ای نیست حقا تویی که دانا و حکیمی. (البقره، ۳۲)».

آنچه که ملائک به آن علم نداشتند:

ماجرا این است که وقتی خداوند متعال فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً - همانا خلیفه‌ی خود را در زمین قرار خواهم داد»، ملائک از دو موضوع تعجب کردند: اول آن که چرا خلیفه‌الله از نوع بشر باشد که جسمی مادی دارد و بالتبع نیاز به خوردن، آشامیدن، تزویج و تولید مثل دارد، در حالی که ملائک مجرد (ملکوتی) هستند و فقط خدا را تسبیح و تحمید و اطاعت می‌کنند؛ دوم آن که چرا زمین که محل فساد و خونریزی است؟ خداوند متعال در پاسخ آنها فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ - به درستی که من می‌دانم، آنچه شما نمی‌دانید».

اما پس از آن که آدم (علیه‌السلام) را به تمامی اسماء تعلیم داد، آنها را به ملائک عرضه کرد [یعنی این اسماء، الفاظ و مفاهیم نبودند، بلکه موجوداتی بودند] و از ملائک پرسید: اگر راست می‌گویید که شما مرا تسبیح و تحمید می‌کنید، بگویید که اینها کیستند؟

اینجا بود که ملائک دیدند که آنها را نمی‌شناسند و اقرار کردند که این علم را ندارند و عرض کردند که ما به جز آنچه تو تعلیم داده‌ای نمی‌دانیم. یعنی خودت می‌دانی که آنها را به ما نشناسانده بودی. سپس خداوند می‌فرماید: نگفتم آنچه شما نمی‌دانید، من می‌دانم؟ و بعد به حضرت آدم (علیه‌السلام) فرمود که به ملائک خبر بده که اینها کیستند.

نکته:

در همین چند آیه‌ی کوتاه، نکات بسیار ژرفی وجود دارد، از جمله:

۱- محوریت «علم» - «وجود موجوداتی برتر و والاتر از مقام ملائک و قدرت شناخت آنها» - «تعلیم این علم به حضرت آدم».

وَأَقَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالِ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (البقره، ۳۰)

و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت»، [فرشتگان] گفتند: «آیا در آن کسی را می‌گاری که در آن فساد انگیزد، و خون‌ها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، (تو را) تترزه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم.» فرمود: «همانا (بی‌تردید) من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید»

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱)

[و خدا] همه نامها (سمها) و نشانه‌ها، با معانی و مصابیح) را به آدم آموخت پس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: «اگر راست می‌گویید، از اسمی اینها به من خبر دهید.»

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲)

گفتند: «منزهی تو! ما را جز آنچه [خود] به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست تویی دانای حکیم.»

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳)

فرمود: «ای آدم، ایشان را از اسمی آنان خبر ده.» و چون [آدم] ایشان را از اسماء‌شان خبر داد، فرمود: «آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید، و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم؟»

علامه طباطبایی رحمه الله علیه: ملائکه از کلام خدای تعالی که فرمود: می‌خواهم در زمین خلیفه بگذارم، چنین فهمیده‌اند که این عمل باعث وقوع فساد و خونریزی در زمین می‌شود، چون می‌دانسته‌اند که موجود زمینی بخاطر این که مادی است، باید مرکب از قوایی غضبی و شهوی باشد، و چون زمین دار تراجم و محدوده جهات است، و مزاحمت در آن بسیار می‌شود، مرکباتش در معرض انحلال، و انضمام‌هایش در اصلاحاتش در مظنه فساد و بطلان واقع می‌شود، لا جرم زندگی در آن جز به صورت زندگی نوعی و اجتماعی فراهم نمی‌شود، و بقاء در آن بعد کمال نمی‌رسد، جز با زندگی دسته جمعی، و معلوم است که این نحوه زندگی بالاخره به فساد و خونریزی منجر می‌شود. (المیزان، ذیل آیه)

از مجموع آیات و روایات چنین فهم و استنباط می‌شود که پیش از آدم ابوالبشر نیز موجوداتی شبیه به بشر بوده‌اند که انسان امروزی تکامل یافته‌تر از آنهاست، ولی معیاش این نیست که از نسل آنهاست، بلکه آنها منقرض شدند و خداوند متعال، «آدم» را خلق کرد.

امام باقر علیه‌السلام: گویا تو گمان می‌کنی که خداوند فقط این عالم را آفرید و بس و همچنین گمان می‌کنی که خداوند بشری غیر از شما نیافریده است؟ آری به خدا قسم خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفرید و تو در آخر این عالم‌ها و آدم‌ها هستی (توحید، شیخ صدوق ره)

۲- کمال تسبیح و حمد الهی، با معرفت و آن هم شناخت همان موجودات محقق می‌گردد، چرا که وقتی فرشتگان مدعی تسبیح و تحمید شدند، خداوند علیم پس از عرضی آنها به ملائک فرمود: اگر راست می‌گویید، - یعنی قول شما با فعل شما صدق می‌کند - بگویید اینها کیستند؟! یعنی اگر نمی‌شناسید، پس حمد و تسبیحشان نیز به کمال نرسیده است.

۳- در خاتمه نیز به حضرت آدم نفرمود که به اینها تعلیم بده و علم شناخت و معرفت این موجودات برتر را به آنها بیاموز، چون توان آن را نداشتند و ندارند، لذا فرمود: به آنها خبر بده که اینها کیستند؟

۴- در نهایت حضرت آدم (علیه‌السلام) نسبت به آنها "علم" یافت، اما فرشتگان نسبت به وجود آنها "خبر" یافتند و این دو رتبه خیلی با هم فاصله دارد. به عنوان مثال: همه‌ی ما خبر داریم که آسمان اول، پر از کهکشان‌های بزرگ و کوچک است، اما دانشمند فضا به آنها علم دارد.

علم ملائک نسبت به فساد و خونریزی در زمین:

ملائک، کارگزاران الهی هستند؛ از ناحیه‌ی حق تعالی، مدبرات‌الامر هستند. هر امری از اوامر الهی، فرشته یا فرشتگانی مخصوص به خود دارد، چنان که می‌دانیم فرشتگان وحی، رزق، مرگ و قیامت وجود دارند. پس چنین نیست که آنها به طور کلی از آنچه در آسمان اول و به ویژه زمین، غافل بوده باشند.

ملائک می‌دانستند که "زمین"، اسفل (پایین‌ترین) مرتبه‌ی وجود است. جرم و ماده است که زوال و فنا و تباهی (فساد) بر آن راه دارد. موجودات زنده‌ی دنیا را نیز می‌شناختند و مأمور و کارگزار امور آنها بودند، پس می‌دانستند که اینجا، دار تنازع بقا است و هر کدام دیگری را می‌خورند تا زنده مانده و رشد کنند.

آنها علم داشتند که گیاه، مواد زمین را می‌خورد؛ برخی از حیوانات گیاه را می‌خورند و برخی، حیوانات دیگر را می‌کشند و می‌خورند. برخی دیگر برای حفاظت از حریم خود، زوج یابی، یا ترس جان، خون یکدیگر را می‌ریزند.

از این رو می‌دانستند که اگر آدم از خاک خلق شده و حیاتش نیز در زمین خواهد بود، پس، از این قواعد مستثنی نخواهد بود. او نیز نیاز به خوردن و آشامیدن و مسکن و تزویج و تولید مثل دارد، او نیز دشمن جان دارد، صید می‌کند و صید می‌شود. پس فساد و خونریزی، برای او هم هست.

موجوداتی شبیه به انسان:

نه تنها هر طبقه از موجودات کف و سقفی دارند و سقف هر طبقه بسیار نزدیک به کف طبقه‌ی بالاتر است، بلکه موجودات شبیه به انسان، و حیات آنها قبل از آدم ابوالبشر و نسل او در زمین نیز منکری ندارد، هم در علوم اسلامی بیان شده و هم در علوم تجربی تحصیل شده است.

به عنوان مثال: سنگ، کف جمادات است و گفته می‌شود که سقفش مرجان است که حیاتی دارد. گیاهان در مراتب مختلف کف هستند و سقفشان نخل است که شباهت‌هایی به حیوان دارد. سقف حیوان دسته‌های گوناگون از میمون‌ها هستند که به انسان شباهت دارند؛ و انسان نیز مراتب جمادی، نباتی، حیوانی را پشت سر گذاشته، به مرتبه ملکوتی می‌رسد و از آن هم بالاتر می‌رود.

وز نما مردم به حیوان برزدم

از جمادی مردم و نامی شدم

پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

مردم از حیوانی و آدم شدم

تا بر آرم از ملایک پرّ و سر

حمله‌ی دیگر بمیرم از بشر

کلّ شیءٍ هالیک الاّ وجهه

وز ملک هم بایدم جستن ز جو

آنچ اندر وهم ناید آن شوم

بار دیگر از ملک قربان شوم

گویدم که انا الیه راجعون (مولوی)

پس عدم کردم چون ارغنون

بشر قبل از بشر:

در کتاب «ناسخ التواریخ» نقل شده که شخصی به خدمت حضرت علی (علیه السلام) رسید و سؤال کرد که سه هزار سال پیش از حضرت آدم چه کسی بود؟ حضرت فرمودند: بشر؛ عرض کرد قبل از آن بشر چه کسی بود؟ فرمود: بشر؛ سه بار این سخن تکرار شد، سائل سر به زیر انداخت. آنگاه حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: اگر سی هزار بار هم سؤال می کردی، همین جواب را می شنیدی.

******* - لزومی ندارد که سایر موجودات از دسته ی حیوانات منقرض شده یا نشده، فاقد روح و شعور باشند. همه ی حیوانات روح دارند و همه ی آنها از نوع و مرتبه ای از شعور برخوردار هستند و حتی تا حدودی اختیار هم دارند. عقل معاش حیوانی دارند، برنامه ریزی می کنند و حتی برخی از گونه ها، از ابزار نیز استفاده می کنند. منتهی روح، عقل و شعور و بالاخره «اختیار» نیز انواع و مراتب دارد که کمال آن در بشر اولاد آدم نهاده شده است. روح حرکت (حیوانی) با روح معرفت و روح ایمان متفاوت است. عقل معرفت (شناخت) نیز با عقل معاش متفاوت است، شعور غریزی نیز با شعور عقلی و بصیرتی متفاوت است و اختیار نیز شدت و ضعف مرتبه دارد. اختیار مبتنی بر شعور غریزی بسیار متفاوت است با اختیار مبتنی بر عقل.

دقت:

اگر چه بشر، آدم و انسان همگی نام های یک موجود هستند، اما هر کدام معنی خاص خود را دارند و در این میان "بشر" به پوست و ظاهر گفته می شود، یعنی موجودی که پوستش مانند سایر حیوانات خشکی، دریایی و هوایی نیست، پشم و پر و فلس ندارد، راست قامت است، روی دو پا راه می رود و ...؛ اما آدم به یک نوع خاص از بشر و نسل او گفته می شود؛ و واژه ی انسان نیز اشاره به زود انس گرفتن و زود فراموش کردن (نسیان) این موجود دارد.

******* - در حالی که علم آمار ثابت می کند که از سلسله ی این جمعیت هشت میلیاردی، نمی تواند بیش از دوازده هزار سال گذشته باشد، اسکلت ها یا فسیل هایی از گونه هایی پیدا می شود که از سوئی بسیار شبیه آدم هستند و از سوئی دیگر صدها هزار و حتی دو میلیون سال از قدمت آنان می گذرد (**همونالیدی**). برخی مترصد و اصرار دارند که اثبات کنند این بشر که آن که را آدم می نامیم، نسل تکامل یافته ی همان ها هستند، در حالی که هر چه علم [به ویژه علم ژنتیک] پیشرفت می کند، بیشتر ثابت می شود که به رغم شباهت ها، این آدم نمی تواند از نسل آنها یا میمون ها باشد. پس کامل تر بودن یک گونه نسبت به گونه ی مشابه یک مقوله است، اما از نسل آنها بودن یک مقوله ی دیگری است.

مرتبط:

*** (هابیل و قابیل) یا انسان حیوانیت را قربانی می کند، یا حیوان انسانیت را به مسلخ می کشاند.**

(۲۴ مهر ۱۳۹۲)

سوال ۱۴: در خطبه ۹۱ نهج البلاغه، در قسمتی که در مورد فتنه‌ها صحبت می‌کند، امام می‌فرماید: «آن که در آن فتنه‌ها بصیر و داناست بلا دامنگیرش می‌گردد و هر که کوردل و نابیناست بلا از او دور می‌ماند» توضیح دهید. (کارشناسی مدیریت تبلیغات/تهران) (۲۲ شهریور ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این خطبه در بیشتر نسخه‌ها به شماره‌ی ۹۳ می‌باشد و در برخی به شماره‌ی ۹۲.

بدیهی است که به هنگام مطالعه‌ی محققانه جهت ادراک، تفسیر و درک پیام، دانستن معنی واژگان اصلی، محوری و کلیدی ضرورت دارد. به عنوان مثال در همین فراز از خطبه، واژگان «فتنه، بلا و بصیرت» محورهای اصلی بحث هستند.

بصیرت:

«بصیر» از اسمای الهی می‌باشد، در آیات بسیاری ذکر شده که او بصیر، سمیع، خبیر و حکیم است.

برای کلمه‌ی «بصیرت» معانی متفاوت و مترادفی بیان شده است، اما در یک کلمه می‌توان گفت: "بینش عمیق در نگاه به یک موضوع یا مقوله که سبب درک درست از آن می‌شود را بصیرت می‌گویند." این "بینش" که از علم و شناخت درست و صحیح و عمقی (نه سطحی و ظاهری) حاصل می‌گردد، مانع از این می‌شود که «بصیر»، خطا کند و یا فریب بخورد.

امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام) فرمودند: «إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ عَلَي نَفْسِي وَ لَا لَيْسَ عَلَي ...» (خطبه ۱۰۰) - یعنی با من بصیرتی هست (بصیرتی دارم - بصیر هستم) [لذا] نه کسی را فریب دادم و نه فریب کسی را خوردم.

فتنه:

برای فتنه نیز معانی متفاوتی بیان شده است و حتی در قرآن کریم نیز به چند معنا به کار رفته است، اما در مجموع معنای «آزمایش و نیز اسباب آزمایش» می‌دهد. چنان که در قرآن کریم می‌فرماید: اولاد و اموال شما فتنه هستند - خدا شما را با فتنه‌ی خیر و شرّ آزمایش می‌کند - خدا برخی از شما را فتنه‌ی (محل آزمایش) برخی دیگر قرار می‌دهد و ...

گاهی فتنه به یک گرفتاری بزرگ نیز گفته می‌شود (چون انسان و جامعه با آن امتحان می‌شوند): «وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبْ عَلَي وَجْهِهِ خَسِيرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» - اگر مصیبتی به آنها برسد دگرگون می‌شوند و به کفر رو می‌آورند و به این ترتیب هم دنیا را از دست داده‌اند و هم آخرت را. (الحج، ۱۱) - گاهی فتنه به غوغایی که در گذشته برخاسته و یا آینده برمی‌خیزد گفته می‌شود؛ در قرآن کریم حتی به غوغای آتش و عذاب جهنم نیز فتنه اطلاق شده است «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ * ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ - روزی [است] که در آتش دوزخ به عذاب سوخته شوند. (به آنها گفته می‌شود) عذابتان را بچشید، این همان است که بدان عجله می‌کردید. (الدّاریات، ۱۳ و ۱۴)». وجه مرتبطش با "امتحان" نیز همین است که حالا به رغم انکارها و تکبرها، هم جهنم را آزمایش می‌کنند و هم امتحان پس می‌دهند که آیا باورش‌شان شد و آیا

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام: وَ أَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْتَمَرَ فِيهَا وَ أَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا.
هر کس در آن فتنه‌ها بینا باشد (و به کارهای زشت آن‌ها اعتراض نماید)، دچار بلا و سختی می‌گردد، و هر کس نابینا بوده و به کارهای زشت آن‌ها اعتراض نکند، و چه بسا با گفتار، قلم و رفتار تأیید و حمایت نیز بکند) از بلا (دامنگیری آزار آنها) رهایی می‌یابد و در رفاه و آسایش (مادی و موقت) قرار می‌گیرد.

"فتنه‌ها و بلاها"، ممکن است «خوب و ممدوح» باشند، مثل اموال حلال و اولاد صالح؛ و ممکن است «بد و مذموم» باشند، مثل فتنه‌ی معاویه و بلاهای متسمری که به «کرب و بلا = کر بلا» انجامید.

فتنه به معنای شبهه‌گرایی
قَامَا الَّذِيْنَ فِي قُلُوبِهِمْ رَيْبٌ قَبِيْعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ اِنْتِظَاةَ الْفِتْنَةِ (الاعراف، ۷)
آن‌ان که در دل‌هایشان انحراف است، تنها متشابهات را پیروی می‌کنند تا به این وسیله فتنه به پا کنند.

فتنه به معنای سببی برای گمراه کردن
يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ (الأعراف، ۲۷)
ای فرزندان آدم! شیطان مفتون‌تان نکند، (فریبان ندهد و سبب خروج‌تان از بهشت نشود) چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد.

فتنه‌های سازماندهی شده، برای فساد در زمین
وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِيَّا تَقَعُلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ قَسَادٌ كَبِيرٌ (الأنفال، ۷۳)
و کسانی که کفر ورزیدند، بعضی‌شان اولیای (سرپرستان) بعضی دیگرند و اگر آنچه قبلاً دستور دادیم انجام ندهید، فتنه‌ای در زمین و فساد بزرگ را به بار می‌آورد.

بی‌بصیرت‌های گر و کور
به بلاهای فتنه‌گران دچار می‌شوند
در هر عصر و جامعه‌ای، عده‌ای دانسته در جناح حق قرار می‌گیرند و عده‌ای نیز دانسته در جناح باطل قرار می‌گیرند و هر دو خوب می‌دانند که چه باید بکنند و چه می‌کنند؟
اما همیشه عده‌ای گر و کور، احمق و بی‌بصیرت هم وجود دارند که اصلاً از حق و باطل چیزی نمی‌فهمند و برای‌شان پالسویه است.
دنیای این عده بسیار کوچک است و به جز سفره‌ی حقیرانه‌ی خود، چیزی نمی‌بینند و جز اندکی از متاع دنیا، چیزی نمی‌خواهند.
اینها منتظرند تا تکه نانی در سفره‌ی آنها پرت شود، البته اگر کمی چرب‌تر و شیرین‌تر باشد، بهتر است؛ و برای‌شان مساوی است که چه کسی و به چه قیمتی این تکه نان را به آنها می‌دهد!
بی‌تردید گرایش و جهت آنها همیشه به سمت باطل سوق دارد، چون خودفروش و قابل خریداری هستند و به ارزان‌ترین قیمت، توسط دشمنان خریداری می‌شوند.

هیچ الزامی نیست که این عده، حتماً مردمان عوام و فقیر باشند، ممکن است ثروتمند، رئیس، وزیر، وکیل، استاد حوزه یا دانشگاه هم باشند، اما بی‌بصیرت‌اند. حاضرند کشور، ملت، هویت دینی و ملی خود را بدهند، و اندکی بیشتر بگیرند، و البته اگر ملتی غفلت کند و "بی‌بصیرت"ها کثیر و غالب شوند، مستکبران ظالم، بر آنها مسلط شده و آن به سرشان می‌آورند که در گذشته دیدیم و اکنون شاهدیم.

www.x-shobhe.com

می‌توانند رهایی یابند و یا تحمل کنند و...؟!

بلاء:

واژه‌ی "بلا" نیز به همان امتحان و آزمایش گفته می‌شود و غالباً به همراه واژه‌ی "فتنه" می‌آید، پس تفاوتی دارد. شاید بتوان گفت که تفاوت بلا و فتنه در این است که وقتی فتنه (آزمایش) دامنگیر کسی می‌شود، او را "مبتلا" می‌کند و در این بلا آزمایش شده و به تعبیری هم فتنه را تجربه می‌کند و هم خودش را می‌آزماید.

بلا آن دامنگیری و امتحانی است که توأم با سختی می‌باشد، آن فتنه و آزمایش تعلق گرفته به فرد یا جامعه است که صبر (استقامت)، تحمل و گذر سالم از آن بسیار دشوار است، هر چند که نعمت و موهبتی باشد. مثل آزمایش حضرت ابراهیم (سلام‌الله‌علیه)، در قربانی کردن فرزندش برای خدا. فرزندش "فتنه" = محل آزمایش است، و امر به قربانی کردن او "بلا" می‌باشد، و انجام دستور و نجات به همراه تشکر و تقدیر الهی، پاداش گذر سالم از این فتنه و بلاست.

«وَتَادِيْتَاهُ أَنْ يَأْتِيَهُ الْبَلَاءُ» - و ما او را ندا در دادیم که ای ابراهیم!

«قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» - حَقّاً که تو خوابت را تحقق بخشیدی، ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ» - به یقین که این (حادثه) همان آزمایش آشکار بود. (الصّافات، ۱۰۴ تا ۱۰۶)

بیان امیرالمؤمنین، امام علی (علیه‌السلام) در خطبه‌ی ۹۳:

حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) که باب علم و حکمت الهی می‌باشند، بیانات و تعاریف بسیار ژرفی از واژگان «فتنه» و «بلاء» دارند که حتماً باید مورد مطالعه‌ی همگان و به ویژه مسلمانان و بالاخص در این روزگار آشوب‌زده قرار گیرد.

در این خطبه نیز به یک فتنه‌ی مهم سیاسی، حکومتی، اجتماعی و اعتقادی در گذشته (مثل خوارج و جنگ نهروان) اشاره نموده و می‌فرمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ قَاتِيِي فَقَاتُوا عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِي عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي - ای مردم! من چشم فتنه را کور کردم و غیر از من کسی بر دفع آن فتنه و فساد جرأت نداشت.»

*- و سپس توضیحی درباره‌ی این گونه فتنه‌های "سیاسی - اجتماعی" داده و می‌فرمایند:

«إِنَّ الْفِتْنََ إِذَا أَقْبَلَتْ سَبَّهَتْ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ نَبَّهَتْ. يُنْكَرَنَ مُفْلِلَاتٍ، وَيُعْرَفَنَ مُدْبِرَاتٍ. يَخْمَنَ حَوْمَ الرِّيحِ، يُصِبْنَ بَلْدًا وَ يَخْطِنَ بَلْدًا»

ترجمه: فتنه‌ها به وقتی که روی آرند عامل اشتباه شوند، و چون از میان بروند حقیقت آن بر همه معلوم گردد. فتنه‌ها به وقت آمدن ناشناسند، و هنگام رفتن شناخته می‌شوند. فتنه‌ها همچون باد در گردشند، به شهری اصابت می‌کنند و از شهری می‌گذرند.

*- و سپس به یک فتنه‌ی مخوف در آینده به نام "فتنه‌ی معاویه" اشاره می‌نمایند:

«أَلَا وَ إِنَّ أَحْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمِيَّةَ، فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ مُظْلِمَةٌ، عَمَّتْ خُطْبَهَا، وَ خَصَّتْ بَلِيَّتَهَا، وَ أَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا، وَ أَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا»

ترجمه: بدانید که ترسناک‌ترین فتنه‌ها به نظر من در زندگی شما، فتنه‌ی بنی امیه است، زیرا فتنه‌ای است کور و تاریک و فراگیر، و بلایش مخصوص مردم با ایمان است، آن که در آن فتنه‌ها بصیر و داناست بلا دامنگیرش می‌گردد، و هر که کوردل و نابیناست بلا از او دور می‌ماند!

ملاحظه: اگر چه فتنه و بلا (چنان که توضیح داده شد) عمومیت و استمرار دارد، اما گاهی به خاطر یک جریان خاص، تخصیص می‌خورند. مثل «فتنه‌ی معاویه، فتنه‌ی ۷۸، فتنه‌ی ۸۸».

چرا بی بصیرت گرفتار بلاهای آن نمی شود:

بدیهی است که دشمنان خدا، دشمنان اسلام و مسلمین و دشمنان بشریت؛ یعنی مستکبران منفعت-طلب، نه تنها با قشر نادان، بی فکر، بی بصیرت و احمق جامعه کاری ندارند، بلکه به آنها برای استقرار حکومت ظالمانه‌ی خویش و مزدوری و سیاهی لشکری احتیاج هم دارند. لذا آنها را هم می‌خرند و هم مورد تفقد و التفات خود قرار می‌دهند.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در همین فراز تمثیل می‌نمایند که حکومت بنی‌امیه مثل یک شتر دیوانه است که نه سواری می‌دهد و نه شیر می‌دهد و مرتب لگد هم می‌اندازد؛ همه را از دم تیغ می‌گذرانند، مگر این برایش فایده یا سودی داشته باشند: «لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّىٰ لَا يَتْرُكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ أَوْ غَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ - همواره بر شما تسلط دارند تا کسی از شما را (روی زمین) باقی نگذارند، مگر این که برای آنان سود داشته باشد یا بر ایشان زیان‌آور نباشد».

اما در مقابل، انسان (و جامعه‌ی) موحد، مسلمان، انقلابی، با فکر، با بصیرت، مسئول، غیرتمند و اقتداکننده به امام حق برای قیام به قسط و مبارزه با ظلم و فتنه‌های گمراه‌کننده، همیشه هدف اصلی حملات و آماج مستکبران و ظالمان هستند.

امروزه:

جان کری، وزیر خارجه آمریکا در نطقی گفت: «مردم آمریکا حق دارند و آزادند که احمق باشند» (۱) - اما بدیهی است هیچ ملت عاقلی، از جمله ایرانیان، چنین حق و دموکراسی‌ای را نمی‌پسندند. (۲) - در اسلام، کسی حق ندارد که جاهل و احمق باشد یا خود را به حماقت بزند. ضرر، زیان و آزار خودی‌های جاهل و احمق، بسیار بیشتر از دشمنان آشکار است. چنان که امام زمان، حضرت مهدی (سلام الله علیه و عجل الله تعالی فرجه) می‌فرمایند:

«قَدْ آذَانَا جُهْلَاءُ الشَّيْعَةِ وَحَمَقَاؤُهُمْ، وَمَنْ دَيْئُهُ جِنَاحُ الْبُعُوضَةِ أَرْجَحُ مِنْهُ» (احتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹)

ترجمه: همانا نادانان و کم خردان (جاهل‌ها و احمق‌های) شیعه و کسانی که پر و بال پشه از دین‌داری آنان برتر و محکم‌تر است، ما را آزار می‌دهند.

در زمان حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز همین قاعده بود، ضرری که طرفداران احمق ایشان در جنگ صفین زدند (به بهانه‌ی مقدس‌مآبی، فریب قرآن سر نیزه را خوردند و از جنگ در هنگام پیروزی کامل، دست کشیدند)، به مراتب بیشتر، شدیدتر و عمیق‌تر از حمله‌ی نظامی معاویه لعنة الله علیه بود.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام):

ایشان نیز فرمودند که مصیبت‌ها و بلاهای فتنه‌ی مخوف معاویه دامنگیر انسان‌های عاقل، فکور، بصیر، مؤمن و آزادی که زیر باز ظلم نمی‌روند و همیشه در مقابل استکبار صف‌آرایی می‌کنند، خواهد شد و آنان با مردمان کور و کور و ابله، یعنی کسی که نمی‌فهمد، شعور ندارد، غیرت ندارد، دین ندارد، ایمان ندارد، بصیرت ندارد و اصلاً نمی‌فهمد که خیر و شر چیست و دوست و دشمن کیست، یا اینان چه می‌کنند و چه مقاصد شومی برای یک ملت را هدف گرفته‌اند و ...، کاری ندارند. اگر لازم باشد جایزه هم می‌دهند.

برای آنها کسی که فرق بین امام علی (علیه السلام)، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را نمی‌فهمد، و حتی در زمان حکومت یا حیات معصومین، به معاویه و یزید و ولید و هارون و مأمون، «امیرالمؤمنین» می‌گوید، خوب مرکبی است، با او که کاری ندارند. اگر لازم شد عالاف و علوفی نیز می‌دهند تا بهتر سواری دهد و بار بکشد. امروزه نیز همین‌طور است و البته پس از مدتی نوبت به ذبحشان می‌رسد.

سوال ۱۵: Bing Bang - آیا این که می‌گویند: "قرآن به بیگ بنگ اشاره کرده است"؛ درست است؟ برخی آیه ۳۰ سوره انبیا را دلیل می‌آورند. (۶ مهر ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا باید دانست که تعریف "بیگ بنگ" چیست و تعریف علمی آن با تعریف شعاری و افواهی آن چه تفاوتی دارد؟ بعد باید دانست که "بیگ بنگ" برای کدام عالم و در چه عرصه‌ی مطالعاتی مطرح شده است؟ بعد باید دید که آیا برای تعریف ارائه شده، دلیلی هم آورده شده است یا خیر و فقط یک نظریه و تئوری است؟ اگر برخی دلایلی ارائه می‌دهند، باید دانست که آیا دلایل عقلی، علمی و منطقی هست یا خیر؟ بعد باید دید که حالا نتایج غیرعلمی (تجربی) که در عرصه‌ی حکمت و فلسفه از آن می‌گیرند [که هیچ ربطی به عالم فیزیک و علم تجربی ندارد]، صحیح است یا خیر...؟ پاسخ اینها که معلوم شد، ببینیم در قرآن کریم اشاره‌ای شده است یا خیر؟ اگر اشاره شده چه فرموده و نتایج حاصله چیست و چه انطباق یا اختلافی با این "بیگ بنگ" دارد؟

البته قصد ما این نیست که پاسخ تمامی سؤالات فوق را در این فرصت کوتاه و مجال اندک ایفاد نماییم، بلکه قصد این بود که همیشه در مواجهه با این قبیل سؤالات یا شبهات که از سوپوی رنگ علمی و فلسفی دارند، و از سوپوی دیگر به یک شعار تبلیغاتی جهت تکفیر مبدل شده‌اند، باید برخوردی علمی، منطقی و به دور از شعار داشت.

الف - دقت کنیم که عرصه مطالعاتی فیزیک، عالم ماده است. در عرصه‌ی علم فیزیک این سؤال مطرح است که "این عالم مادی چگونه پدید آمده است؟" عین همین سؤال در عالم حکمت و فلسفه مطرح است که اساساً «عالم وجود، چگونه پدید آمده است؟».

بدیهی است که عرصه‌ی این دو سؤال و پاسخ‌های آنها، کاملاً با یکدیگر متفاوت (نه مخالف) می‌باشند. به عنوان مثال: اگر در عرصه‌ی علوم تجربی سؤال شود: «این چراغ چگونه روشن شد؟» یک پاسخ فیزیکی دارد و می‌گویند: «جریان برق در سیم‌ها جاری است، کلید اتصال زده شد و برق به لامپ رسید و روشن شد»، اما اگر همین سؤال در عرصه‌ی حکمت و فلسفه مطرح شود، سؤال از "علت پیدایش"، "اصل علت"، "رابطه‌ی علت و معلول" و ... می‌باشد و پاسخ‌های عقلانی و استدلالی دارد و اصلاً با کلید و پریز کاری ندارد.

ب - نظریه‌ی بیگ بنگ (Big Bang) که "مه‌بانگ" ترجمه شده است و هنوز در حد نظریه است، گمان بسیاری از اخترشناسان و دانشمندان علوم کیهانی می‌باشد. می‌گویند: جهان ۱۴ میلیارد سال پیش، با یک انفجار آغاز شد و پیش از آن این جهان در درون ذره‌ای که هزار بار کوچک‌تر از سر سوزن است و حرارتش برای ما غیر قابل تصور است قرار داشت و ...

ج - فلسفه (براهین عقلی) با این فرضیات یا حتی یافته‌های علم تجربی کاری ندارد. می‌گوید: ممکن است چنین بوده باشد، ممکن است نبوده باشد، هر گاه علم ثابت کرد که چنین بوده یا نبوده، علم مورد قبول است.

بلکه عقل (فلسفه، حکمت) سؤال می‌کند که منظور از این «جهان هستی» که می‌گویید، جهان ماده است یا کل عالم هستی؟! اگر منظور کل عالم هستی است و قبل از بیگ بنگ نبوده، در عدم چیزی وجود ندارد که منفجر شود - اگر می‌گویید:

از چه خداوند هادی، در آیات قرآن کریم، انسان را به طاعت‌های آیتش (نشانه‌هایش) در طبیعت (زمین و آسمان) دعوت کرده و متذکر می‌کند، اما هدف این نیست که علوم کیهانی، فیزیک، شیمی و سایر علوم تجربی را آموزش دهد، بلکه هدف خداشناسی و پی‌بردن به عظمت خالق، از طریق شناخت مخلوق است.



نگاه به طبیعت، مثل نگاه به یک فابریک نقاشی است، هر کس به آثار استاد فرشچیان بنگرد، می‌گوید: بسیار زیباست و بی به هنرمندی نقاش می‌برد. اما کسی که علم و ذوق نقاشی دارد، کسی که خودش هم هنرمند و نقاش است، بیش از دیگران به علم، نبوغ و ذوق سرشار این استاد پی می‌برد و حتی می‌تواند بدون آن که او را از نزدیک دیده باشد، در باره علم و هنر او، ساعت‌ها توصیف درست داشته باشد.

خداوند متعال، به قلم "شعخ‌اش"، عالم را خلق نمود و به قلم "وحی‌اش" فرمود: بروید به نشانه‌ها و آثار من بنگرید و با تحقیق علمی کشف کنید و در این آیات تأمل و تفکر کنید، تا بیشتر مرا بشناسید.

خداوند متعال به آیتش در خلقت [که مقابل چشم همگان، از صحرا نشین تا دانشمند قرار دارد]، توجه داده و می‌فرماید: حالا شما بروید و با مطالعات علمی و استنتاج‌های عقلی، دریابید که "چگونه خلق کردم".

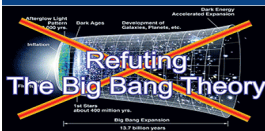
أَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (العنكبوت، ۱۹)
آیا ندیدند (و ندانسته‌اند) که چگونه خداوند آفریده را (در دنیا) پدید می‌آورد، سپس آنها را بازخواهد گرداند؟! پس این (کار) بر خدا آسان است.
(حشر مانند روایتن گیاه، از زمین برده است)

"أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَهًا سِوَى اللَّهِ كَيْفَ خَلَقْتُمْ"
وَاللَّجَالِ كَيْفَ يَخْلُقُونَ
وَاللَّجَالِ كَيْفَ يَخْلُقُونَ

دقت کنیم که نفروید: به حیوانات، آسمان، کوه‌ها و زمین نگاه کنید، اینها را که همه می‌بینند، بلکه فرمود: نگاه علمی و عقلی بیاندازید که این انواع با شکوه، گسترده، پیچیده و مرتبط، «چگونه خلق شده‌اند»؟

وقتی می‌فرمایند: اوست که زمین و آسمان را خلق کرد و در آسمان زمین، خورشید، ماه و ستارگان را قرار داد، و همه را در یک مدار و فلک معینی به حرکت درآورد، چهار فصل را پدید آورد، ابر را با باد به حرکت درآورد، از ابر متراکم باران فرستاد، با بارش باران، زمین مرده را زنده کرد و از آن گیاه رویتند و ... هر چند اخباری از طبیعت است، اما مقصود اصلی، تعلیم "نشانه‌شناسی" برای شناخت اوست.

مقصود این است که از این نشانه‌ها، با رؤیت عینی و علمی، بی به صاحب نشانه برده و جهت را بیابیم.



BIG BANG THEORY
BIG BANG HISTORY
Big Bang - مه‌بانگ، در منظر دانشمندان، فقط یک نظریه است که شاید به نفعی نزدیک‌تر شده باشد تا به آیات، اما در منظر عمومی، یک قصه است که مثل نظریه داروین، دهان به دهان گفته می‌شود. پس اصرار نداشته باشیم برایش آیه قرآن بیابیم

در مطالعات بشر برای پی‌بردن و شناختن خود، محیط اطراف و عالمی که در آن زندگی می‌کند، سه مدل مطرح شده است:
یک: مدل تجربی (محسوسات علمی)
دو: مدل عقلی (براهین و استنتاج‌ها)
سه: مدل فرضی (نظریه، یا حتی ظن و گمان)؛ که ممکن است در آینده اثبات یا نفی شود.

در آموزه‌های اسلامی، به صراحت و تأکید، از پیروی و تبعیت از فرض، ظن و گمان، نهی شده است. در احکام عقلی، اخلاقی، قضاوت ... در هیچ عرصه‌ای نیاید از فرض، ظن و گمان پیروی و تبعیت نمود، چرا که تا اثبات نشود، بار علمی ندارد؛ و حیات معقول، یا تبعیت از فرض میسر و محقق نمی‌گردد. دقت خود که نفروید نظریه نداشته باشید، بلکه فرموده از آن تبعیت و پیروی نکنید، تا وقتی که به آیات برسید.

وَمَا لَكُمْ بِمَنْ عَلَّمَ ابْنَ يَتِيمُونَ إِلَّا الظَّنُّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (التجیم، ۲۸)
با اینکه هیچ دلیلی علمی بر گفته خود ندارند، و جز خیال و گمان دنیالی نمی‌کنند، در حالی که خیال و گمان هیچ دردی را دوا ننموده، در تشخیص حق جای علم را نمی‌کند

یک ذره هزار بار نازکتر از سر سوزن بوده، از کجا بوده؟ چگونه منفجر شده؟ چرا قبلاً منفجر نشده؟ به فرض که منفجر شد و جهانی پدید آمد و سپس سرد شد و ... شعور، نظم، علم و حکمت، در کجای ماده‌ی فیزیکی است که چنین جهان علمی و منظمی پدید آورده که شما می‌توانید بر اساس قواعد ثابت علمی آن به کشفیات پردازید و ...؟

آیات قرآن کریم:

هر چند که لزومی ندارد ما برای هر کشفی در عرصه‌ی علوم تجربی دنبال آیه‌ای از قرآن بگردیم، اما باید توجه داشته باشیم که در قرآن کریم، توجه بسیاری به عالم مادی (طبیعت) داده شده است، چرا که انسان نه تنها ابتدا طبیعت را می‌بیند، بلکه با حواس طبیعی خود جز طبیعت (جرم) را نمی‌بیند، و استنباط و استخراج و درک دلایل و براهین برای نتیجه‌گیری‌های عقلی، کار حواس نیست، بلکه کار عقل است.

از این رو در قرآن کریم هر گاه به عالم ماده و طبیعت اشاره شده، یک مطالعه‌ی طولی صورت گرفته است، نه عرضی و مقطعی. به عنوان مثال: نمی‌فرماید: زمین و آسمان وجود دارد، بلکه می‌فرماید: خدا زمین و آسمان را خلق کرد - نمی‌فرماید که شب و روز جایشان را به هم می‌دهند، بلکه می‌فرماید خدا شب را بر روز و روز را بر شب چیره می‌کند - نمی‌فرماید انسان از نطفه خلق می‌شود، بلکه می‌فرماید: خدا انسان را از نطفه خلق می‌کند و ...؛ یعنی هستی، علم، قدرت و حکمت، خلق، ملک، غلبه و تدبیر امور است، وگرنه از صرف ماده که بی‌شعور است، حادث است، پدیده است، محدود است، متغیر است و ...، این نظم و نظام برنمی‌آید.

پس قرآن می‌فرماید که عالم ماده و طبیعت را (به قول شهید مطهری) مانند "کهنه کتابی که اول و آخرش افتاده است" مطالعه نکنید. بلکه از مبدأ تا معادش را مطالعه کنید. از آغاز تا بازگشتش را مطالعه کنید.

آیه ۲۰ از سوره‌ی الانبیاء:

«أُولَئِكَ يَرْءَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»

ترجمه: آیا کسانی که کافرند نمی‌دانند که آسمان‌ها و زمین پیوسته بود و ما از هم بازشان کردیم و هر چیز زنده‌ای را از آب آفریدیم پس چرا ایمان نمی‌آورند؟

"رتق" به معنای با هم بودن و به هم چسبیدن و متقابلاً "فتق" به معنای جدا کردن، گشودن، فصل کردن است.

همان طور که مشهود است، هر چند در این آیه کریمه دو خبر از علوم کیهانی داده شده است، یکی این که آسمان‌ها و زمین بسته [یا چسبیده] بودند و ما بازشان کردیم و دیگر آن که "آب" را مایه‌ی حیات جانداران قرار دادیم، اما این دو را نشانه برای یک بحث عقلی در «کفر و ایمان» آورده است و اصلاً کاری با فیزیک موضوع ندارد، چه رسد به این که اشاره به بیگ بنگ یا ذره‌ی اولیه در عالم ماده باشد. می‌فرماید: کافران باید با دیدن این عظمت علمی، نظم و حکمت پی به خالق و ربّ علیم، حکیم، قادر و متعال ببرند.

از این رو حتی در روایات، تعبیر متفاوتی درباره‌ی این «رتق و فتق» یا چسبیده بودن و سپس گشودن آسمان‌ها و زمین و همچنین قراردادن "آب" برای حیات جانداران آمده است. چنانچه در روایتی امام باقر (علیه‌السلام) به این تعبیر می‌فرمایند که «آسمان بسته بود و بارشی نداشت، زمین هم بسته بود و رویشی نداشت. پس خدا آنان را گشود و آب را مایه‌ی حیات جانداران قرار داد.» (بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۹۷) - می‌دانیم که بشر با علم امروزی هم برای جستجوی حیات احتمالی در سیارات دیگر، به دنبال موجود نمی‌گردد، به دنبال آب می‌گردد. یعنی اگر "آب" بود، احتمال حیات و وجود موجودات دیگر نیز هست و اگر نبود، نیست.

مایه‌ی آنچه که گفتند، تعبیرات احتمالی است، مثل این که گفته شود: منظور از بسته بودن، همان ذره‌ی ریز اولیه می‌باشد. خیر، نه تنها آیه هیچ صراحتی به این معنا ندارد، بلکه اساساً ذره‌ی اولیه و انفجار آن [هر چند ممکن است در آینده ثابت شود که چنین بوده]، ولی فعلاً یک احتمال و یک نظر است.

در هر حال، مقصود آیه این است که بشر به طبیعت، به زمین، به آسمانها و هر چه در آنهاست، نگاه مطالعاتی و علمی کند، اما یک مطالعه‌ی طولی؛ یعنی دقت کند که معلول پی علت - حادث بدون محدث (پدیده، بدون پدیدآورنده) - نظم بدون نظام - حکمت، بدون حکیم ... محال است؛ پس لابد زمین و آسمانها، خالق و مدبری علیم و حکیم و قادر دارد.

بدیهی است که مطالعه‌ی عرضی طبیعت فقط فایده‌ی ابزاری دارد، یعنی انسان می‌تواند با کشف علمی، به پدیده‌ها و قوانینی پی ببرد و از آن استفاده‌ی فیزیکی برای همین حیات طبیعی ببرد، اما مطالعه‌ی طولی، عقل را رشد داده و به انسان دانش، بینش، بصیرت و حکمت می‌بخشد و به انسان جهت رشد و تعالی می‌دهد.

نکته (فلسفه - فیزیک) - تفاوت نگاه دانشمندان، تا تبلیغات برای اذهان عمومی:

***- هایزنبرگ:** «فرمول‌های ریاضی جدید دیگر خود طبیعت را توصیف نمی‌کنند، بلکه بیانگر دانش ما از طبیعت هستند. ما مجبور شده‌ایم که توصیف طبیعت را که قرن‌ها هدف واضح علوم دقیقه به حساب می‌آمد کنار بگذاریم. تنها چیزی که فعلاً می‌توانیم بگوییم این است که در حوزه‌ی فیزیک اتمی جدید، این وضعیت را قبول کرده‌ایم؛ زیرا آن به حد کافی تجارب ما را توضیح می‌دهد.» (دیدگاه‌های فلسفی فیزیکدانان معاصر، ص ۳۴)

***- کمبل:** «حوزه‌ی کار فیزیک مطالعه‌ی یک جهان خارجی نیست؛ بلکه مطالعه‌ی بخشی از جهان داخلی تجارب است. و دلیلی وجود ندارد که ساختارهایی نظیر ... که ما وارد می‌کنیم تناظری با واقعیت خارجی داشته باشند.» (همان)

آلبرت اینشتاین: «به طوری که می‌دانید ما هنوز قادر به توجیه بسیاری از واقعیت‌ها، بر مبنای فیزیک نظری نیستیم، و اصولی که بتواند علت و معلول آنها را به طور روشن و قطعی بیان کند در دست نداریم؛ بالعکس چه بسا ممکن است اصولی که دقیقاً و به وضوح تنظیم و صورت‌بندی شده منجر به نتایجی شود که کلاً یا جزء برون از قلمرو حقایق و واقعیت‌هایی باشد که در وضع حاضر از راه تجربه در دسترس ما قرار دارند.» (مقالات علمی اینشتین، ترجمه‌ی محمود مصاحب، ص ۱۴)

سوال ۱۶: آیا روح انسان فانی می‌شود؟ در قرآن فرموده همه چیز به جز او فانی می‌شود، آیا حقیقت دارد؟ (۷ مهر ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چون عادت ذهنی ما این است که هر کلمه و واژه‌ای را با مفهوم انتزاعی و رایج شده در محاوره‌ی خودمان معنا می‌نماییم، و این معانی گاهی درست نیست (هر چند مفهوم را می‌رساند)، گاه در درک معانی و فهم مقصود با مشکل مواجه می‌شویم. پس هنگام مطالعه‌ی علمی یا تفسیری لازم می‌آید که به مفهوم واژگان، در همان ادبیات توجه نماییم.

به عنوان مثال: در ادبیات محاوره‌ای ما واژگانی چون: مُردن، هلاک شدن، فانی گردیدن و به عدم رفتن را به یک معنا می‌گیریم، اما نه در ادبیات قرآنی به یک معناست و نه در ادبیات فلسفه و حکمت.

مرگ - کسی که می‌میرد، با "وفات" که به معنای تحویل کامل گرفتن است مواجه شده و روح او را از بدنش می‌گیرند و دیگر بازگشتی هم برای او نیست. پیامبران (علیهم‌السلام) مُردند، دیگران مُرده‌اند و خواهند مُرد، اما هر کسی که بمیرد، "هلاک" نشده است.

هلاکت - شاید بتوان گفت: هلاکت تمام شدن و به هدر رفتن یا از ارتفاع افتادن است. از این رو ممکن است انسان هلاک گردد در حالی که زنده است؛ و انسان باقی و پر برکت می‌ماند در حالی که دیگر "وفات" یافته و مرده است [یا به تعبیر صحیح‌تر، مرگ را میرانده است]. چنان که امیرالمؤمنین، امام علی (علیه‌السلام) در آن گفتار ژرف خود به کمیل می‌فرمایند:

«... يَا كَمِيلَ بْنَ زَيْدٍ هَلَّاكَ خُزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ وَ الْعَلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الْدَهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ...» (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۵۳ / برخی نسخ ۱۵۴)

ترجمه: ای کمیل بن زیاد! هلاکت جمع‌کنندگان اموال، در حالی که زنده هستند؛ و دانشمندان باقی هستند تا روزگار باقی است؛ بدن‌های آنان [نموده‌هایی که از وجود به چشم می‌آید = جسم‌هایشان] از نظرها مفقود (گم) شده، و مثلشان [یادشان، اثرشان، علمشان، ذکر خیرشان، منافعشان و ...] در قلب‌ها موجود است. (همان)

نکته: نقطه‌ی مقابل «عدم»، واژه‌ی «وجود» می‌باشد، اما نقطه‌ی مقابل «هلاکت»، واژه‌ی «بقا» است.

فنا - فنا نیز به معنای نیست شدن در دیگری است و ربطی به هلاکت یا مرگ یا عدم ندارد. ممکن است کسی از شدت وابستگی، "فانی در دنیا" یا لذات آن شود و یا کسی به مقام "فنا فی‌الله" برسد. برای عارفین و عابدین، سجده‌ی اول نماز "فنا" است و سجده‌ی دوم، "فنا فی‌الله". (اسرار الصلوة، امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه))

عدم - اما معنی "عدم"، نیست شدن است که در فارسی به آن "نابودی" نیز می‌گوییم. این نیست شدن، گاهی به شکل، ظاهر و ماهیتی برمی‌گردد و گاهی منظور، نیستی محض در وجود است. مثلاً اگر شهری به واسطه‌ی زلزله یا بمباران ویران شود، می‌گویند: "نابود" شد. یعنی دیگر شهر نیست، نه این که به نیستی محض رفت. همین‌طور اگر مال کسی را برابند و یا آبرویش را ببرند، می‌گویند: «نابودش کردند»، خب معنایش این نیست که او را نیست کردند. یا می‌گویند:

کتابخانه قرآنی

۱۴۰۳

اگر با دقت در معنای «وجه - روی» به آیات و احادیثی که این کلمه یا مشتقات آن به کار رفته رجوع کنیم (مثل توجه کردن)، ابواب علم و معرفت بسیاری در «وجه» متفاوت، به رویمان باز می‌شود. **إن شاء الله.**

روی به سوی دین فطرت کنید

قَامَ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَدِيمُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (الزُّمَر، ۳۰)

پس حق‌گرایانه روی دل خود را به سوی این دین (دین اسلام) کن همان طریقه و آیین فطری خدا که مردم را بر پایه آن آفریده و سرشته، (و) هرگز تبدیلی در آفرینش خدا نباشد، این است دین ثابت و استوار، و لکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

وَأَنْ أَمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (یونس، ۱۰۵)

(بگو)، و [به من امر شده] که با گرایش به حق این به دین روی آور و هرگز از مشرکان مباش

استحاج حضرت ابراهیم علیه السلام، با مشرکین راجع به «توجه، وجه و جهت خودش» به معبود گروهی از مشرکین گفتند: ستارگان اله و معبود هستند، گروه دیگری گفتند، ماه و گروهی گفتند خورشید که بزرگ‌تر است! حضرت ابراهیم علیه السلام به همه نگاه کرد و چون افول و غروب‌شان رسید، فرمود: من این افول کنندگان را دوست ندارم، بلکه: **إِنِّي وَجْهَتُ وَجْهِي لِلدِّينِ فَطْرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (انعام، ۷۸)** به یقین من روی (دل) خود را به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده متوجه نمودم در حالی که با اخلاص و حق‌گرایم، و من از شرک آوران نیستم.

علامه طباطبائی رحمه الله علیه: «وجه خدا چیزی است که با آن برای خلقش نمودار است، که خلقش هم با آن متوجه درگاه او می‌شوند»

حضرت امام صادق علیه‌السلام: **الْأَوْصِيَاءُ هُمُ الْبُيُوتِ اللَّهِ جَزَائِلُ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهَا وَلَا لَكُمْ مَا تُرَى اللَّهُ تَرْتُجِلُ وَ يَوْمَ اسْتَجَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيَّ عَلَقُوهُ (اصول کافی، ج ۴، ص ۲۷)** وصیای پیامبر هستند که درهای خدای عزوجل برای توجه به سوی او می‌باشند، و اگر آنها نبودند، خدای عزوجل شناخته نمی‌شد، و خدای متعال به وسیله ایشان حجت را بر خلق خود تمام کرده است.

حضرت امام صادق علیه‌السلام: **«مَنْ وَكَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحَسَنَى الَّتِي لَا يَقْتُلُ اللَّهُ مِنْ الْعِبَادِ عَنَّا إِلَّا مَعْرِفَتِي» (اصول کافی، ج ۱/ ص ۱۴۳ / باب ۴)**

به خدا ما هستیم آن اسم‌های نیکوی او (نشانه‌های برتر او)، که از بندگان هیچ عملی پذیرفته می‌شود جز به شناخت ما.

اِنَّ وَجْهَ اللَّهِ لِلدِّينِ

الْبَيْتِ يُتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ

در زیارت امیرالمؤمنین، امام علی و نیز سایر معصومین علیهم السلام، آنان را «وجه الله» خطاب می‌کنیم و در دعای ندبه می‌گوییم: «کجاست آن وجه‌اللی که اولیا به او توجه دارند»

شهید نظر می‌کند به «وجه الله»

امام خمینی رحمه الله علیه: دربارهی شهید آنقدر از اسلام و اولیای اسلام روایات وارد شده است بر فضل شهید که انسان متعجب می‌شود. در روایتی از رسول اکرم(ص) نقل شده است که برای شهید هفت خصلت است که اولی آن عبارتست از اینکه اولین قطره‌ای که از خون او بر زمین بریزد، تمام کنایه‌ی که کرده است آفریده می‌شود و مهم این آخرین خصلتی است که می‌فرماید که بر حسب این روایت که «شهید نظر می‌کند به وجه‌الله» و این نظر به وجه‌الله راحت است برای هر نبی و هر شهید، (صحیفه نور جلد ۱۴ صفحه ۲۷۲)

www.x-shobhe.com

فلانی را اعدام کردند. خب با اعدام شدن که کسی به عدم نمی‌رود.

پس نکته‌ی مهم این است که بدانیم "وجود" در برخی از موجودات محکوم به زوال و تغییر ماهیت هست، اما به "عدم" نمی‌روند.

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

و همین طور لازم است که به معنی «وجه» دقت کنیم که با ذات متفاوت است. این درست است که به هر چیزی مرگ، تغییر، فنا و هلاکت راه دارد، به غیر از ذات حق تعالی، که منزله [سبحان] از هر گونه نقص، عیب و نیستی است؛ اما آیه نه از «وجود و عدم» بحث می‌کند و نه از ذات مقدس الهی؛ بلکه بحث از «هلاکت» دارد و «وجه خدا»، نه خود خدا.

وجه را در فارسی، "رو یا روی" هر چیزی معنا کرده‌اند، حال خواه شیء باشد یا حالت. مثل این که به صورت کسی وجه او بگویند، یا به اخلاقش "وجه" بگویند (فلانی وجهی است)، یا به نظر کردنش وجه بگویند و یا به جانب مورد نظر وجه بگویند. مثل این که بگویند: از نیم رخ، از این وجه؛ آن تعامل از وجه اقتصادی یا سیاسی، این شکل مهندس از این وجه و ...

پس آن روی و جهتی که در منظر قرار می‌گیرد و توجه بیننده به آن است، می‌شود «وجه» آن. حال مخلوقات و به ویژه انسان، با چه وجهی از وجوه الهی مواجه می‌شود؟ با ذاتش؟ خیر.

آیت الله علامه طباطبایی (رحمة الله علیه): «وجه هر جسمی سطح بیرون آن است، و وجه انسان نیم پیشین سر و صورتش می‌باشد، یعنی آن طرفی که با آن با مردم روبرو می‌شود، و وجه خدا چیزی است که با آن برای خلقتش نمودار است، که خلقتش هم با آن متوجه درگاه او می‌شوند، و این همان صفات کریمه‌ی او از حیات و علم و قدرت و سمع و بصر است و نیز هر صفتی از صفات فعل مانند صفت خلقت و رزق و احیاء و اماتة و مغفرت و رحمت و همچنین آیات داله بر خدا بدان جهت که آیتند، وجه خدا می‌باشند.» (المیزان، ذیل آیه)

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ

پس معنای «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ» این می‌شود که اولاً «هستی، حیات و بقای هیچ چیزی» قائم به ذات خودش نیست، الا الله، بلکه هستی و وجود هر چیزی قائم به اوست و ثانیاً: او باقیست، وجه او هم باقیست و هر چیزی که منسوب به او نباشد، در جهت او نباشد، وصل به او نباشد نیز "هالک" است.

اگر به آیه‌ی مورد بحث دقت کنیم، آیه‌ی توحیدی است، درباره‌ی «إله»‌های کاذبی که مردم در ذات آنها خیر و برکتی گمان نموده‌اند و خود را دل‌بسته و وابسته (عبد) آنها لحاظ می‌کنند و در رفع مشکلات و دفع ضررها آنها را می‌خوانند، بحث می‌کند. می‌فرماید که همه‌ی اینهایی که شما «إله و معبود» فرض گرفتید، نه تنها هستی قائم به خود ندارند، بلکه ذاتاً هالک هستند، چون نه خدا چنین نسبت‌هایی را که شما برای آنان قائلید، در وجودشان قرار داده و نه ذاتاً دارای آنها هستند، بلکه همه فانی و هالک و هلاک‌کننده هستند، مگر آن چیزی که در "وجه" او باشد؛ او قرار داده باشد؛ منسوب او باشد؛ در جهت او باشد؛ به امر او و برای او باشد.

«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (القصص، ۸۸)

ترجمه: و با خدا معبودی دیگر مخوان. خدایی جز او نیست. جز [وجه] او همه چیز نابودشونده است. فرمان از آن اوست. و به سوی او بازگردانیده می‌شوید.

نکته: درست است که وجه او باقیست، چون ذات مقدسش باقی است؛ اما در این آیه نفرمود: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا هُوَ» - بلکه فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»، یعنی همه چیز هلاک‌شدنی و هلاکت‌پذیر است، جز «وَجْهَهُ = وجه او».

اولیاء الله همه «وجه‌الله» اند:

بیان شد که «وجه خدا»، آن رویی است که مردم با آن روبرو [مواجه] می‌شوند. خب مردم، با ذات باریتعالی مواجهند یا با «اسم = نشانه» و وجه او که در اسماء‌اش تجلی یافته است.

خداوند متعال وجهی رحمانی دارد؛ رحمان و رحیم، اسم و نشانه‌ی اوست که در رحمة‌للعالمین، یعنی پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) تجلی یافته است.

خداوند متعال، علیم است، علمش در جزء به جزء خلقتش تجلی یافته است که اگر عالم را شهر علم تصور کنیم، شهر العلم، وجود مقدس رسول الله (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) می‌باشد.

همین‌طور است اخلاق خدا، صیغه‌ی خدا، رأفت، جود و کرم خدا و ... پس اولیای الهی، انبیا و اوصیاء علیهم‌السلام، همگی "وجه الله" هستند و باذن الله، مصون از هلاکت.

ایمان و عمل صالح «وجه الله» است:

مؤمن، نظر به «وجه الله» دارد، کارش نیز به امر خدا و برای خداست و رنگ الهی دارد، پس هم خودش باقی می‌ماند و هم کارش. اما کافر هلاک می‌شود و اعمال خوبش نیز حبط می‌شود، چون وصل به باقی نیست و نظر به وجه الله ندارد. شاید کارش قطره‌ی آبی باشد، اما وصل به دریا نیست و می‌گندد و دیگر آب نخواهد بود.

قطره، تا با دریاست، دریاست ورنه، قطره قطره و دریا دریاست

چقدر در احادیث و روایات تأکید شده که کار خوب را «لوجه الله» انجام دهید و چقدر تصریح کردند که ما «لوجه الله» به شما رسیدگی می‌کنیم.

«بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (البقره، ۱۱۲)

ترجمه: آری، هر کس که خود را با تمام وجود، به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار اوست و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد.

پس نه مقصود از "هلاکت"، به عدم رفتن است که جسم یا روح را شامل گردد و نه مقصود از «وجهه» = وجه او»، ذات مقدس باریتعالی می‌باشد.

حدیث:

* - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلي‌الله‌عليه‌وآله) لِعَلِي (عليه‌السلام): **أَنَا رَسُولُ اللَّهِ الْمُبَلِّغُ عَنْهُ، وَأَنْتَ وَجْهُ اللَّهِ وَالْمُؤْتَمِرُ بِهِ، فَلَا تَظِيرُ لِي إِلَّا أَنْتَ، وَلَا مِثْلَ لَكَ إِلَّا أَنَا.** (تفسير البرهان، ج ۴، ص ۱۸۴)

رسول خدا (صلي‌الله‌عليه‌وآله) به امام علی (عليه‌السلام) فرمود: من رسول خدا هستم، که از طرف او تبلیغ و هدایت می‌نمایم؛ و تو وجه الله می‌باشی، که امام و مقتدای (بندگان خدا) خواهی بود، پس نظیری برای من وجود ندارد مگر تو؛ و همانند تو نیست مگر من.

* - امام صادق (عليه‌السلام)، درباره‌ی آیه‌ی «**كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**» فرمودند: «ما وجه خدائیم که باید از آن جانب به سوی خدا رفت». (بحارالانوار، ج ۴، ص ۳)

* - امام رضا (عليه‌السلام) به ابوالصّلت فرمودند: «... وجه خدا انبیاء، رسل و حجج او است که به وسیله و وساطت آنان متوجه به خدای - عزّ و جلّ - و دین و معرفت او گردند ... و خدای - عزّ و جلّ - فرمود: «**كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**». (همان)

مرتبط:

[در مورد "مرگ" و درد مرگ مفصل بگوئید. آیا زمان مرگ \(جدا شدن روح از بدن\) دردناک خواهد بود؟ آیا درد ناشی از جدا شدن روح را احساس خواهیم کرد؟ یا که مثل زمان تولدمان که آن را اگر احساس هم کرده‌ایم،](#)

[فراموش کردیم؟](#) (۶ مهر ۱۳۹۴)



احمد بن حنبل می نویسد:
عبدالله از پدرش، از عفا، از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از شهر بن حوشب، از ام سلمه روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به فاطمه علیها السلام فرمود: همسر و دو پسر را نزد من بیاور. حضرت فاطمه سلام الله علیها به آنان خبر داد و آنان نیز آمدند. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کسانی فدکی بر روی ایشان انداخت، دست خود را بر سر ایشان قرار داد و عرضه داشت: «خداوند، اینان آل محمد هستند، پس صلوات و برکات خود را بر محمد و آل محمد قرار ده، بدرستی که تو سزاوار ستایش و بزرگواری هستی». ام سلمه گوید: کساء را بالا زدم تا با ایشان در زیر آن قرار گیرم، اما پیامبر عبا را از دست من کشید و فرمود: «تو زن خوبی هستی». (مسند احمد: ۶ / ۳۳۳)



انس بن مالک می گوید:
پیامبر به مدت شش ماه بر در خانه فاطمه عبور می کرد و سه مرتبه آیه را تکرار می کرد.
(شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، حسکانی، ج ۴، ص ۲۰)
آیه تطهیر، تنها موردی نبود که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله در آن «اهل بیت» خود معرفی کرده باشند، بلکه در مباحثه و موارد دیگر نیز با اشاره به حضرات علی، فاطمه، حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین، تصریح کرده اند که اینها اهل بیت من هستند، بارها در دعاها فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي»
www.x-shobhe.com

سوال ۱۷: در مورد آیهی تطهیر سوره احزاب، با توجه به سیاق آیات مراد از اهل بیت، پیامبر همسران ایشان برداشت می شود. حال چطور برداشت کنیم که مقصود از اهل بیت کسان دیگری هستند؟ (دیپلم/تهران) (۱۱ مهر ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیهی مورد سؤال به شرح ذیل می باشد:

«... إِمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (الأحزاب، ۳۳)

ترجمه: ... خدا تنها می خواهد از شما [هان ای] خاندان پیامبر! پلیدی را بزاید و آن گونه که شایسته است شما را پاک [و پاکیزه] سازد.

الف - دقت در چینش و ساختمان سؤال:

در آیه تصریح به «اهل بیت» شده است، حالا اگر کسی بگوید که اهل بیت به تمامی همسران و فرزندان یک خانواده گفته می شود و از کجا معلوم که به غیر از پنج تن آل عبا، دیگران را شامل نمی شود، جای بحث دارد، اما اگر کسی بگوید: «سیاق آیه بیانگر است که مراد همسران هستند، حال از کجا می شود فهمید دیگران نیز مشمول هستند یا خیر» یا «چگونه برداشت کنیم که دیگران هم هستند!»؛ جای تأمل دارد که حالا از کجا به این سیاق رسیدید؟ چرا که در کلام عرب لفظ "اهل" بر ازواج اطلاق نمی شود، مگر از باب مجاز، و روایات نیز همین شیوهی عرفی را می رساند.

ب - راه کار قرآنی در اختلاف نظرها:

خداوند متعال، خودش برای مسلمانان تعیین و تکلیف کرده است و فرموده که هر گاه در امری با یک دیگر اختلاف کردید، مطیع ولایت باشید و آن را به خدا (قرآن) و رسول (پرسش از او یا تأسی به سنت او و حدیث او) ارجاع دهید، اگر ایمان به آخرت دارید، و تأکید نمود که این بهترین تأویل است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک فرجام تر است.

ج - سابقه‌ی سؤال:

سابقه‌ی سؤال نه تنها محدود به سالیانی بعد از رحلت و ظهور مذاهب و بروز اختلافات نمی باشد، بلکه به قدمت همان نزول آیه است، چرا که همان زمان و همان جا این سؤال مطرح شد که حالا مصداق و تأویل این «اهل بیت» که برایشان چنین آیه‌ای نازل شده کیانند؟

ام سلمه گوید: پیامبر اکرم (ص) در خانه‌ی من بود، فاطمه (س) غذایی در ظرفی که از سنگ بود پیش آورد. پیامبر (ص) فرمود: شوهر و فرزندان را هم بیاور تا با هم این غذا را تناول نمایم. پس از آمدن آنها، سفره گسترده شد، غذا را

خوردند؛ نبی اکرم روی پارچه‌ی خیبری نشسته و من در گوشه‌ای نماز می‌خواندم، در همین احوال آیه‌ی تطهیر نازل شد. پیامبر^(ص) پس از نزول آیه، همان پارچه‌ی خیبری را بر روی عزیزان خود کشید و خود هم در زیر پارچه قرار گرفت و دست‌ها را به سوی آسمان گرفته و عرضه داشت: بار خدا! اهل بیت و ویژگان زبده‌ی من این چهار تنند، پروردگارا هر پلیدی را از اینان دور، و هر چه بهتر پاك نهادشان فرما!

امّ سلمه گوید: در حین دعای پیامبر^(ص)، سرم را نزدیک آوردم و گفتم: آیا من هم مشمول این دعا و موهبت هستم؟ رسول خدا فرمود: نه، لیکن تو پایان خوشی داری.

برخی از منابع: (طبری، ۵/۲۲ - ۷؛ ابن کثیر، ۴۵۳/۵ - ۴۵۸؛ فخر رازی، واحدی نیشابوری، حاکم حسکانی، بقوی، سیوطی و دیگران نیز این روایت را با اختلاف کمی آورده‌اند) - **دقت شود که مستندات، همه از منابع معتبر اهل سنت ایفاد شد تا تردیدی باقی نماند.**

سؤال:

یک - چه اصرار و ضرورتی به تشکیک است؟

خب طبق دستورالعمل خداوند متعال در قرآن کریم، به واسطه‌ی امّ سلمه به پیامبر اکرم^(صلوات‌الله‌علیه‌وآله) رجوع کردیم و پرسیدیم که مقصود از آیه کیانند؟ ایشان هم پاسخ دادند. حال معاصرین و نیز شیعه و سنی و همه‌ی فرق نیز این پاسخ را به اقوال ناقلین معتبر نزد خود شنیدند و ثبت کردند؛ حالا چه اصرار و ضرورتی به تشکیک و افزودن دیگران وجود داد؟! چه هدفی باید دنبال شود و چه حاصلی دارد؟ بالاخره اراده‌ی الهی که با توجه به امیال افراد، احزاب، گروه‌ها و مذاهب که تغییر نمی‌کند؟!

دو - از تشکیک‌کنندگان باید سؤال نمود:

در این که حضرات محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین، مشمول این آیه بودند که تردیدی نیست، حالا برخی دوست دارند که دیگران نیز شامل شده باشند؛ منتهی سؤال می‌کنیم که حالا درباره‌ی همین‌هایی که یقینی و مشترک اعتقادی همگان است چه کردید که اصرار دارید یک یا چند نفر دیگر را هم به فهرست اضافه کنید؟!

سه - چه کسی مدعی شده است؟

کدام یک از همسران پیامبر اکرم^(صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، خودشان ادعا کرده‌اند که مشمول این آیه هستند تا دیگرانی اصرار داشته باشند که آنها را مشمول بدانند؟

بدیهی است که این طهارت که همان عصمت است، مقام کمی نیست و اگر کسی شامل آن بود، حتماً بر آن مباهات نموده و اذعان می‌داشت. البته نه برای تکبر و فخر، چون این صفات و رفتارها با طهارت و عصمت منافات دارد، بلکه برای آگاهی مردم در شناخت حجج الهی و الگوهای خود.

خب حالا که چنین اظهاری از ناحیه‌ی هیچ شخص و شخصیت دیگری به جز پنج تن آل عبا وجود ندارد، دیگران چه اصراری دارند که به این فهرست اضافه کنند؟!

از روش‌های مشتبه کردن محکمت:

یکی از روش‌های مشتبه کردن اخبار یا گزاره‌های محکم، وارد کردن کثرت گزاره‌های ضد و نقیض است؛ یعنی به یک یا دو مصداق نیز بسنده نمی‌کنند، بلکه ده‌ها مصداق و تأویل می‌آورند، تا اصل، برای همیشه مشتبه بماند و هیچ گاه حقیقت یک ماجرا مشخص نگردد. این روش را امروز نیز در مباحث و موارد بسیاری مشاهده می‌کنید، به ویژه در فضای مجازی.

در این مورد خاص، فرض کنید اگر فقط بگویند: «آقا ما علاقه و اصرار داریم که ام المؤمنین عایشه نیز به عنوان همسر پیامبر اکرم^(صلوات‌الله‌علیه‌وآله)»، مشمول آیه باشد، خب جای بحث، دلیل، نقد و اثبات دارد و به سرعت قضیه و حقیقت روشن می‌شود و اهل پذیرش حق نیز می‌پذیرند؛ اما شما شاهدید که چقدر اقوال ضد و نقیض درج می‌کنند، تا آنجا که برخی گفته‌اند: «نه تنها تمامی همسران، بلکه عموم خاندان ایشان، حتی عموها و عموزاده‌ها و حتی «آل عقیل، آل جعفر و آل عباس» را نیز شامل می‌گردد و اگر فرصت یابند، می‌گویند: نه آقا طبق احادیث ما انسان‌ها همه "آل‌الله" هستیم، پس ما را نیز شامل می‌گردد!

اما، این روش‌ها و ترفندها و تشکیک‌ها فایده‌ای ندارد، چرا که از ایشان پرسیدند: چه کسانی مشمول این آیه هستند و ایشان نیز فرمودند: من و این چهار نفر.

سوال ۱۸: از طرفی آیه "أَمِنَ الرَّسُولُ" می‌خوانیم "لانفرق بین احد من رسله" یعنی بین پیامبران فرقی نمی‌گذاریم، از طرفی می‌دانیم پیامبر اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه واله) بالاترین مقام را دارند. چطور این دو را جمع کنیم؟ (لیسانس ریاضی/تهران) (۱۲ مهر ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خداوند متعال در سه آیه به این معنا تصریح نموده است که در هر کدام وجه آن را نیز بیان نموده است و البته با تلاوت آیهی قبل، وجه مطروحه معلومتر می‌گردد:

«قَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (البقره، ۱۲۵ و ۱۳۶)

ترجمه: بگوئید: «ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و به آنچه به همه‌ی پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده‌ایم میان هیچ يك از ایشان فرق نمی‌گذاریم و در برابر او تسلیم هستیم».

«أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَاتِكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (البقره، ۲۸۵)

ترجمه: پیامبر [خدا] بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند [و گفتند]: «میان هیچ يك از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم» و گفتند: «شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را [خواستاریم] و فرجام به سوی تو است».

«قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (الاعمران، ۸۴)

ترجمه: بگو: «به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آنچه به موسی و عیسی و انبیای [دیگر] از جانب پروردگارشان داده شده، گرویدیم [و] میان هیچ يك از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما او را فرمانبرداریم».

وجه مشترک:

اگر به هر سه آیه دقت شود، وجه مشترکی در آنها وجود دارد که عبارتند از: ایمان به الله - ایمان به وحی نازل شده (و کتاب و بالتبع ملائک نازل‌کننده) - ایمان به انبیایی که از سوی خداوند سبحان انتخاب شده و دریافت‌کننده و ابلاغ‌کننده‌ی وحی هستند و ایمان به دین خدا.

«لَا نُفَرِّقُ»

پس «لا نفرق = فرق نمی‌گذاریم»، یعنی در این وجود مشترک فرقی

«فرق» و «تفاوت» به یک معنا نمی‌باشد.

انبیا و رسولان با یک دیگر «فرق = جدایی» ندارند، همه نبی هستند، همه از یک خدا وحی دریافت کرده‌اند و همه به سوی یک خدا و یک معاد دعوت کرده‌اند، اما تفاوت‌های بسیاری دارند.

انبیا و رسولان الهی، همگی برای قوم‌شان «مبشر و نذیر» بودند، فرقی در این رسالت بین آنها نیست، اما یکی برای جهانیان «مبشر و نذیر» شد، چون خاتم انبیای الهی صلوات الله عليهم اجمعین بود.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ نَبِيْرًا وَنَذِيْرًا وَلَكِن أَكْثَر النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (سبأ، ۲۸)

و ما تو را نفرستادیم جز بشارتگر و هشدار دهنده برای همه مردم، لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند

همه رسولان، برای قوم خود کتاب آوردند. صحف ابراهیم، زبور داود، تورات موسی و انجیل عیسی عليهم السلام؛ فرقی بین این کتب نیست، چون همه کتاب آسمانی هستند، اما کتاب یکی برای همه اقوام در تمامی زمان‌ها شد.

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيْرًا (الفرقان، ۱)

بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بنده خود، فرقان [کتاب جداسازنده‌ی حق از باطل] را نازل فرمود، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد.

إِن هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (ص، ۸۷)

و آن [قرآن] نیست، مگر پندی برای جهانیان

اینها همه تفاوت‌های انبیا، رسل و شرایع الهی است، اما «فرق» نیست. پس مؤمن به همه انبیا، همه رسولان و همه کتب آسمانی ایمان دارد.



آیا طبق حدیث وارد از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله (به سند شیعه و سنی) و هم چنین در بسیاری از دعاهای وارد از اهل عصمت عليهم السلام، می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ»

یهودیان، ضمن آن که نبوت و رسالت حضرت عیسی علیه السلام را تکذیب کردند، مدعی شدند که حضرت ابراهیم (ع) نیز یهودی بود! بعد مسیحی‌ها گفتند که خیر او نصرانی بود! به پیامبر اسلام آیه نازل شد که به اینها بگو که آیا می‌دانید ابراهیم، قبل از موسی و عیسی بوده است؟! او مسلمان (تسلیم حق) بود.

بعد هر کدام ادعا کردند که پیامبرشان خود خدا، یا پسر خداست، در آیات متعدد فرمود که خیر، هیچ کدام پسر و پدر نیستند، بلکه همه بشر و نبی هستند. این خرافه‌ها، همان «فرق»‌ها هستند.

www.x-shobhe.com

نمی‌گذاریم. یعنی چنین نیست که گمان کرده و یا مدعی شویم برخی از انبیا به ایمان به الله جلّ جلاله دعوت کرده‌اند، و برخی به پرستش إله‌های دیگر - برخی نبی خدا هستند و برخی دیگر نیستند - به برخی از جانب خدا وحی نازل شده و به برخی دیگر نازل نشده ...؛ پس مؤمن کسی است که به کل این حقایق ایمان دارد «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ».

تفاوت‌ها:

اما معنای «فرق نگذاشتن» یا جدا نکردن آنها از یک حقیقت و یک دیگر، بدان معنا نیست که آنها هیچ تفاوتی با هم نداشته‌اند. بالاخره همه نبی بودند، چون دریافت وحی می‌کردند، اما برخی رسول بودند و برخی نبودند - از این رسولان برخی برای قومی کوچک بودند و برخی برای اقوام بزرگ‌تر - یکی مقدم بود و یکی مؤخر - اگر چه دین خدا یکی است و آن اسلام می‌باشد، اما یکی شریعتی آورد و یکی به شریعت نبی و رسول دیگری دعوت می‌کرد [مثل حضرات ابراهیم و لوط - یا موسی و هارون]؛ و یکی هم ختم نبوت و رسالت گردید و دینش جهانی، جاودانه و همگانی شد. خب اینها همه «تفاوت» است، اما نه تفاوتی که بین آنها «فرق» ایجاد نماید، یعنی آنها را از هم جدا و متفرق نماید. همه حلقه‌های یک زنجیره هستند.

تفاوت انبیا در قرآن کریم:

خداوند متعال خود در قرآن تصریح دارد که آنها فرقی با هم ندارند، همه نبی‌الله هستند و به یک معبود و معاد دعوت می‌کنند [اگر چه شریعت‌های متفاوت و متناسب با زمان و شرایط خود را دارند]، اما در عین حال با یک دیگر متفاوت می‌باشند و حتی برخی "افضل" بر برخی دیگر هستند و یا به هر کدام فضیلت ویژه‌ای عنایت شده است. آیا همه‌ی انبیا و رسولان الهی بدون پدر و به تأیید روح‌القدس، از مادر زاده شده‌اند؟ آیا همه خاتم النبیین هستند؟ آیا همه به کوه طور رفته و تکلم کردند؟ پس اینها همان تفاوت‌ها در فضایل می‌باشد.

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ مِّن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتِ وَلَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا افْتَنَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» (البقره، ۲۵۳)

ترجمه: برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم، و او را به وسیله‌ی روح‌القدس تأیید کردیم و اگر خدا می‌خواست، کسانی که پس از آنان بودند، بعد از آن [همه] دلایل روشن که برایشان آمد، به کشتار یکدیگر نمی‌پرداختند، ولی با هم اختلاف کردند. پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند و اگر خدا می‌خواست با یکدیگر جنگ نمی‌کردند، ولی خداوند آنچه را می‌خواهد انجام می‌دهد.

پس "تفاوت" وجود دارد، اما "تفرق" و گسستگی وجود ندارد.

مؤمن کسی است که به الله جلّ الله، وحی، نبوت، رسالت، تمامی انبیا و رسولان، کتاب‌های آسمانی، ملائکه‌ی الهی و بالاخره دین خدا، که از ابتدا تا انتها "اسلام" بوده است، ایمان بیاورد و در اعتقاداتش بین آنها فرق (گسست) قایل نگردد.

قوم حضرت نوح^(علیه‌السلام) فقط پیامبر خودشان را تکذیب کردند، اما در قرآن کریم می‌فرماید که [با این تکذیب]، همه‌ی رسولان را تکذیب کردند «كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ (الشعراء، ۱۰۵)».

آیا مسلمان می‌تواند بگوید که من یکی از انبیا یا یکی از کتب آسمانی را قبول ندارم؟!

*- امیرالمؤمنین، امام علی (علیه السلام) فرمودند: «فَرَضَ اللَّهُ الْأَيْمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ ... وَ الْأَمَامَةَ نِظَاماً لِلْأَمَّةِ، وَالطَّاعَةَ تَعْظِماً لِلْأَمَامَةِ.» (نهج البلاغه، حکمت ۲۵۳)

ترجمه: خداوند ایمان را جهت پاک شدن از شرک واجب نمود ... و امامت برای نظام امت، و فرمانبرداری را برای بزرگداشت (معظم داشتن) مقام امامت.

سرور زنان عالم، فاطمه (علیها السلام) فرمودند: «فَجَعَلَ اللَّهُ...إِطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ وَ إِمَامَتَنَا أَمَاناً لِلْفِرْقَةِ»

(بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۸)

ترجمه: خدا اطاعت و پیروی از ما اهل بیت را سبب برقراری نظم اجتماعی در امت اسلامی و امامت و رهبری ما را عامل وحدت و در امان ماندن از تفرقه ها قرار داده است.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّا فِي الْإِسْلَامِ ثَلَاثَةٌ: الصَّلَاةُ وَ الزَّكَاةُ وَ الْوَلَايَةُ، لَا تَصِحُّ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ إِلَّا بِصَاحِبَتَيْهَا.» (کافی: ۲، ص ۱۸)

ترجمه: سنگ های زیربنای اسلام سه چیز است: نماز، زکات و ولایت که هیچ یک از آنها بدون دیگری درست نمی شود.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فَرْعُهُ السَّامِي بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ ...»

(اصول کافی، جلد ۱، ص ۲۰۰)

ترجمه: امامت، زمام دین و مایه نظام و انسجام مسلمانان و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. امامت، اصل اساس اسلام و شاخه بلند آن است. به امام نماز و زکات و روزه و حج و جهاد ... کامل می شود.

نکته: عزیزان حتماً و حتماً این بیان نورانی امام رضا (علیه السلام) در معرفی امام را مطالعه نمایند و در تمامی نکات و فرازهای آن تأمل نمایند.

تصریح به امامت خود (مصدق):

پیامبر اکرم (صلوات الله علیه وآله):

سراسر خطبه غدیر خم که در منابع شیعه و سنی مثبت است، ذکر مصادیق امام حق، از امیرالمؤمنین تا حضرت مهدی علیهم السلام می باشد. از جمله:

«إِنَّ أَقْوَمَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَأَعْلِمَ كُلَّ أَبِيضٍ وَأَسْوَدٍ: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي (عَلَى أُمَّتِي) وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي، الَّذِي مَحَلُّهُ مِنِّي مَحَلُّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَأَنبِي بَعْدِي وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ.»

ترجمه: فرمانی آورد که در این مکان به پا خیزم و به هر سفید و سیاهی اعلام کنم که علی بن ابی طالب، برادر، وصی و جانشین من در میان امت و امام پس از من بوده. جایگاه او نسبت به من به سان هارون نسبت به موسی است، لیکن پیامبری پس از من نخواهد بود او (علی)، صاحب اختیاران (ولی امرتان) پس از خدا و رسول است؛

سیده النساء، فاطمه زهراء (علیه السلام):

«إِلَيْكُمْ عَنِّي، فَلَا عُدْرَ بَعْدَ غَدِيرِكُمْ، وَ الْأَمْرُ بَعْدَ تَفْصِيرِكُمْ، هَلْ تَرَكَ أَبِي يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ لِأَحَدٍ عُدْوٌ...»؛

(خصال، ج ۱، ص ۱۷۳)

ترجمه: ایشان خطاب به مهاجرین و انصار فرمودند: از من دور شوید و مرا به حال خود رها کنید، با آن همه بی تفاوتی و سهل انگاری‌هایتان، عذری برای شما باقی نمانده است. آیا پدرم در روز غدیر خم برای کسی جای عذری باقی گذاشت؟

امام رضا (علیه السلام):

«كَمَالُ الدِّينِ وَلَايَتُنَا وَ الْبِرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا.» (بحار الانوار، ط-بیروت، ج ۲۷، ص ۵۸)

ترجمه: کمال دین، در ولایت ما و بیزاری جستن از دشمن ماست.

اثبات:

اما ممکن است گفته شود، منظور ما «اثبات» می‌باشد. در اینجا باید به چند نکته‌ی مهم دقت نمود و توجه داشت که اساساً «اثبات» به چه طریق است؟

یک - هر موجودی (از خدا گرفته تا تمامی مخلوقات خدا)، به نشانه‌هایشان شناخته و وجودشان اثبات می‌گردد.

دو - نشانه‌ها نیز هر چند ظهور خارجی دارند (زمین و آسمان و ...)، اما تصدیق و صدور حکم، کار عقل است.

سه - اثبات امامت اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز اگر به نقل تصریح شده است، اما به "عقل" اثبات می‌گردد.

توضیح:

امور در مراتب خود شناخته و تصدیق و تثبیت می‌گردند. به عنوان مثال: اگر شخصی از شکاکین بود و مدعی شد که اصلاً "وجود"ی نیست، دیگر با او بحث نمی‌شود که چین کجاست؟ یا چند میلیارد انسان در زمین وجود دارند. چرا که او اصل را قبول ندارد، تا راجع فرع مبتنی بر آن با او بحث شود.

پس اگر کسی وجود خدا را قبول نداشت، سخن از نبوت با او عبث می‌باشد و اگر کسی وجود خدا را قبول کرد اما نبوت را قبول نداشت، سخن از مصداق نبی و بالتبع امامت و جانشینی با او عبث خواهد بود.

*- خداوند متعال زمین و آسمان و هر چه در آنها قرار داده را نشانه‌ی خالقیت، الوهیت، ربوبیت، علم، حکمت و سایر اسماء کمالیه‌ی خود قرار داده است. بشر آنها را به حس می‌بیند و به عقل حکم داده و تصدیق به آفریننده می‌کند. و البته نقل (وحی)، انسان را متذکر به این آیات و نشانه‌ها و اسم‌ها می‌گردد.

*- نبوت، یک اصل است که پس از توحید به عقل اثبات می‌گردد؛ و مصداقش (نبی)، یک مقام انتصابی است و ادعایش با «بینه و معجزه» صورت می‌گیرد.

*- امامت، یک اصل است که پس از توحید و نبوت، به عقل اثبات می‌گردد و مصداقش (شخص امام)، یک مقام انتصابی از جانب حق تعالی است که توسط نبی معرفی و شناسانده می‌شوند، پس اثباتش ابتدا به همان سندیت ابلاغ از جانب خدا و نبی به مردم است، هر چند که امامت نشانه‌هایی هم دارد که از جمله «علم و عصمت» می‌باشد و ظهور آن حجت است.

پس امامت اهل بیت (علیهم‌السلام)، هم در مقام عقل، هم در مقام وحی (نقل)، هم در مقام انتصاب و معرفی و هم در مقام نشانه‌ها «علم، عصمت و ...» به اثبات می‌رسد.

سؤال کوتاه و نشانی (لینک) پاسخ، جهت ارسال به دوستان در صفحات مجازی:

پاسخ به شبهه وهابیت در فضای مجازی، در خصوص اثبات امامت در بیان امامان

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/18160.html>

سوال ۲۰: آیهی ۷۲ از سورهی احزاب که می‌گوید اگر قرآن به کوه نازل می‌شد متلاشی می‌شد! منظور از پذیرفتن قرآن توسط کوه این است که کوه قرآن رادارک می‌کرد یا پذیرفتن ظاهر قرآن؟ اگر منظور درک کردن است یعنی قدرت درک انسان کمتر است؟ (معارف اسلامی/نجف آباد) (۲۰ مهر ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه به شرح ذیل می‌باشد، این آیه را با هم تلاوت کنیم تا به یک سؤال برسیم:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (الأحزاب، ۷۲)

ترجمه: ما آن امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس آنها از تحمل آن امتناع کردند و ترسیدند، و انسان آن را حمل کرد، همانا انسان ستم پیشه و جاهل بود.

یک سؤال:

خداوند متعال فرمود: «امانت»، حال از کجا معلوم شد که منظور از این امانت، قرآن کریم است؟ دقت کنیم که خودمان یک معنای مصداقی را بر آیه حمل کردیم [امانت = قرآن]، بعد همین معنا را با سؤالات گوناگون به چالش کشیده‌ایم!

معنی امانت:

اول باید دقت کنیم که معنای "امانت" چیست؟ بعد به سراغ مصداق یا مصداق آن برویم و ببینیم چه چیزهایی امانت است؟

مرحوم علامه طباطبایی (رحمة الله عليه) می‌گوید: «امانت - هر چه باشد - به معنای چیزی است که نزد غیر ودیعه بسپارند، تا او آن را برای سپارنده حفظ کند و سپس به وی برگرداند، و در آیهی مورد بحث امانت عبارت است از چیزی که خدای تعالی آن را به انسان به ودیعه سپرده، تا انسان آن را برای خدا حفظ کند، و سالم و مستقیم نگه بدارد، و سپس به صاحبش یعنی خدای سبحان برگرداند.»

امانتی مقسم:

این امانت هر چه بوده، از آیهی بعد معلوم می‌گردد که «میزان و مقسم» بین انسان‌های مؤمن و انسان‌های کافر، مشرک و منافق می‌باشد. چرا که فرمود:

«لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (الأحزاب، ۷۳)

ترجمه: [امانت به انسان داده شد] تا خدا مردان منافق و زنان منافق و مردان مشرک و زنان مشرک را عذاب نموده و بر مردان مؤمن و زنان با ایمان ببخشد، و خدا همواره آمرزنده‌ی رحیم است.

الف - این دو آیه تصریح دارند که موضوع "امانت" چیزی است که در میان مخلوقات، فقط انسان را شامل می‌گردد، چه مرد و چه زن.

الوهیت و ربوبیت برای همه و ولایت برای مؤمنین

در امر ربوبیت، مالکیت و الوهیت، همه انسان‌ها را مشمول می‌شمارد:

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ»

اما در امر "ولایت" می‌فرماید که او دوست و سرپرست مؤمنین است، و سرپرستی کفار، با انواع و اقسام طغوت‌های می‌باشد:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا ...
وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ ...

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ

در حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و [بیزا این پیامبر و کسانی که [به این آیه] او [همان آورده‌اند و خدا سرور (دوست و سرپرست) مؤمنان است (آل عمران، ۶۸)

... وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ...

در آیهی «عرضه امانت»، تصریح شد که این امانت داده شد، تا مشرک و منافق معذب شوند و توبه (بازگشت به سوی خدا) از مرد و زن مؤمن پذیرفته شود.

فرشتگان یا آن چه در زمین و آسمان است و کوه‌ها، روی برنقشتی ندارند که توبه و بازگشتی داشته باشند.

بازگشت، پس از روی برگرداندن، طلب مغفرت، پس از نافرمانی و پذیرش توبه، فقط با روی کردن به "ولایت" و اطاعت از او محقق می‌گردد.

پس فرمود: این امانت را عرضه کردم، تا مشرک و منافق معذب شوند و توبه زن و مرد مؤمن پذیرفته شود.

وَمَا هِيَ بِإِمْرِي إِلَّا أَنْ أَقُولَ لَهُ مَقُولُكُمْ فَامْتَحِنُوا اللَّهَ فِي آيَاتِهِ وَلْيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَيَبْعَثَنَّكُمْ إِلَىٰ بِرْمِذَىٰ تُجْرِمُونَ (النساء، ۶۴)

و ما هیچ پیامبری را نفرستادم مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند. و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [بیزا] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، قطعاً خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند.

روح قرآن کریم، همان "ولایت" است

امانت، ودیعه‌ای است که باید برگردانده شود

چه چیزی نزد ما به امانت گذاشته شده است؟ و به امانت گذار، بازگردانده می‌شود؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال رسول الله، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:
إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَرَضِي أَهْلَ بَيْتِي؛ فَإِنَّمَا لَنْ يَنْفَرَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.

همانا من بین شما دو چیز گرانبها از خود برجای می‌گذارم، کتاب خدا و اهل بیت خود را و همانا این دو هرگز از هم جدا نمی‌گردند تا در کنار حوض (چشمه کوثر) بر من وارد شوند (حدیث الثقلین)

امام صادق علیه السلام:
... تَخَنُّ وَدِيْعَةُ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ وَ تَخَنُّ حَرَمُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ وَ تَخَنُّ دِمَّةُ اللَّهِ وَ تَخَنُّ عَهْدُ اللَّهِ قَمَرٌ وَ قَىٰ يَعْجِدُنَا فَقَدْ وَفَىٰ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ مَنْ خَفَرَهَا فَقَدْ خَفَرَ دِمَّةَ اللَّهِ وَ عَهْدَهُ

ما سپرده خدائیم در میان بندگانش، ما حرم اگر خدائیم، ما پناه خدا و پیمان خدائیم، هر که به عهده ما پناهد به عهد خدا پائیده است و هر که آن را بشکند، پناه و عهد خدا را شکسته. (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۸)

امام رضا (ع) در تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا» فرمودند:

"الامانة الولائية، من ادعاهما بغير حق، كفر" امانت همان ولایت است، هر کس به ناحق ادعای امامت کند کافر است. (تفسیر برهان ۲۷۹/۳)

www.x-shobhe.com

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات

ب - همچنین آیه تصریح دارد که موضوع هر چه هست، «امانت» است، یعنی از جانب خداوند متعال به «ودیعه» گذاشته می‌شود، پس باید سالم، کامل و درست بازگردانده شود.

ج - وقتی گفته می‌شود «امانت»، یعنی گیرنده‌ی آن اختیار، توان و استعداد حفظ یا خیانت در آن را دارد، و از آیه‌ی دوم مشخص می‌گردد که خائن به این امانت، زن و مرد مشرک و منافق می‌باشند.

د - بی‌تردید اصل اعتقادی توحید (خداشناسی و خداپرستی)، "امانت" نمی‌باشد. چرا که از طرفی خداوند متعال «توحید» را به ودیعت نگذاشته که بازپس گیرد، بلکه در عقل و فطرت نهادینه کرده است و از طرفی دیگر، در آیات دیگری تصریح دارد که زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، تسبیح‌گوی و عبادت‌کننده‌ی خداوند سبحان می‌باشند و به تسبیحشان نیز علم دارند. پس چنین نیست که از پذیرش آن (اگر توحید باشد) ابا کرده باشند.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِغُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (التور، ۴۱)

ترجمه: آیا ندانسته‌ای که هر که [و هر چه] در آسمان‌ها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند، و پرندگان [نیز] در حالی که در آسمان پر گشوده‌اند [تسبیح او می‌گویند]؟ همه ستایش و نیایش خود را می‌دانند، و خدا به آنچه می‌کنند داناست.

*** -** برای ملائک، زمین، کهکشان‌ها، سیارات، حیوانات، پرندگان و ... چیزی به عنوان «شُرک و نفاق»، موضوعیت ندارد.

ه - مُراد از "امانت"، خود قرآن کریم نیز نمی‌تواند باشد، چرا که اگر همین قرآن را فرض بگیریم، به آخرین نبی نازل شده است، اما آیه شامل همه‌ی انسان‌هاست، ثانیاً امانت نیست، چون فرمود: «خودمان نازل کردیم و خودمان نیز حفظش می‌کنیم» - ثالثاً قرآن شامل جهان‌بینی، شناخت اول و آخر جهان هستی، خداشناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، حقوق، احکام (بایدها و نبایدها) و اخلاقیات می‌باشد که موضوعیتی با سایر موجودات ندارد. اما اگر مطلق کتاب را در نظر بگیریم، سایر کتب الهی نیز همین ویژگی‌های اصلی را دارا می‌باشند.

فرشتگان ازدواج نمی‌کنند - کوه‌ها طهارت ندارند - کهکشان‌ها با دشمنان خدا طرف نیستند که به جهاد بروند یا نروند - هیچ یک از انواع مخلوقات، با ادعاهای کاذب الوهیت و ربوبیت مواجه نیستند که نپذیرند و مؤمن شوند و یا بپذیرند و مشرک شوند، و یا تغییر چهره بدهند و منافق گردند.

نتیجه:

پس این امانت، چیزی است که انسان می‌تواند آن را بپذیرد - دیگران نمی‌توانند آن را بپذیرند - انسان می‌تواند با پذیرش آن، وضعیت ماهوی خود را تغییر دهد، از ماده‌ای ناچیز و بی‌مقدار، به انسانی خلیفه الله مبدل گردد - از اسفل السافلین دنیا، به اعلی علیین صعود و عروج نماید - از قعر ظلمات جهنم، به نور قرب الهی برسد و «عِنْدَ مَلِیْکِ مُقْتَدِرٍ» جای بگیرد و اگر حق این امانت را به جای نیاورد، آن را نپذیرد و ضایع کند، مشرک و منافق و معذب می‌گردد.

از مجموع بحث و صریح آیات، احادیث و روایات و نیز ادله‌ی عقلی روشن می‌شود که این امانت، چیزی نیست به جز «ولایت».

مشرک در ولایت:

اگر دقت کنیم، می‌بینیم که ممکن است عده‌ای، از مجسمه گرفته تا گوساله و شخص را "إله" خود بگیرند، اما خود آنها هیچ الوهیتی ندارند. ممکن است عده‌ای فرعون و فراعنه‌ی زمان را «ربِّ» خود فرض کنند، اما خود آنها هیچ مالکیت و تربیت اموری (ربوبیتی) ندارند، بلکه این اتخاذها، همه وهم و گمان و خیال است.

اما «ولایت» یعنی دوستی و سرپرستی چنین نیست. انسان هر کسی یا هر چیزی را «ولی» خود بگیرد، او سرپرستی متولا را بر عهده می‌گیرد. پس اگر انسان به ولایت الله جلّ جلاله در آمد، او متولی تمام امور بنده‌اش می‌شود و او را از ظلمات به نور هدایت می‌کند. اما اگر ولایت غیر را گردن نهاد، آن غیر حتماً طاغوت است، یعنی طغیان کرده و از مسیر خارج شده است، پس متولای خود را از نور به ظلمات می‌کشاند.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خداوند دوست و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از تاریکی‌ها (ی جهل و کفر و فسق) به سوی نور (علم و ایمان و تقوا) بیرون می‌برد، و کسانی که کفر ورزیدند سرپرستان آنها طغیانگراند که آنها را از نور (هدایت) به سوی تاریکی‌ها (ی گمراهی) بیرون می‌برند. آنها اهل آتشند که در آنجا جاودانند.

چرا شرک؟

چون این دسته همیشه طواغیت را در امر ولایت الهی بر خود شریک می‌گیرند.

آدمی با تمام وجود خود، درک می‌کند که عالم هستی، صاحبی دارد و ولایتی بر آن حاکم است، حتی بر وجود خودش (ولایت تکوینی). پس نمی‌تواند منکر او شود و اگر بشود نیز هیچ حقیقتی تغییر نمی‌یابد، اما می‌آید کار تکوین و تشریح را از هم جدا می‌کند و در امور خود، دیگری را شریک در ولایت الله می‌نماید، پس مشرک می‌گردد.

جبر و اختیار در ولایت:

کسی نمی‌تواند خلق کند، کسی نمی‌تواند ذاتاً إله و معبود باشد، کسی نمی‌تواند ربوبیت کند، اما در ولایت چرا؟ پدر ولی (سرپرست) فرزندش است، حاکم سرپرست ملتش است، امام سرپرست امتش است
و ...

این ولایت‌ها، همان تسری و جریان ولایت است که خدا قرار داده است، اما در ولایت‌پذیری، جبر را حاکم نموده، بلکه اختیار داده است، چنان که فرزند می‌تواند سرپرستی پدر را کنار بگذارد - ملت می‌تواند سرپرستی حاکم را کنار بگذارند و امت می‌تواند سرپرستی و ولایت امام حق را گردن نهند و ولایت و امامت امامی باطل را بر خود مستولی کنند. لذا فرمود:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: در دین هیچ اجباری نیست. به درستی که راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است. پس هر کس به طاغوت کفر ورزد، و به خدا ایمان آورد، به یقین، به دستاویزی استوار، که آن را گسستن نیست، چنگ زده است. و خداوند شنوای داناست.

حال از مجموع این آیات روشن می‌شود که «دین، همان پذیرش ولایت‌الله است = اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» - در ولایت‌پذیری جبری در کار نیست «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» - علت این که اجباری در کار نیست، برای آن است که خداوند متعال هم به انسان عقل و شعور داده و هم علم داده و هم راه رشد از راه ضلالت را روشن کرده است (قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ)، و بالاخره انسان، یا ولایت الله را می‌پذیرد یا زیر سلطه‌ی ولایت طاغوت می‌رود.

انسان ظلوم و جهول:

فرشتگان از عالم نور و عقل هستند، جامدات نیز تحت سیطره‌ی قوانین خلقت قرار دارند و حیوانات دانش‌گریزی دارند. اما انسان در حالی متولد می‌گردد که از یک طرف شهوات حیوانی دارد [پس ظلوم است] و از سوی دیگر هیچ نمی‌داند [پس جهول است].

اما خداوند متعال به او اسباب و ابزار و استعداد شناخت و فهم حقایق و نیز معلم و مربی قرار داده است، اگر ولایت حق را پذیرفت، رشد می‌کند و اگر این ودیعه و امانت را ضایع کرد، انسان نمی‌شود، بلکه به زندگی نباتی یا حیوانی ادامه می‌دهد تا بمیرد و به حاصل جهل و ظلم خود برسد.

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»

(التحل، ۸۷)

ترجمه: و خدا شما را از شکم مادرانتان - در حالی که چیزی نمی‌دانستید - بیرون آورد، و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد، باشد که سپاس‌گزاری کنید.

www.x-shobhe.com

سوال ۲۱: چگونه می‌شود برای کسی که به قرآن اعتقادی ندارد، اثبات نمود که قرآن بدون تحریف باقی مانده است و این همان قرآنی است که پیامبر اکرم (ص) نازل شده است؟ (دانشجو) (۲۵ مهر ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

یکی از نکات جالب این است که مخالفین امروزی توحید، نبوت و قرآن کریم (به طور کلی اسلام)، چه در مبانی حکمت و فلسفه، چه در مباحث کلامی و چه در اعتقادات و تکذیب و انکار توحید و معاد ... و چه در تشکیک در وحی‌انیت قرآن کریم و حفظ آن ...؛ هیچ حرف جدیدی که اسلاف آنها در قرون گذشته و صدر اسلام نگفته باشند، ندارند. دقیقاً همان حرف‌ها را گاه با انشایی جدید و گاه عیناً بیان می‌کنند، البته با ژست روشن‌فکری، تجدد، مدرنیته و

از این رو پاسخ جدیدی هم لازم نیست، همان که آنها می‌گفتند، اینها می‌گویند و تا آخرالزمان نیز همین حرف‌ها را تکرار خواهند کرد و همان پاسخ‌هایی که خداوند متعال در قرآن کریم به آنها داده است، کافیست و تا آخرالزمان همین خواهد بود.

نکته‌ی اول:

توجه داشته باشید که پاسخ‌گویی و روشن‌گری و اثبات با دلیل و برهان، بسیار خوب، لازم و ضروری است، اما برای کسی که واقعاً اهل تحقیق، تفکر، استدلال و برهان است، نه برای هر کسی که از راه می‌رسد، شما را با یک سؤال «از کجا معلوم؟»، مخاطب قرار داده و به انفعال اثباتی بیاندازد. گاهی مثل این است که کسی اصلاً اعداد حساب را بلد نیست، بعد یک دفعه سر کلاس دبیرستان یا دانشگاه می‌آید و می‌پرسد: از کجا معلوم پاسخ این مسئله‌ی دو یا سه مجهولی، این است که شما به آن رسیدید؟! یا از هندسه هیچ نداند، بعد در یک قضیه‌ی «هندسه‌ی فضایی» ایجاد تشکیک کند! آن هم نه یک تشکیک علمی، بلکه همین طوری که از مقابل درب یک مرکز تحقیقاتی رد می‌شود، سرش را داخل کند و با صدای بلند بگوید: «از کجا معلوم؟» و برود! خب حالا به او چه پاسخی و چگونه خواهید داد؟!

نکته‌ی دوم:

وقتی شخصی [در هر موضوعی]، "اصل" را قبول نکرد و در خصوص "فرع" آن سؤال و شبهه می‌نماید، اصلاً اصرار نداشته باشید که سؤال او را جدی گرفته و حتماً پاسخ اثباتی هم بدهید، چرا که او اساساً اصل را قبول ندارد که از فرعش بپرسد، و اگر پاسخ دادید، مجاب و قانع شده و بپذیرد.

مثل کسی است که اصلاً وجود چیزی به نام «چشمه» را قبول نداشته باشد و بپرسد: «از کجا معلوم که منشأ آب این رودخانه یک چشمه است»، یا اصلاً وجود دریا را قبول نداشته باشد و بپرسد: «از کجا معلوم این رودخانه به دریا می‌ریزد؟» و بدتر آن که اگر بپرسید: آیا تو می‌دانی که چشمه و دریا چیست که وجودشان را انکار می‌کنی؟ می‌بینید که نمی‌داند، بلکه فقط انکار می‌کند.

حال اگر شخصی توحید و نبوت را قبول نداشت، در وحی تشکیک می‌نمود! - وحی را قبول نداشت، در قرآن تشکیک می‌نمود - قرآن را یک بار هم نخوانده و قبول ندارد و در "این همانی" آن تشکیک می‌نماید! آیا می‌خواهید پاسخ



حقاً که این قرآن (جامعه انسانی را) به پایدارترین و استوارترین طریقه و این هدایت می‌کند، و مؤمنانی را که پیوسته عمل‌های صالح به جا می‌آورند بشارت می‌دهد که برای آنها (در دنیا و آخرت) پاداشی بزرگ است



و کسانی که کافر شدند گفتند: «به این قرآن گوش مدهید و سخن لغو در آن اندازید، شاید شما پیروز شوید.»

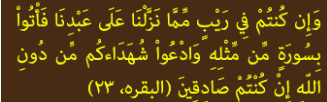


و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر خدا [و] به دروغ ساخته شده باشد. بلکه تصدیق [کننده] آنچه پیش از آن است می‌باشد، و توضیحی از آن کتاب است، که در آن تردیدی نیست، [و] از پروردگار جهانیان است.



چرا به جای آن که خود کتاب دیگری از جانب حق بیاورند که بهتر هم باشد، دائم انکار و القای شبهه در تحریف یا «این همانی» می‌کنند؟! پس هدف فقط حمله علیه قرآن کریم است.

خداوند متعال، در امر هدایت بشر، هیچ جایگزینی نمی‌پذیرد. می‌فرماید کسی می‌تواند و باید هدایت کند که خودش «خالق و رب» است. پس شما اگر می‌توانید، با تمامی دانشمندان و علوم‌تان، جمع شوید تا یک مگس خلق کنید. از این رو در امر هدایت نیز می‌فرماید: اگر راست می‌گویید، کتابی از «جانب خدا» بیاورید.



و اگر در آنچه بر بنده‌ی خویش نازل کرده ایم شک دارید، سوره‌ای مانند آن بیاورید و شاهدان خود را غیر از خدا فراخوانید اگر راست می‌گویید

اگر استاد، صورت مسئله‌ی را با راه‌حلش بنویسد، یا مهندس معماری نقشه‌ی بنایی ترسیم کند و دیگری بگوید: «این درست نیست»، به او می‌گویند: تو راه حل درست یا نقشه‌ی کامل‌تری ارائه بده. اگر راست می‌گویی. (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)

برهانی و اثباتی به او بدهید، چگونه؟!

الف - به او بگویید: این کتاب قرآن است که در دست من و توست؛ ما مسلمانان معتقدیم که این همان است و تحریف هم نشده است. خب، اگر تو قبول نداری، لابد دلیل داری، پس تو دلیل خود را بیاور و اثبات کن که این تحریف شده، یا این، همان نیست؟

ب - به او بگویید: آیا به عمرت قرآن کریم یا حتی یک سوره را خوانده‌ای؟! اگر نخوانده‌ای، پس چگونه تکذیب می‌کنی که این آن همان نیست یا تحریف شده؟! و اگر خوانده‌ای، لابد فهمیدی که تحریفش در کدام سوره یا آیه است؟ پس بیان کن، دلیل و شاهد و سند بیاور.

ج - به او بگویید: اگر آن قرآن کریم اصلی به تو نازل نشده و اکنون نیز در اختیار نداری، پس از کجا فهمیدی که "این همان نیست؟"؛ یا باید اصلش را در اختیار داشته باشی، یا دلیل و برهان داشته باشی، مبنی بر که این نمی‌تواند همان باشد. مثل ما که تورات و انجیل اصلی را نداریم، اما به دلایل عقلی، نقلی و سندی اثبات می‌کنیم که بسیاری از مندرجات آنچه در اختیار است، تحریفی می‌باشد.

پاسخ خداوند متعال در قرآن:

قرآن کریم ضمن اشاره به این گونه ادعاها و بهتان‌ها و پاسخ‌های متعدد، در یک جمع‌بندی، یک پاسخ کلی دارد که در دو قالب مطرح می‌نماید و سپس یک نتیجه می‌گیرد.

پاسخ کلی این است که اگر این قرآنی که پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) برای شما تلاوت می‌کند و یا همین قرآنی که در دست شماست، «وحی» نباشد، پس یقیناً کار بشر است. و اگر کار بشر است، پس بشر باز هم می‌تواند [به ویژه با این رشد علمی گسترده] مانند آن یا حتی بهتر از آن را بیاورد.

دو قالب:

تحدی اول: تحدی به فارسی محاوره‌ی خودمان، مبارزطلبی است. خداوند می‌فرماید: مثل قرآن، یا ده سوره یا حتی یک سوره مانند آن از جانب خدا بیاورید.

دقت کنیم که این نکته‌ی مهمی است که می‌فرماید: "از جانب خدا بیاورید" - یعنی یا شما خدا را هم قبول ندارید، که آن وقت بحث کردن از نبی خدا، وحی خدا و کتاب خدا با شما بی‌مورد است، باید از توحید شروع کنید - یا خدا را قبول دارید، اما می‌گویید که این قرآن وحی خدا نیست، خب پس لابد گفتار یک انسان است، پس اولاً شما مثلش را بیاورید، ثانیاً از ناحیه‌ی خدا بیاورید.

تحدی دوم: عام‌تر است. می‌فرماید که بالاخره انسان جهان‌بینی و عقیده دارد که اگر مبتنی بر عقل و فطرت باشد، نگاه و عقیده‌ای درست است و اگر نباشد، خرافه و نادرست است. بالاخره انسان برای زندگی فردی و اجتماعی، نیاز به قانون دارد، آن هم قوانینی که منطبق با جهان‌بینی درست و برحق باشد. پس دو اصل قطعی می‌باشد:

اصل اول: بشر اعتقاد و ایمان دارد (حق یا باطل) و نیاز به قانون دارد، که "کتاب قابل تبعیت" باید شامل هر دو باشد.

اصل دوم: این تعریف از هستی، از مبدأ و معاد انسان و قوانین مرتبط با آن، باید از ناحیه‌ی خالق و ربّ باشد، وگرنه نظریات شخصی است و قابل تبعیت نیست.

سپس می‌فرماید: خب این که دعوا و جدل ندارد. شما بروید از جانب خدا یک کتاب بهتری بیاورید، تا من از شما پیروی کنم.

«قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (القصص، ۴۹)

ترجمه: بگو: اگر شما راست‌گویید پس کتابی از جانب خدا بیاورید که از آن دو (تورات و قرآن) رهنمون‌تر باشد، تا من از آن پیروی کنم.

بدیهی است که اگر جمیع بشر، در اعصار متفاوت و با رشد علمی گسترده نتواند بهتر از آن یا دست کم مانند آن را بیاورد، پس این کتاب وحی است و "این، همان است".

نتیجه گیری:

خداوند علیم، حکیم و خبیر و بصیر به احوال بندگانش، می فرماید که این حرفها، برهانها، استدلالها و ... برای کسی مفید است که واقعاً می خواهد حقیقت مطلب برای او روشن شود که یا ایمان بیاورد و یا در ایمانش راسخ تر گردد، منتهی برای کسی که از ابتدا تصمیم بر نفی و انکار گرفته، حتی اگر کتاب نوشته شده ای از آسمان (که جسم ملموس داشته باشد) برای پیامبری نازل شود، باز هم تکذیب می کند:

«وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (الأنعام، ۷)

ترجمه: و اگر نوشته ای در صفحه ای کاغذی بر تو فرو فرستیم و آنها آن را با دستهای خود لمس کنند باز هم کسانی که کفر ورزیده اند خواهند گفت: این جز جادویی آشکار نیست.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۲۲: آیا حدیثی یا روایتی دارید دال بر اینکه پیامبر هر سال بخاطر شهادت عمویش حمزه یا مثلاً مرگ فرزندان او یا دیگر صحابی‌ها سالانه در همون تاریخ گریه سر بدهند؟ (بیرجند) (۴ آبان ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیا اگر حدیثی باشد، بر ظلم‌ها گریه می‌کنید و اگر نباشد گریه نمی‌کنید؟!

دقت کنید که مشکل اصلی آنها، اصل گریه کردن بر مصیبت‌ها و در عزای اباعبدالله‌الحسین (علیه‌السلام) است که سبب بقا، حیات و پویایی می‌گردد. وگرنه آنها را چه می‌شود که این قدر به گریه و خنده‌ی ما دخالت می‌کنند؟! و اگر از هیچ راهی نشد، از راه حدیث و روایت وارد می‌شوند و حتی نسبت به روز و ساعت گریه نیز حساسیت به خرج داده و اظهار نظر می‌کنند.

الف - مگر روز و ساعت گریه کردن هم باید طبق حدیث باشد؟! حتی اخباریون که از گروه‌های جاهل و متعصب شیعی بودند نیز تا این حد افراط نمی‌کردند. شما هر موقع یاد محبوب بیافتید، از شوق لقا و یا سوز فراق گریه می‌کنید و اگر محبوب، کاذب نباشد، بسیار هم کار خوبی هست و نشان از عاطفه‌ی انسانی دارد.

ب - قلب (وجود) انسان مملو از «حبّ و بغض» است که شاکله‌ی هویت و شخصیت او را تشکیل می‌دهد و سبب اصلی تمامی افعالش می‌باشد، چنان که وجود حیوان، سراسر مملو از «شهوت و غضب» است و انگیزه‌ی تمامی تحرکاتش می‌شود.

حال برای این که به چه کسانی «حبّ» و به چه کسانی «بغض» داشته باشیم، آیه و حدیث و روایت فراوانی داریم که به عقل نیز تصدیق می‌شوند؛ اما این که چه روزی و چه ساعتی یاد محبوب و یا یاد مغبوض بیافتیم که دیگر آیه و حدیث و روایت نمی‌خواهد.

ج - "انسان"، اهل نسیان و فراموشی است و "ذکر" سبب یادآوری او می‌شود. بدیهی است که وقتی جوّ عمومی متوجه به یک شادی یا غم عمومی می‌شود، مثل عاشورا که همه عزادار و سیاه‌پوش و گریان می‌شوند، دیده‌ی ظاهر و باطن و قلب، بیشتر متوجه محبوب می‌گردد و وقتی به جنایات و ظلم‌های رفته بر او می‌نگرد، گریه می‌کند.

احادیث و روایات:

*- امام حسین (علیه‌السلام)، خود فرمودند: «من کشته‌ی اشکم، و هیچ مؤمنی یاد من نمی‌کند، مگر آن که اشکش جاری می‌شود» - «أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَدْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ». (شیخ صدوق، الامالی، ص ۱۳۷)

خب، اگر هیچ حدیث دیگری جز همین نباشد، کافیتست. زمان هم ندارد، فرمود: مؤمن که یاد من بیافتد، اشکش جاری می‌شود (چون مؤمن عقل، قلب، عاطفه و احساس قوی و پاک دارد). پس بدیهی است که این «یاد حسین (علیه‌السلام)»، در ایام دهه‌ی اول محرم یا شب و روز تاسوعا و عاشورا بیشتر می‌شود. و آنها که «شهوت و غضب» بر وجودشان حاکم شده است، این «حبّ و بغض» الهی و حقیقی را برنمی‌تابند.

گریه مؤمن، تجلی رحمت خداست

لَيْسَ هَذَا بُكَاءً، وَإِنَّمَا هَذِهِ رَحْمَةٌ،
وَمَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرَحَّمُ
(الأمالي للطوسي: ۸۵۰/۲۸۸)

حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، در سوگ فرزندان ابراهیم، بارها گریستند. وقتی سؤال شد که گریه خوب نیست و شما چرا این قدر در سوگ گریه می‌کنید، فرمودند:
«این گریه نیست، بلکه رحم است، و هر که رحم نکند به او رحم می‌شود»

ملعون، یعنی دور از رحمت

در وجود امثال معاویه، یزید، شمر، خولی، هرمه، عمر سعد، ابن زیاد و پیروان و لشکریان آنها، ذره‌ای از رحمت واسعه‌ی الهی، تجلی نیافته بود، لذا قابل «لعن» شدند.
اکنون نیز بسیاری بویی از رحمت الهی به مشام شان نرسیده و ذره‌ای از رحمت از آنها سانس نمی‌شود.
اگر امام حسین (ع) را در مقابل چشم‌شان به مسلخ کشانده و سر از پیکرش جدا کنند - اگر سرها و دست‌ها را قطع کنند و چشم‌ها را مقابل دیدگان آنها کور کنند نیز، قطره اشکی از سنگلاخ قلب‌شان به چشم‌شان نرسیده و بر گونه‌های خشک‌شان نخواهد چکید.
مگر کوفیان و شامیان که خود این جنایات را مرتکب شدند، گریه می‌کردند؟!

نظام خلقت متغیر و سنت خدا مبدل نمی‌شود

قلب، خالی از «حبّ و بغض» نمی‌ماند. اگر محبت خدا در آن نباشد، حتماً محبت دنیا جایگزین می‌گردد و اگر «بغض لله» نباشد، حتماً عداوت و بغض به خدا و اولیای خدا جایش را می‌گیرد.
چشم، نیز خالی از اشک نمی‌ماند، اگر از شوق لقا و سوز فراق محبوب حقیقی گریه نکند، حتماً در اشتیاق و فراق معشوق‌های کاذب، و محبوب‌های دروغین و فانی، بسیار می‌گرید.

سنت الله همین است که اگر کسی با دست علی علیه‌السلام بیعت نکند، با شصت پای حجاج بن یوسف بیعت خواهد کرد.

چه کار به گریه ما دارند؟

چرا این همه حرص، بغض و عداوت دارند؟ چرا گریه‌ی ما در مصیبت امام حسین علیه السلام، چون تیری به قلب‌شان فرو می‌رود؟! این دشمنی‌ها و حرص‌های آنان، خود از اثر گریه‌ها حکایت دارد.

امام خمینی رحمه الله علیه:



شما انگیزه این گریه و این اجتناع در مجالس روضه را خیال نکنید که فقط این است که ما گریه کنیم برای سیدالشهدا. نه سیدالشهدا! احتیاج به این گریه‌ها دارد و نه این گریه‌ها خودش - فی نفسه - کاری از آن می‌آید، لکن این مجلس‌ها مردم را همچو مجتمع می‌کنند و یک وجهه می‌دهند. ... این جنبه سیاسی این مجالس بالاتر از همه جنبه‌های دیگری که هست. بی‌خود بعضی از ائمه ما نمی‌فرمایند که برای من در منابر روضه بخوانند. بی‌خود نمی‌گویند ائمه ما به اینکه هر کس که بگرید، بگیراند یا صورت گریه، گریه کردن به خودش [بگیرد] اجزش فلان است. مسئله، مسئله گریه نیست. مسئله تپاکی نیست. مسئله، مسئله سیاسی است که ائمه ما با همان دید الهی که داشتند، می‌خواستند که این ملت‌ها را با هم بسج کنند و بکارچه کنند از راه‌های مختلف، اینها را بکارچه کنند تا آسیب پذیر نباشند.

www.x-shobhe.com

*- امام صادق (علیه السلام)؛ در زیارت اربعین امام حسین (علیه السلام) چنین به ایشان سلام می‌دهند: «السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الْمَطْلُومِ الشَّهِيدِ، السَّلَامُ عَلَى ... وَ قَتِيلِ الْعَبْرَاتِ ...»؛ پس معلوم است که این "اشک"، چنان آثاری در زنده شدن و رویایی با ظلم دارد که امام حسین (علیه السلام) برای آن به قتل می‌رسد. و این همان است که دشمنان را آزار می‌دهد.

گریه‌های پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) در سوگ عزیزان:

*- پیامبر عظیم الشان (صلوات الله علیه و آله)؛ هر گاه یاد فرزند نوجوانش "ابراهیم" (علیه السلام) می‌افتادند، می‌گریستند، در اخبار نقل شده که برخی با تعجب می‌پرسیدند: «شما چرا در سوگ فرزند گریه می‌کنید، مگر پیامبر نیستید؟» و ایشان می‌فرمودند: «بله پیامبرم، ولی پدر هم هستم».

در منابع اهل سنت آمده که ایشان هر گاه در سوگ فرزند می‌گریستند، از سوز دل می‌فرمودند:

«الْعَيْنُ تَدْمَعُ، وَالْقَلْبُ يَحْزَنُ، وَ لَا تَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبَّنَا وَ آتَا بِكَ يَا اِبْرَاهِيمَ لِمَحْزُونُونَ» (سنن ابن داود، ج ۱، ص ۵۸)

ترجمه: «چشم می‌گرید و قلب می‌سوزد و جز آنچه مورد رضایت خدا است نگوییم. ای ابراهیم! ما در فراق تو در اندوهیم».

*- سیره‌نویسان نوشته‌اند: هنگامی که فرزند ایشان در بستر بیماری به حال احتضار رفت، او را به آغوش کشیده و فرمودند: «ای ابراهیم! کاری از ما ساخته نیست، سپس اشک چشمان آن حضرت را فرا گرفت و فرمود: ما در فراق تو اندوهناکیم، چشم گریان است و قلب سوزان و آنچه خشم خدا را موجب شود بر زبان نرانیم و اگر نبود که مرگ حق است و وعده‌ایست صادق و راهی است که همه باید بروند، اندوه ما بر تو صد چندان از این بود» (السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۴۸)

*- همچنین در مستندات تاریخی تصریح شده که ایشان بر سر قبر مادرشان [حضرت آمنه (علیها السلام)] گریه می‌کردند و دیگران را نیز می‌گریاندند.

*- رسول اکرم (صلوات الله علیه و آله) پس از پایان نبرد احد راهی شهر مدینه شدند، در آن هنگام زنان انصار در سوگ شهدای خویش می‌گریستند. پیامبر با شنیدن مویه عزاداران، از شهادت و غربت عمویش حمزه یاد کرد و فرمود: «وَلَكِنْ حَمْرَةَ لَا بَوَاكِي لَه - اما عمویم حمزه، گریه‌کننده‌ای ندارد». پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) در سوگ شهادت ایشان می‌گریست. پس از اندکی استراحت، صدای ناله‌ی زنان انصار را شنیدند که برای حمزه می‌گریستند. (طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۱)

*- و همچنین احادیث بسیاری وجود دارد که ایشان، امیرالمؤمنین، فاطمه‌ی زهراء و امام حسن علیهم السلام، بارها بر مصیبتی که برای سیدالشهداء (علیه السلام) پیش خواهد آمد، می‌گریستند.

دغدغه‌های اصلی دشمنان:

دقت کنیم که چنانچه ما زیرساخت‌های فکری، اهداف، برنامه‌ها و رفتارهای دشمنان اسلام، مسلمین، شیعیان، مردم این کشور و ... را رصد می‌کنیم، آنها نیز همین کار را و چه بسا بیشتر و دقیق‌تر انجام می‌دهند.

از این رو علل بقای اسلام ناب محمدی (صلوات الله علیه و آله)؛ که همان "اسلام ولایی" است را مطالعه می‌کنند - علل بیداری اسلامی را مطالعه می‌کنند - انگیزه‌ها و الگوها و عوامل خیزش‌ها و اتحادها را مطالعه می‌کنند - علل روحیه‌ی ظلم‌ستیزی و مجاهدت را مطالعه می‌کنند - علل خیزش‌ها و تقویت روحیه‌ی شهادت‌طلبی را مطالعه می‌کنند - محورهای اصلی گرایش‌های عقلی و عواطف قلبی را رصد می‌کنند ... و در مجموع، زنده ماندن یاد کربلا و عاشورا، فرهنگ و مقابله‌ی اسلام حسینی^(ع)، با اسلام یزیدی را قوی‌ترین علت و رساترین پیام و عاشقانه‌ترین اتصال می‌یابند، و سپس با انواع و اقسام نقدها، مسخره‌کردن‌ها، اهانت‌ها، ضدتبلیغ‌ها و شبهات به جنگش می‌آیند.

از این رو با عزاداری، گریه کردن ... و آن هم به صورت واحد و جهانی و در زمانی واحد، بسیار مخالفند. بزرگترین تظاهرات علیه استکبار، ظلم، کفر و اسلام یزیدی است - بزرگترین حماسه نمایش «تولا و تبرا» حول محور «حبل الله» است.

سؤال کوتاه و نشانی (لینک) پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی:

آیا حدیثی دارید که پیامبر اکرم (ص) مثلاً در عزای عمویشان حمزه، همه ساله در تاریخ معینی گریه می کردند؟

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/۶۹۰۸.html>

دعوت:

کانال رسمی تلگرام پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات

تلگرام را به آخرین نسخه به روز نمایید. برای عضویت بر روی آدرس زیر کلیک نمایید.

https://telegram.me/x_shobhe

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۲۳: در آیه ۲۰۱ از سوره احزاب «متقی هنگام مس شیطان، یادآور می‌شود»، منظور از «تذکروا» چیست؟ آیا پرهیزکار خدا را به یاد می‌آورد و یا خدا او را به یاد می‌آورد؟ (لیسانس/تهران) ۶ آبان ۱۳۹۴

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن کامل و ترجمه‌ی آیه‌ی مورد سؤال، به شرح ذیل می‌باشد:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»

(الأعراف، ۲۰۱)

ترجمه: در حقیقت، کسانی که [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بینا شوند.

موضوع

موضوع بحث در این آیه، انسان‌شناسی و رفتارشناسی انسان متقی می‌باشد؛ در مواجهه‌ی انسان با وسوسه‌ها، پلیدی‌ها و انحرافات که سبب کور شدن بصیرت انسان شده و او را از رشد، کمال و سعادت دنیوی و اخروی باز می‌دارد. از این رو اجازه دهید کلمه به کلمه و البته به صورت اجمال به شرح پردازیم تا موضوع روشن شود.

متقین:

موضوع آیه، رفتارشناسی انسان‌های متقی می‌باشد، نه همگان، چنان که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا».

حال این فصل‌بندی برای چیست؟ برای این است که شیطان بر مؤمن، متوکل و متقی هیچ تسلطی ندارد؛ اما دلیل نمی‌شود که تلاشی برای نفوذ و سپس تسلط نداشته باشد. پس آن که تحت سلطه‌ی شیطان رفته که تسلیم شده، اما آن که تحت سلطه نرفته (متقی)، عکس‌العمل نشان می‌دهد.

مس کردن:

نزدیک شدن به حدی که ارتباط و تماس برقرار شود را "مس" کردن می‌گویند، چنان که انسان تا به چیزی نزدیک نشود و فاصله‌ها و موانع را کنار نگذارد، نمی‌تواند آن را «مس» کند.

طَائِفٌ (طواف‌کننده‌ای):

طواف یعنی دور کسی یا چیزی چرخیدن. چنان که چرخیدن دور کعبه را نیز طواف می‌گویند. بدیهی است که انسان یا حیوان یا اجنه و شیاطین، وقتی به چیزی "توجه" کردند، نظرشان را گرفت و خواستند به آن نزدیک شوند تا آن را «مس» کنند و راه نفوذ را بیابند، ابتدا دورش می‌چرخند. خواه یک جسم بیرونی باشد و خواه یک حقیقت غیرمادی. مثل کسی که در یک مطلب علمی تحقیق می‌کند و پیرامون آن موضوع آن‌قدر می‌چرخد تا راه نفوذ و اشراف و سلطه‌ی علمی را پیدا کند. اینجا می‌فرماید که شیطان یا وسوسه‌اش به دور متقی طواف می‌کند.



الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ
أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (الرعد، ۲۸)
همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد.
آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.

"شیطان" چه شخص ابلیس لعین باشد، یا لشکریانش از گروه جنیان و چه انسان‌های شیطان، دشمن انسان هستند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اخْلُوعُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَبِعُوا خَطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (البقره، ۲۰۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی در تسلیم و طاعت (خدا) درآید و پیروی از گام‌های شیطان نکنید، که او برای شما دشمنی آشکار است.

اما، هیچ یک از شایطین انس و جن، بر انسان مؤمن کمترین سلطه‌ای ندارند، مگر بر کسی که خودش سلطه و ولایت شیطان را بپذیرد. در واقع "شیطان" تحت سلطنت خود را بر گرده بی‌بصیرتی و جهل انسان می‌نشانند.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (التحل، ۹۹)

چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند، و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، هیچ تسلطی نیست.

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (التحل، ۱۰۰)

تسلط او فقط بر کسانی است که (خودشان) او را به سرپرستی برمی‌گیرند، و بر کسانی که آنها به او [خدا] با پذیرش ولایت غیر خدا [شک می‌ورزند].

www.x-shobhe.com

امریکا، مصداق عینی، ملموس

و مشهود آیه فوق

امریکا هم «شیطان بزرگ» است، و هم «هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»، اما مادامی که مردم و مسئولان یک نظام، مؤمن و متقی باشند، به خدا ایمان و توکل داشته باشند و بصیرت داشته باشند.

کوچکتر از شیطان بزرگ نیز

هر غلطی که بخواهد، می‌تواند بکند. اما اگر مردم و مسئولان یک نظام و یک جامعه، خدا را فراموش کردند، معاد را از یاد بردند - به جای توکل به خدا، به امریکا توکل کردند - به جای امید و باور به وعده‌های الهی، به وعده‌های پوچ شیطان امید بستند - به جای خوف و نگرانی از وعده‌های خدا به عذاب دنیا و آخرت، از تهدیدهای شیطان ترسیدند - به جای تلاش در جلب رضایت خدا، به دنبال جلب رضایت شیطان و طاغوت رفتند - به جای ولایت خدا، زیر بار ولایت «دوستی و سرپرستی» شیطان رفتند و ... نه تنها شیطان بزرگ، بلکه شیاطین کوچکتر و ایادی نیز هر غلطی که دلشان بخواهد، می‌توانند بکنند. به راحتی نفوذ کرده و سلطه می‌یابند.

آیا این حقیقت را مکرر تجربه نکرده‌ایم؟

اما مؤمن و متقی، به محض آن که احساس کرد شیطان به دورش پرسه می‌زند، طواف می‌کند و می‌چرخد تا راه نفوذ و سلطه را بیابد، خدا را یاد می‌کند که معبود، رب و یاری دهنده‌ی اوست. معاد و میقات با محبوب را یاد می‌کند که بازگشتش به سوی اوست.

این یاد، هم از بصیرت است و هم بصیرت مضاعف می‌بخشد

www.x-shobhe.com

مِنَ الشَّيْطَانِ (از شیطان):

بدیهی است که تمامی شیاطین یک جا به انسان حمله نمی‌کنند، بلکه هر کسی شیطانی دارد؛ اما اینجا نفرمود «مِنَ الشَّيْطَانِ» که فرض شود منظور «یکی از شیطان‌ها» و احدی از آنان است، بلکه فرمود: «مِنَ الشَّيْطَانِ»، یعنی چیزی که از ناحیه‌ی شیطان است، امری که شیطانی است.

موضوع‌گیری و انفعال متقین:

خب، تا اینجا مشخص شد که شیطان برای آن که نفوذ کند و یا وسوسه‌ی مورد نظرش را به قلب انسان نفوذ دهد تا بتواند بر آن سلطه یابد، به دور متقی، که قلبش و وجودش تحت سلطه‌ی او نیست، می‌چرخد تا ببیند از چه راهی می‌تواند وارد شود.

بدیهی است که انسان متقی نیز خودش غافل از این تلاش شیطانی نمی‌باشد و به خوبی آن را حس و درک می‌نماید. خب، چه می‌کند؟ آیا سریع تسلیم می‌گردد، آیا بی‌کار و بدون انفعال می‌نشیند تا شیطان یا وسوسه‌اش راه نفوذ را بیابد؟ یا آن که انفعال نشان داده و مقابله می‌کند؟ خب معلوم است که او خود را بنده‌ی حق و تحت ولایت و حکومت الله جلّ جلاله می‌داند و در مقابل تلاش و طواف شیطان برای نفوذ و سلطه، انفعال نشان می‌دهد.

چگونگی انفعال متقین:

تمامی تلاش‌های شیطان، برای غافل کردن انسان از یاد خداست. شیطان کاری ندارد که متقی مشغول اقامه‌ی نماز است، یا خواب و خوراک، یا تفریح، یا کار؛ بلکه با فکر و توجه او کار دارد، می‌خواهد او را در هر حال و کاری، از یاد خدا غافل کند و توجه‌اش را به غیر خدا جلب نماید، تا بین او و رشد، سعادت، کمال و قرب الهی فاصله بیاندازد و با دست و پای خودش به هلاکتش بکشانند.

ذکر:

ذکر یعنی "یاد" و به یاد آوردن. متقی به محض احساس نزدیک شدن و تلاش و طواف شیطان برای نفوذ و سلطه سریعاً به یاد خدا می‌افتد. و به یاد می‌آورد که قضیه چیست؟ به یاد می‌آورد که خدا «ولی» و شیطان «عدو» اوست.

به یاد می‌آورد، چرا که تاکتیک و سلاح مبارزه و مقاومت، باید متناسب با تاکتیک و سلاح دشمن باشد. شیطان می‌خواهد متقی را از یاد خدا غافل کند و با سلاح وسوسه به میدان می‌آید. متقی نیز سریع به یاد خدا می‌افتد و با سلاح "تفکر" به جنگ وسوسه‌ی شیطان می‌رود.

ذکر متقابل:

خداوند متعال فرمود: «فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ - پس مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم» (البقره، ۱۵۲)

ممکن است انسان چیزی یا کسی را یاد کند که او متقابلاً یادکننده را یاد نکند یا اصلاً جامد یا خاطره باشد. اما خدا این طور نیست و این طور عمل نمی‌کند.

بدیهی است که به خدا فراموشی راه ندارد، حتی بنده‌ی کافر، مشرک و معاندش نیز در محضر اوست و تحت مالکیت و ربوبیت او قرار دارد. بلکه وقتی می‌فرماید: «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم»، یعنی با من باش، تا من هم با تو باشم - "توجه" ات به من باشد، تا به تو به نظر لطف، کرم، عنایت و رحمت توجه کنم - دین مرا یاری ده، تا تو را نصرت بخشم و ثابت قدم کنم - اتصال را قطع نکن، تا حبل ولایت را از تو نگیرم و به خودت واگذارم ننمایم.

روش فراموشی خدا:

بی‌تردید نقطه‌ی مقابل «مرا یاد کن تا تو را یاد کنم» این است که اگر مرا فراموش کنی، من نیز تو را فراموش می‌کنم. اما خدا چگونه و به چه طریق این کار را انجام می‌دهد.

گفتیم که خدا مغز و حافظه‌ای مثل انسان ندارد که چیزهایی را در سلول‌های آن حفظ کند و چیزهایی را فراموش کند یا به خاطر نیاورد، او خالق و رب‌العالمین است و همه چیز، همه کس و تمام کارها و اسرار و نهان‌ها در محضر اوست.

بلکه وقتی انسان خدا را فراموش کرد، خدا هم کاری می‌کند که انسان خودش را فراموش کند. یادش رود که مخلوق است و خالق دارد - عبد است و معبودی دارد - مربوب است و ربی دارد - مرحوم است و رحمان و رحیمی دارد - فقیر است و غنی‌ای دارد، راهی است و مقصد و معادی دارد و ...

وقتی انسان این حقایق را فراموش کرد، دیگر خودش را انسان نمی‌بیند. گاه حیوان می‌بیند و به جز حیوانیت اندیشه‌ای ندارد - گاه ابزار تولید می‌بیند که به جز "کار فیزیکی" اندیشه‌ای ندارد - گاه خود را عبد ذلیلی برای صاحبان قدرت و فراعنه می‌بیند و هیچ سعادت‌ی برای خود، جز در گرو خدمت به آنها نمی‌بیند - گاه خود و همه چیز را بیهوده و عبث می‌بیند ... و در هر حال، از پوسته و غالب انسانیت خود بیرون آمده و فاسق می‌شود. لذا فرمود:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر، ۱۹)

ترجمه: و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد آنان همان نافرمانانند (فاسقان و خارج‌شدگان از قالب انسانیت هستند).

بصیرت:

بصیرت، ژرف‌نگری و عمق‌بینی است. در ظواهر چیز زیادی معلوم نیست. انسان ظالم و عادل، عاقل و جاهل، و حتی متقی یا حیوان صفت، هر دو یک شکل دارند، و چه بسا ظاهر انسان حیوان صفت، بسیار نیکوتر و به قول معروف با کلاس‌تر هم باشد، تا حدی که انسان وقتی ظاهر آنها را می‌نگرد، گمان می‌کند که لابد اهل تعقل، تفکر، فهم، شعور و منطق هستند، اما چنین نیست، بلکه از قالب انسانی خارج شده و حیوان صفتند:

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (الفرقان، ۴۴)

ترجمه: آیا می‌پنداری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ (نه) آنها جز همانند چارپایان نیستند بلکه گمراه‌ترند.

پس خداشناسی، معادشناسی، خودشناسی، دوست‌شناسی، دشمن‌شناسی، هدف‌شناسی، روش‌شناسی و ... همه مستلزم ژرف‌نگری و "بصیرت" است و این بصیرت حاصل نمی‌گردد، مگر آن که انسان، خدایی ببیند و خدایی نمی‌بیند، مگر آن که متقی شود، خدا و معادش را یاد کند و راه نفوذ شیطان را ببندد.

از این رو در آخر آیه فرمود: اینها پس از آن که طواف شیطان را برای نفوذ دیدند، سریعاً خدا را یاد می‌کنند و بالتبع خدا هم آنان را یاد می‌کند، پس بصیر می‌شوند «فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ».

صدق الله العلی العظیم.

سوال ۲۴: می‌گویند در نامه ۷۷ نهج البلاغه در مورد مواجهه با خوارج فرموده: با آنها به قرآن مناظره مکن، زیرا قرآن دو پهلو است. تو چیزی می‌گویی و آنها چیزی در جوابت می‌گویند، بلکه با آنها به سنت (پیامبر) مناظره کن که راه گریز نیابند. نتیجه گرفته که آیات متناقض هستند و هماهنگی ندارند...؟

(دبیرستان/مشهد) (۱۳ آبان ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی بیان ایشان به ابن عباس (همان گونه که در سؤال آورده بودید)، به شرح ذیل است:

«لَا تَخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ، تَقُولُ وَ يَقُولُونَ، وَلَكِنْ حَاجِجُهُمْ بِالسُّنَّةِ، فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا.» (نهج البلاغه، ۷۷)

«با آنان با قرآن به "مناظره‌ی خصمانه" برنخیز، چرا که قرآن وجوه گوناگونی را حمل می‌کند، تو چیزی از قرآن می‌گویی، آنان چیز دیگر، ولی با سنت (پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)) با آنان احتجاج کن، که در برابر آن جز پذیرش گریزی ندارند.»

الف - ترجمه‌ی نادرست یا دست کم نارسا (که گاه چاره‌ای از آن نیست)، همیشه یکی از مشکلات اهل تحقیق و یکی از حربه‌های ضدتبلیغ بوده و هست. معمولاً از خودشان یک معنی می‌تراشند، سپس به همان معنی خودساخته می‌تازند و به تناسب اهداف و میل خود نیز نتیجه‌گیری می‌کنند.

به عنوان مثال همین کلمه‌ی «مخاصمه» را که از خصم و دشمنی است، به مناظره و بحث ترجمه کرده‌اند و همین جمله‌ی «فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ» را معنی کرده‌اند که قرآن دو پهلو است و نتیجه گرفتند که پس آیات متناقض هستند؟!

حال کجای «ذُو وُجُوهِ» معنای دو پهلوئی و تناقض می‌دهد؟ کلمات «حمل = حمل‌کننده» - «ذُو = برخوردار» و «وجه و جمع آن وجوه = رو، رویکرد، جنبه، جهت ...» همه کلماتی است که در فارسی نیز مصطلح شده و همه معنای آنها را به خوبی درک می‌کنند. کجای «به درستی که قرآن وجوه گوناگون را حمل می‌کند»، به معنای دو پهلوئی و تضاد و تناقض می‌باشد.

بله، قرآن کریم تک بُعدی نیست، چون انسان تک بُعدی نیست. لذا هر موضوع و مطلبی می‌تواند پهلوهای متفاوتی داشته باشد و از زوایای گوناگونی مورد بحث قرار گیرد. اما نمی‌شود در پهلوئی کناره گرفت و از زاویه‌ای نگاه کرد و آن را به پهلو و زاویه‌ای دیگری حمل کرد. این همان روش خوارج است. چه در گذشته و چه در حال.

ب - بدیهی است که وقتی کلام (هر کلامی)، کامل و جامع و در عین حال موجز باشد، هم خودش معنای متفاوتی را حمل می‌کند و هم دشمن می‌تواند معنای متفاوتی که مقصود را منحرف کند به آن نسبت دهد، و این ویژگی اختصاصی به قرآن کریم ندارد. چنان که شاهدیم انواع و اقسام معنای را به کلمه‌ای چون "آزادی - دموکراسی" حمل می‌کنند و سپس از خودشان برایش مصداق می‌تراشند، هر چه را خوششان آمد، می‌گویند: این یعنی دموکراسی و آزادی و هر چه را خوششان نیامد، می‌گویند: این مغایر با دموکراسی یا ضد آن است!

خداوند متعال، نه قرآن کریم را به تنهایی نازل کرده است و نه آیات را به دیگران نازل کرده است، بلکه رسول فرستاده و آیات را به او نازل کرده و او را ابلاغ کننده، تلاوت کننده، تعلیم دهنده و اسوه قرار داده است. لذا اطاعت از او را واجب کرده است.

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ تَلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَوَرَّكِبِهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَافِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (آل عمران، ۱۶۴)

به یقین خداوند بر مؤمنان منت نهاد آن گاه که در میان آنها فرستاده‌ای از خودشان (نه از فرشته و نه از جن) برانگیخت که آیات او را بر آنها می‌خواند و پاکشان می‌گرداند و کتاب (آسمانی) و احکام شریعت و معارف عقلی به آنها می‌آموزد، و حقیقت این است که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند

آری، خداوند متعال، کتاب را برای هدایت انسان نازل نمود، اما فرمود که اطاعت از رسول من است.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (النساء، ۸۰)

هر کس از پیامبر فرمان ببرد، در حقیقت، خدا را فرمان برده و هر کس رویگردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم.

خداوند حکیم، نه ابتدا کتاب فرستاد و نه کتاب را به تنهایی نازل نمود، بلکه رسول را فرستاد، سپس به همراه او کتاب و میزان را نازل کرد.

از این رو فرمود: از این سه، من می‌روم، اما دو وزنه گرانتر زده شما باقی می‌گذارم که یکی کتاب است و دیگری عزت من، که از هم جدا نمی‌شوند، تا آن که دوباره در قیامت، نزد من جمع شوند.

پس هر کس بگوید: «فقط کتاب»، خلاف نص صریح کتاب و سنت ادعا کرده است.

آیه، مجموعه‌ای از کلمات است که با توجه به معنا و مفهوم، برای رساندن پیامی بیان شده است، اما غالباً یک کلمه، معنای متفاوتی دارد، لذا ممکن است هر کسی معنای مورد نظر خودش را لحاظ کند.

اما وقتی کار به عمل و استناد به (سیره و سنت)، رسید، وجه آن کامل روشن می‌شود و دیگر نمی‌توان وجوه دیگری بر آن حمل نمود. لذا فرمود نه تنها اطاعت کنید، بلکه هر گاه در امری اختلاف کردید، به ایشان ارجاع دهید

اگر چه قصدشان همان خصومت است، اما خیلی خوب است که این همه سعی و تلاش می‌کنند تا نقص، ایراد و تناقضی در قرآن و حدیث بیابند و چون نمی‌یابند، از خودشان ترجمه غلط کرده و سپس به ترجمه خود حمله می‌کنند. این خود سبب مضاعفی است تا مسلمانان و مؤمنین، با پیگیری‌های خود، بیشتر با قرآن، نهج البلاغه و حدیث و مضامین عالی آن آشنا گردیده و در ایمانشان محکم‌تر شوند.

ج - اما قرآن کریم یک کلام حاوی الفاظ و معانی روی هوا نیست که بتوانند هر طور خواستند آن را بچرخانند، بلکه کلام الله است، روشن کننده است، فصل دارد تا خلط مبحث نشود، و از همه مهم تر آن که دریافت کننده و ابلاغ کننده دارد، معلم و اسوه دارد که به او نبی و رسول می گویند. از این رو در آیات متفاوتی تصریح نمود که کتاب را با رسول فرستاده، علم قرآن را از او بگیرید، از او اطاعت کنید، از او تبعیت کنید، به او تاسی کنید، او اسوهی حسنه‌ی شماست.

د - قرآن می فرماید: ملاک و محک، اوست، نه جملات. اول رسول می آید و سپس به او آیات نازل می گردد. و اتفاقاً این پاسخ محکم به همان هایی است که گفته و می گویند: «حَسْبُنَا اللَّهُ كِتَابُ اللَّهِ = کتاب خدا برای ما کافی است»، به همین نوشته بسنده می کنیم و هیچ نیازی به نبی، رسول، امام، معلم، اسوه و ... نداریم.

موسی (علیه السلام) می آید، با «بینه و کتاب» (جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ)، همه‌ی انبیا می آیند، با «بینه» «قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ - بگو، همانا قبل از من نیز رسولانی به سوی شما آمدند، با بیّنات. (الاعمران، ۱۸۳)».

خداوند متعال می فرماید که رسولانش را بینه و کتاب فرستاد، تا معلوم شود که کدامین شما به نصرت او می روید و کدامین او را کنار می گذارید، یا روی برمی تائید، یا مقابله می کنید و ...؟ یعنی اصل و ریشه رسول است، سپس کتاب و بینه. کتاب، معجزه و بینه به او داده شده است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار فرستادیم و با آنها کتاب و میزان [حق و باطل] نازل نمودیم تا مردم به عدل و انصاف برخیزند، و آهن را که در آن نیرویی شدید و منافی برای مردم است پدید آوردیم، و تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می دهد.

نتیجه: پس وقتی بحث بر مبنای "سنت رسول الله (صلوات الله علیه وآله)" صورت پذیرد، هیچ راه کج فهمی، گریز و انحرافی باقی نمی ماند، به ویژه اگر بحث "جدلی" باشد. یعنی طرف مقابل، قصد فهم آیات، حکمت، تفسیر، تأویل و ... را ندارد، بلکه فقط می خواهد با "جدل" کارش را پیش ببرد.

در جمله‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) که دقت کنیم، متوجه می شویم که موضوع از بحث و حتی جدل نیز گذشته است، بلکه به دشمنی رسیده است، چرا که می فرماید: «لَا تُخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ»، یعنی آنها دشمنی دارند، منتهی اسلام و قرآن را متمسک خود کرده اند، پس تو (ابن عباس)، با قرآن با آنها مخاصمه نکن، بلکه با سنت مخاصمه کن، که راه فرار و توجیه نداشته باشند. پس بحث از "مخاصمه" است، نه بحث، مناظره، گفتمان، جدل و

چند مثال بسیار روشن که همچنان مستمسک است:

نماز - خداوند متعال در آیات متعددی، تأکید بر نماز [اقامه‌ی صلاة] نموده است. اما این «صلاة = نماز» یعنی چه و چگونه است؟

صلاة، که برای یاد خداست، توجه و وصل شدن به إله، ربّ و معبود حقیقی است، برای همین آن را به دعا و عبادت و ... نیز معنا می کنند؛ اما چگونه است؟ در هیچ کجای قرآن نیامده است که در یاد و توجه به خداوند سبحان، چگونه اقامه‌ی نماز کنیم؟ صبح دو رکعت و ظهر چهار رکعت، از کجا آمده؟ تکبیر و سوره‌ی حمد و دو رکوع و دو سجده از کجا آمده؟ پس هر کسی با استناد به قرآن کریم بدون معلم و رسولش، می تواند بگوید که من هر طوری که دلم بخواهد راز و نیاز می کنم! ندیدید یک جوّی راه افتاده بود که چرا نماز را به فارسی نخوانیم؟ یا اصلاً چرا به جای نماز، با خدا حرف نزنیم؟!

اما خداوند متعال بندگانش را در ابهام رها نکرده است. بلکه مکرر فرمود: «اطيعوا الرَّسُولَ - از رسول اطاعت کنید». پس ایشان امر کردند: نماز را این گونه که من اقامه می کنم، اقامه کنید. اینجا دیگر نه جای بحث می ماند، نه جدل و نه مخاصمه‌ای که بتوان آنها را به قرآن یا اسلام حمل کرد.

ولایت - چه بسیاری آیات مربوط به ولایت. خب گفتند و می گویند: "ولایت یعنی دوستی"، و البته بدون توجه به معنا و مفهوم دوستی حقیقی. گفتند و می گویند: خدا فرموده که الله و رسول الله (صلوات الله علیه وآله) دوست شما هستند. شما را دوست دارند! خب، نتیجه این می شود که مخاطب می گوید: «خب دوست داشته باشید، خیلی ممنون»، بعد هم نتیجه می گیرند که هر کس ما را دوست داشته باشد و به ما اظهار دوستی کند، می شود «ولی ما»!

اما پیامبر اکرم (صلوات الله علیه وآله) می فرماید که خیر، این دوستی همراه با سرپرستی و صاحب اختیاری در تمامی امور است و آنچه در کتاب آمده، این است که «التَّيْبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ - همانا نبی به مؤمنین از خودشان نزدیکتر است»؛ یعنی هر چقدر انسان نسبت به خودش نزدیک، دوست و صاحب اختیار است، نبی از آن هم نزدیکتر، دوست تر و صاحب اختیارتر است. از این رو اطاعت خدا نیز در اطاعت نبی و رسول خدا تعریف شده و مصداق می یابد.

صاحبان ولایت (ولی):

آیه نازل شد که از خدا و رسول و اولی الامر تان اطاعت کنید؛ اما گفته بودند که ولایت یعنی دوستی و حالا دچار مشکل شدند، چون دوستی که اطاعت را ایجاد نمی کند، پس اینجا گفتند: منظور از ولایت، همان صاحب اختیاری است، اما افزودند: هر کس به قدرت و خلافت و حکومت رسید، می شود «اولی الامر»، ولو یزید یا ابابا باشد، و قرآن فرموده که ما از آنها اطاعت کنیم! حال اگر تأسی به پیامبر اکرم (صلوات الله علیه وآله) در معنا، مفهوم و مصداق «اولی الامر» نباشد، اگر استناد به غدیر نباشد، چگونه می توان بحث را پیش برد، آن هم در مخاصمه ای از نوع خوارجی.

وجه متفاوت:

قرآن کامل و اسلام جامع و انسان دارای شئون متفاوت روحی و جسمی، فردی و اجتماعی و ... می باشد. پس هر گاه در بحث، جدل و به ویژه اگر طرف مقابل خصمی باشد که ادعای اسلام و قرآن دارد، هر آیه ای که بخوانید، آیه دیگری برای شما می خواند. و ایشان همین را فرمودند.

جنگ و صلح:

به عنوان مثال اگر برای آنها آیه بخوانید که باید در مقابل دشمن ایستادگی کرد و بر آنها سخت گرفت: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَيَسَّرَ الْمَصِيرُ - ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر، و جایگاهشان دوزخ است، و چه بد سرانجامی است. (التوبة، ۷۳)»، آنها برای توجیه مواضع خود آیه می خوانند که به حضرت موسی (علیه السلام) فرمود که ابتدا با فرعون با «قول لین - سخن نرم»، برخورد نماید. آیا همین امروز توجیه این گونه رفتارها و چنین سخنان و استناداتی را شاهد نیستیم؟

پس قرآن کریم قابلیت حمل وجوه مختلف را دارد، لذا امیرالمؤمنین (علیه السلام) به ابن عباس فرمودند که هنگام بحث، آن هم بحثی که نه موعظه است و نه جدل، بلکه فقط مخاصمه است و خصم نیز ادعای مسلمانی و تأسی به قرآن کریم دارد، مستند به سنت رسول خدا (صلوات الله علیه وآله) مخاصمه کن که دیگر راه توجیه و فراری باقی نماند.

پس نه قرآن کریم، با حذف نبوت و ولایت قابل فهم و تأسی است - و نه خداوند متعال راه دیگری جز اطاعت از ولی امر قرار داده است - و نه آیات قرآن کریم چند پهلو و متناقض است.

سوال ۲۵: در خصوص حدیث پیامبر اعظم (ص) می‌فرمایند: «العقل في أمر الدنيا مضرّة و العقل في أمر الدّين مسرّة - عقل در کار دنیا مایه ضرر است و در کار دین مایه سرور» توضیح دهید. (۲۷ آبان ۱۳۹۴)



دنیا کشتزار آخرت است

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام:
أَبْلَغَ نَاصِحٍ لَكَ الدُّنْيَا لَوْ اتَّصَحْتَ ؛ بِمَا قُرَيْكَ مِنْ تَغَايِيرِ الْحَالَاتِ ، وَتَوَدُّدِكَ بِهٍ مِنَ الْبَيْنِ وَالْمُنَاتِ .
بهترین پندآموز برای تو دنیاست، اگر از دگرگونی حالات که به تو نشان می‌دهد و از جدایی و پراکندگی‌ای که به تو اعلام می‌کند، پند گیری.
غرر الحکم : ج ۳۳۶۲

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام:
... وَ قَانَ عَمَلُهُ فَاهْتَبُوا هَيْلَهَا وَ اغْمُوا لِلجَنَّةِ عَمَلَهَا فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَخْلُقْ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَعَازِلًا لِيَتَرَدُّوا مِنْهَا الْأَعْمَالُ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ فَكُونُوا مِنْهَا عَلَى أَوْفَاقٍ وَ قُرْبُوا الظُّهُورَ لِلزَّيَالِ . (خطبه ۱۳۲)
پس بهره‌های تقوا را غنیمت دانید، و کاری که شما را شایسته ورود به بهشت می‌کند انجام دهید، زیرا دنیا برای اقامت دائم شما آفریده نشده، بلکه گذرگاهی ساخته شده تا از آن برای خانه ابدی زاد و توشه‌ای فراهم آورید. پس برای کوچ از دنیا عجله کنید، و مرکب‌ها را برای جدایی از آن آماده سازید

امور دنیای بدون دین، یعنی امور جسد، منهای روح - یعنی منهای تداوم حیات - یعنی منهای نتیجه، یعنی تعقل در امور گذرا، پس ضرر آور است.

تعقل در امر دین، یعنی درست شناخت دنیا و آخرت، درست شناختن زندگی؛ یعنی حیات، تداوم و پویایی؛ یعنی هدف‌گذاری، برنامه‌ریزی و عملکرد درست و صحیح، برای رسیدن به نتایج مطلوب در دنیا و نتایج مطلوب‌تر و پایدار در آخرت.

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله:
قَوْمٌ الْمَرْءُ عَقْلُهُ ، وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ
جامه‌ایه (ستواری) آدمی، خرد اوست و کسی که خرد ندارد دین ندارد. (روضه الواعظین : ۹)

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام:
العقل رُفِيَّ إِلَى عَلِيِّينَ . (غرر الحکم : ۱۳۳۵)
خرد، به سوی علیین (مراتب عالی وجود) بالا می‌رود.

حضرت امام صادق علیه السلام:
لَا غِنَى أَحْضَبُ مِنَ الْعَقْلِ ، وَ لَا فَقْرٌ أَحْطُ مِنَ الْخُمُقِ
هیچ ثروتی پر برکت‌تر از خردمندی و هیچ فقری پست‌تر از بی‌خردی (حمافت) نیست.
(الکافی : ۳۴/۲۹/۱)

آیا محدود کردن استفاده از این سرمایه‌ی گرانقدر و عظیم، به امور دنیا (زندگی مادی، حیوانی، فیزیکی)، بدون آن که مطابق دین و در راستای آخرت باشد، عین بی‌خردی و ضرر نمی‌باشد؟

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام:
أَفْضَلُ حَظِّ الرَّجُلِ عَقْلُهُ ، إِنْ دَلَّ أَعْرَهُ ، وَ إِنْ سَقَطَ رَفَعَهُ ، وَ إِنْ ضَلَّ أَرْشَدَهُ ، وَ إِنْ تَكَلَّمَ سَدَّدَهُ .
بهترین بهره‌مندی مرد، خرد اوست؛ اگر به ذلت افتد خردش او را به عزت رساند، اگر زمین خورد بلندش کند، اگر گمراه شود راهنمایش کند و اگر سخن بگوید سخنش را استوار گرداند.
(غرر الحکم : ۳۳۵۴)

www.x-shobhe.com

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

محور بحث در این حدیث «عقل» در ارتباط با زندگی در دنیا است، لذا باید توجه کرد که "عقل" چیست؟ «چه ابعادی دارد»، «چه کارهایی انجام می‌دهد»، «چگونه بر مسئله یا قضیه‌ای توجه می‌یابد»، «چگونه رشد می‌کند»، «چگونه محجوب و تعطیل می‌شود» و ...؟

البته قصد و توان ما، پرداختن به تمامی این موضوعات و پاسخ آنها نمی‌باشد، اما اندک اشاره‌ای لازم است تا ذهن بتواند با اجتناب از خلط مبحث و کلی‌نگری، بیشتر در موضوع کار کند.

الف - قوه‌ی عاقله در انسان، قوه‌ی شناخت و قوه‌ی تدبیر است. البته نه این که دو "عقل" جداگانه و مستقل داشته باشد، بلکه عقل، کارهای جداگانه دارد. از این رو، تقسیماتی چون عقل حِکْمی، عقل ریاضی، عقل معاش و ... برای کاربرد آن قائل شده‌اند.

ب - اما به طور کلی کارکرد عقل را به دو قسمت تقسیم می‌کنند که عبارتند از: "عقل نظری" که با افکار و اندیشه‌های نظری برای شناخت هر مقوله‌ای کار دارد، و "عقل" عملی که تدبیر، هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی برای رسیدن به مقصود می‌کند.

ج - "عقل نظری" مبنای فلسفه‌ی الهی، ریاضی و علوم طبیعی می‌باشد. کار عقل در این علوم، «قضاوت بر مبنای شناخت» می‌باشد. اگر درست شناخت، درست قضاوت می‌کند و اگر درست نشناخت، درست قضاوت نمی‌کند. حال خواه قضاوتش در این باره باشد که زمین مسطح است یا دایره (بیضی)، یا در مورد یک پرونده حقوقی قضاوت کند، یا این که مبدأ و معاد هست یا خیر؟

"عقل عملی"، تدبیر برای اقدام، جهت رسیدن به هدف مطلوب می‌باشد. چه باید بکنیم؟ چگونه باید اجرا نماییم؟ چه راه‌کارها یا ابزار را در اختیار بگیریم ...؟ همه کار عقل عملی می‌باشد.

چگونگی نگاه و شناخت دنیا:

چگونگی نگاه به دنیا و شناخت از آن، کار "عقل نظری" می‌باشد که منظور در کلیت آن، شناخت طبقات زمین، یا تعداد سیارات و ... نمی‌باشد. بلکه "شناخت حقایق" است. دنیا پدیده است و پدیدآورنده دارد یا ندارد؟ معلول بی‌علت است یا علت غایی دارد؟ اول و آخرش چیست و کدام است؟ دنیا (زندگی و تعلقات به مظاهر دنیوی)، هدف و مقصد است یا گذر؟ قابل اعتماد و دل‌بستگی هست یا خیر و ...؟

آموزه‌های اسلامی:

در آموزه‌های اسلامی (قرآن، حدیث، حکمت، فلسفه و اخلاق مبتنی بر آن)، نگاه از هر منظری تعریف شده است و نگاه درست از نگاه غلط تمیز داده شده

است، تا شناخت نظری انسان صحیح و کامل گردد.

به عنوان مثال:

آمده است که هر چه در دنیاست آیه و نشانه است، پس شما با عقل و علم نشانه‌شناسی کنید تا جهت نشانه و مقصد نهایی را بشناسید.

دنیا مزرعه‌ی آخرت است، هر چه اینجا کشت کنید، آنجا درو خواهید کرد.

دنیا جای خدانشناسی، معادشناسی، خودشناسی، راه و راهبر شناسی است.

دنیا جای اطاعت و عبادت، برای رسیدن به رشد، کمال و سعادت است.

هر کس "معاش" نداشته باشد، معاد نیز ندارد - یعنی هر که زندگی دنیوی درستی نداشته باشد، زندگی اخروی مطلوبی نیز نخواهد داشت و ...

از سوی دیگر می‌فرماید:

دنیا فانی است - دنیا محل گذر است - دنیا ارزش دل‌بستگی ندارد - دنیا تنها جایی است که در آن معصیت خدا می‌شود - دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است - خدای را فرشته‌ای است که هر روز ندا می‌کند: «ای فرزندان آدم، جمع کنید برای از دست دادن، بسازید برای خراب شدن و بزیاید برای مردن. (نهج‌البلاغه)» و ...

حال به حدیث توجه کنیم:

العقل في أمر الدنيا مضرّة - عقل در امر دنیا، مضرت است.

آن که در "عقل نظری"، دنیا را همه چیز و اول و آخر می‌داند، در عقل عملی نیز به جز معاش در دنیا نمی‌اندیشد، یعنی زندگی بی‌هدف و بی‌نتیجه.

از این رو حتی اگر فیلسوف هم باشد، به این نتیجه می‌رسد که زندگی تعریف و غایتی جز «لذت» ندارد و حتی قدرت و ثروت را برای «لذت» می‌خواهد.

"عقل عملی" در این نوع نگاه و شناخت دنیا نیز فقط به دنبال راه‌کار و ابزاری است که بتواند او را به لذت دنیایی برساند؛ پس طبیعی است که بگویند: «نه تنها دین و آخرتی در کار نیست، بلکه حتی ارزش و ضدارزش نیز نداریم، هر چیزی که به هر کسی لذت بدهد، همان ارزش است» و بدیهی است که برای دستیابی به این لذت، به هیچ قانون و چارچوبی محدود نباشد. لذا نتیجه‌اش به غیر از فساد و ظلم شخصی، فساد و فحشا و ظلم عمومی چیز دیگری نمی‌شود؛ واقعیتی که در جنگ‌ها و تحریم‌ها برای استیلای نظام سلطه، بیشتر ظهور و بروز و مصداق پیدا می‌کند.

این عقل نظری در دنیا بسیار محدود، ناقص و فانی و مضر است، چون انطباقی با حقایق عالم هستی ندارد.

بالتبع عقل عملی در دنیا، نیز نه تنها محدود می‌شود، بلکه محدودیتش به زمان حال نیز می‌رسد، و در هیچ امری، بصیرت و عاقبت‌اندیشی نخواهد داشت.

امور دنیا، منهای آخرت چیست و چه تفاوتی با امور حیوانات دارد؟ پس محدود کردن عقل نظری و عملی به امور دنیا، سبب ضرر می‌گردد.

العقل في أمر الدين مسرّة - عقل در امر دین، مسرت‌بخش است:

دین (حق) چیست؟ مجموعه‌ای متشکل از جهان‌بینی و چه باید کردها و نکردهای منطبق با حقایق عالم هستی می‌باشد. یعنی دین مبین و روشن‌گر و کمال‌بخش «عقل نظری و عملی» می‌باشد.

تعقل در امر دین، خارج از تعقل در امر دنیا نیست، چرا که در تعقل دینی، دنیا و آخرت در طول هم هستند، نه در عرض هم و "دین" برای چگونه زیستن در دنیا است که چگونه زیستن در آخرت را ترسیم و معین می‌نماید.

تعقل در امر دین یعنی عقل نظری و عملی انسان، برای معاش دنیای دنی فانی نیز در راستای رسیدن به هدف غایی و باقی باشد، حتی در لذت.

در تعقل دینی، زندگی محدود و فانی به دنیا نیست که این نگاه، نتیجه‌ای جز "سیاه‌بینی، ناامیدی و افسردگی ندارد"، بلکه تعقل در امر دین، تعقل در امر حیات و امتداد جاودانه‌ی آن است. تعقل در معادشناسی و چگونگی جهت گرفتن است. تعقل در تنظیم امور دنیوی، برای رسیدن به نتایج مطلوب و پایدار است. تعقل در امر دین، یعنی تعقل در امر "حیات انسان".

پس معنادار است، روح دارد، فانی نیست، جهت تکاملی در رشد دارد و نتایجی بسیار امیدبخش، نشاط‌آور و مسرت‌زا دارد. سبب رضایت عابد و معبود می‌گردد و انسان را به هدف غایی از خلقتش و کمال مطلوب می‌رساند.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۲۶: مردان از زنان برترند (۲۲۸ بقره) - چرا قرآن این را گفته؟ مگر مرد و زن نزد خدا برابر نیستند؟ (۶ آذر ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیا از این آیه برمی آید که مرد و زن نزد خدا برابر نیستند؟ یا برمی آید که حقوقشان در مقابل یکدیگر عین هم نیست؟

متن و ترجمه‌ی آیه به شرح ذیل می‌باشد:

«وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمَنَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِيهِمْ أَرْحَامَهُنَّ إِنْ كُنَّ يَوْمَئِذٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبَعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِمْ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (البقره، ۲۲۸)

ترجمه: زنان طلاق گرفته، تا سه پاکی منتظر بمانند و اگر به خدا و روز جزا ایمان دارند روا نیست چیزی را که خدا در رحم‌هایشان خلق کرده، نهان دارند، و اما شوهرانشان اگر سر اصلاح دارند در رجوع به ایشان در عده‌ی طلاق سزاوارترند زنان را نیز مانند وظائفشان حقوق شایسته است و مردان را بر آنان مرتبتی و برتری هست و خدا عزیز و حکیم است.

نکته:

هیچ گاه نباید آیه را تجزیه نموده و یک یا چند کلمه‌ی آن را بدون توجه به صدر و ساق و ریشه مورد بحث قرار داد، با هر متنی این کار صورت پذیرد، ناقص می‌شود و مفهوم درک نمی‌گردد.

آیه‌ی فوق در مورد برخی از احکام زنان مطلقه می‌باشد، نه انسان، جنسیت و برتری هر کدام بر دیگری. (به اختصار اشاره خواهد شد). نفرمود مردان نزد خدا درجه‌ای دارند.

الف - نزد پروردگار عالم هیچ دو موجودی با هم برابر نیستند، چرا که خودش بر اساس علم، حکمت و مشیتش و متناسب با جایگاه و نقش هر کدام در کارگاه آفرینش، آنها را متفاوت آفریده است. چنان چه در خاتمه‌ی آیه‌ی فوق تأکید بر حکمت خداوند متعال نموده است.

ب - براساس همین علم، حکمت و مشیت در ایجاد تناسب‌ها، به عده‌ای نسبت به عده‌ی دیگری فضیلت یا درجه‌ای داده است تا بتواند نقش خود را در کارگاه و نظامی هستی ایفا نماید و توان انجام تکالیف محوله را داشته باشد، تا با قرار گرفتن در جایگاه خود و انجام آنچه بر عهده دارد، رشد کند.

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْخَلَائِفَ الْأَرْضَ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ» (الأنعام، ۱۶۵)

ترجمه: و اوست کسی که شما را در زمین جانشین [یکدیگر] قرار داد، و بعضی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. آری، پروردگار تو زودکیفر است، و [هم] او بس آمرزنده‌ی مهربان است.

ج - پس این "فضیلت‌ها و درجات"، به معنای برتری مقامی نزد خداوند متعال نمی‌باشد، بلکه توان‌ها و امکانات گوناگون در حیات زمینی، برای نقش‌آفرینی و

فِيهَا الْمُرْجَاتُ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَالِي مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (عنقر، ۱۵)
بالرئیده درجات، خداوند عرش، به هر کس از بندگانش که خواهد آن روح [فرشته] را، به فرمان خویش می‌فرستد، تا [مردم] را از روز ملاقات [با خدا] بترساند.

درجات، نزد خداوند سبحان

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ ذُرِّيَّتِهِمْ مُّؤْمِنُونَ. (اعم از زن و مرد) همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد، و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید، و بر پروردگار خود توکل می‌کنند.
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
همانها که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم (از مادی و معنوی) انفاق می‌کنند.
أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ
آنان هستند که حقا مؤمنند، برای آنان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهد بود. (الأنفال، ۴ تا ۲)

مؤمنین نیز نزد خدا در یک درجه نیستند

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَبِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ قَتَلٌ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَلَا وَعَدَ اللَّهُ الْمُسْتَهْزِئِينَ وَاللَّهُ الشَّجِيمِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا
مؤمنان خانه‌نشین که زبان دیده نیستند با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند یکسان نمی‌باشند. خداوند، کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند به درجه‌ای بر خانه‌نشینان مرتبت بخشیده، و همه را خدا وعده [پاداش] نیکو داده، و [لی] مجاهدان را بر خانه‌نشینان به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است.
دَرَجَاتٍ لَهُمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرَحْمَةٌ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا
پاداش بزرگی که [به عنوان درجات و آمرزش و رحمتی از جانب او] نصیب آنان می‌شود، و خدا آمرزنده مهربان است. (النساء، ۹۵ و ۹۶)

ایمان و عمل درجات را نزد خدا بالا می‌برد

أَقَمْتِ اتِّبَعِ رِضْوَانُ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخِطِ مَنْ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
پس آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده همانند کسی است که (به سوی حق) با خشم خدا بازگشته و جایگاه او جهنم است؟! و آن بد بازگشتگاهی است
هُنَّ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ
[هر یک از] ایشان را نزد خداوند درجاتی است، و خدا به آنچه می‌کنند بیناست. (ال عمران، ۱۶۲ و ۱۶۳)

در آیات قرآن کریم، درجه و درجات دنیوی و اخروی نزد پروردگار عالم، به جایگاهی و مقامی اختصاص یافته که "زاده‌ی انسان" سبب و مولد آن باشد. اگر خداوند متعال، به تناسب جایگاه، نقش و وظیفه، فضیلت یا درجه‌ای را موهبت نموده، دلیل برتری او نمی‌باشد. چنان که فرمود: به برخی از شما نسبت به یک دیگر فضیلت دادم و حتی به برخی از انبیا علیهم السلام، نسبت به یک دیگر فضیلت دادم.



وعده خدا، به مرد و زن مؤمن یکسان است چنانچه چه به مرد و زن کافر نیز یکسان است

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (التوبة، ۷۲)

خداوند به مردان و زنان با ایمان بهشت‌هایی وعده داده است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است. در آن جاودانه خواهند بود، و [نیز] سراهایی پاکیزه در بهشت‌های جاودان [به آنان وعده داده است] و خشودوی خدا بزرگتر است. این است همان کامیابی بزرگ.

انجام مسئولیت های محوله است.

*- ملاک برتری فضیلت و درجه‌ی مقامی انسان‌ها نزد خداوند متعال، همان ایمان و تقوا و عمل صالح آنهاست که در آیات گوناگون بدان تصریح نموده است، مانند:

«وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى» (طه، ۷۵)

ترجمه: و هر که با ایمان نزد او بیاید در حالی که عمل‌های شایسته کرده باشد چنین کسانی درجات والایی دارند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، ۱۳)

ترجمه: ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است.

پس در این آیه تصریح نمود که نزد خداوند، جنسیت (مرد و زن) و نیز قومیت و ملیت و هیچ چیز دیگری به غیر از تقوا، ملاک برتری نمی‌باشد.

مساوات مرد و زن در مقام انسانی نزد خدا

برابری یا برتری "مقامی" نزد خداوند سبحان، با برابری مسئولیتی و توان برای انجام آن در زمین، بسیار متفاوت می‌باشد. در دسته‌بندی‌ها، گاهی گونه‌ها شبیه به هم هستند و به لحاظی برابر می‌شوند و گاهی نه شباهت دارند و نه برابری.

به عنوان مثال، به لحاظ سنخیت، همه‌ی فرشتگان، فرشته و همه‌ی آدمیان، انسان و همه‌ی حیوانات، حیوان خلق شده‌اند. اما نه فرشتگان عین هم و در یک مقام هستند، نه آدمیان و نه حیوانات و نه ...؛ اما به لحاظ تفاوت مقام یا مسئولیت، می‌بینیم که یک جا همه‌ی فرشتگان مأمور می‌شوند تا آدم را قبله و مسجود خود نمایند و در جای دیگر فرشتگان از انسان حفاظت می‌کنند، در جای دیگر مأمور ثبت رفتار و کردار آنها هستند و در جای دیگر مأمور گرفتن جان یا حتی عذاب آنها می‌گردند. پس نمی‌شود به طور کلی حکم کرد که فرشته برتر است یا انسان؛ مگر این که موردی بررسی شود. کدام فرشته و کدام انسان؟

در مبحث "مقام انسانی" نزد خداوند (نه نزد مردم یا ...)، زن و مرد برابری و شاخص، "ایمان" یا متقابلاً کفر آنهاست. لذا شاهدیم که در قرآن کریم، صفات انسانی را برای زن و مرد با تأکید بر جنسیت بیان می‌دارد، تا همگان بدانند فرقی نیست، مثل:

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (الأحزاب، ۳۵)

ترجمه: مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت‌پیشه، و مردان و زنان راستگو، و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه‌دهنده، و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و زنان پاکدامن، و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند، خدا برای [همه‌ی] آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.

نکته:

پس معلوم شد که مقام انسانی نزد خداوند متعال به اسلام، ایمان، عبادت، صدق، صبر، خشوع، تصدیق (حق)، روزه، عفت و ذکر است، که بین زن و مرد (با تأکید به هر دو جنس) برابر است.

نقش و مسئولیت:

اما این برابری دلیل نمی‌شود تا خلقت آنها مثل هم باشد (همه مرد یا همه زن باشند)، و نقش و مسئولیت آنها در کارگاه هستی نیز عین هم باشد، بلکه مسئولیت انسانی و ایمانی دارند، مسئولیت جنسیتی دارند، مسئولیت فضیلتی دارند و ...

در جایگاه و مسئولیت ایمانی و انسانی، مرد و زن برابرند:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (التوبة، ۷)

ترجمه: و مردان و زنان باایمان دوست و یاور و سرپرست یکدیگرند، به هر کار نیک (از نظر عقل و شرع) فرمان می‌دهند و از هر کار زشت (از دیدگاه عقل و شرع) باز می‌دارند و نماز را برپا می‌کنند و زکات می‌دهند و از خدا و فرستاده‌ی او فرمان می‌برند آنهاست که خداوند به زودی مورد رحمتشان قرار می‌دهد، که همانا خداوند غالب مقتدر و با حکمت (در مرحله‌ی تکوین و تشریح و جزا) است.

اما در جایگاه نقش‌آفرینی و مسئولیت که یکسان نیستند. نه خلقت جسم آنها یکسان و شبیه یکدیگر است، نه نیازهای آنها یکسان و شبیه است، نه کارایی آنها یکسان و شبیه است و نه نقش و مسئولیت آنها یکسان و شبیه می‌باشد. بلکه مکمل یکدیگرند.

از این رو قوانین، احکام، حقوق یا بایدها و نبایدهای آنان در اجرای مسئولیت نیز الزاماً در همه‌ی موارد شبیه و یکسان نیست و نباید باشد.

فرمانده درجه‌ای دارد، گروهیان و سرباز هم درجه‌ای دارد - معلم درجه‌ای دارد، متعلم (دانش پژوه) نیز درجه‌ای دارد - والدین درجه‌ای دارند و اولاد نیز درجه‌ای دارند - فروشنده درجه‌ای دارد و مشتری نیز درجه‌ای دارد و ...، گاهی این درجات به لحاظی، بالاتر است و شاید به لحاظ دیگری پایین‌تر باشد.

به عنوان مثال: بدن و استخوان‌بندی و عضلات مرد به خاطر وظایفی که بر عهده دارد، قوی‌تر از زن است، و محول کردن کارهای سنگین به زنان - به بهانه‌ی تساوی مرد و زن - ظلم است؛ خب، این درجه، یک نوع برتری است، اما نه برتری "انسانی و مقامی نزد خدا"، بلکه برتری امکانی برای زندگی در زمین و انجام وظایف محوله و ایفای نقش بر اساس مسئولیت.

زن نیز به لحاظ جاذبه‌ی جنسی، لطافت و ...، چنان برتری دارد که مرد را اسیر و حتی دلیل هم می‌کند، به لحاظ امکان پروراندن نطفه در رحم و زایش انسان زنده نیز برتری دارد و ...، اما اینها برتری انسانی و مقام انسانی نزد خدای متعال نمی‌باشد.

*- در آیه‌ی فوق نیز بحث از طلاق و حقوق زنان در چنین شرایطی می‌باشد، که تأکید نمود: زنان، به تناسب شرایط، جایگاه و مسئولیتشان در قبال همسر، حقوقی دارند که معروف (مقبول همگان در نگاه عقلانی، نه نفسانی) می‌باشند (وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ). اما مردان در این عرصه، به همین تناسب درجاتی هم دارند. به عنوان مثال: زن پس از طلاق باید عده نگه دارد که متناسب با جسم، روح، روان و جایگاه و نقش اوست، اما مرد عده‌ی پس از طلاق ندارد، و نمی‌تواند داشته باشد، پس ضرورتی هم ندارد. خب این یک درجه است، نه برتری انسانی و مقامی نزد پروردگار عالم.

مشارکت و هم‌افزایی (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

چرا قرآن گفته مردان از زنان برترند؟ مگر نزد خدا برابر نیستند؟

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/v026.html>

سوال ۲۷: (فرمود:) هیچ آیه‌ای را منسوخ یا ترک نمی‌کنیم مگر اینکه بهتر از آن یا همانند آن را بیاوریم (۱۰۶ بقره) - آیا طبق این آیه قرآن منسوخ شده‌اند؟ (۸ آذر ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نفرمود "ترک نمی‌کنیم"، بلکه فرمود: "از یادها نمی‌بریم".

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مورد بحث به شرح ذیل می‌باشد:

«مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (البقره، ۱۰۶)

ترجمه: ما هیچ آیه‌ای را نسخ نمی‌کنیم و از یادها نمی‌بریم مگر آن که بهتر از آن و یا مثل آن را می‌آوریم، مگر هنوز ندانسته‌ای که خدا بر هر چیزی قادر است.

همان‌گونه که مشهود است، در هیچ کجای این آیه اشاره‌ای به کل قرآن کریم و منسوخ نمودن آن نشده است و به هیچ وجهی نمی‌شود چنین معنایی از آن استخراج نمود، مضافاً به این که فرموده "اگر"، آیه‌ای را منسوخ کنیم یا از یاد ببریم، حتماً بهتر از آن یا دست کم مثل آن را جایگزین می‌کنیم. و ما می‌دانیم که برای قرآن کریم، نه بهتری آمده و نه مثلی.

آیه:

وقتی واژه‌ی "آیه" به کار می‌رود، ذهن از روی عادت و کثرت استعمال، گمان می‌کند که مقصود از "آیه"، الا و لا بد آیات قرآن کریم می‌باشد! در حالی که در قرآن کریم، واژه‌ی "آیه" - جمع آیات، اعم از آیات قرآن کریم و سایر نشانه‌های الله جلّ جلاله می‌باشد، به عنوان مثال:

قرآن - «ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْهِمْ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ» (آل عمران، ۵۸)

ترجمه: اینهاست که ما آن را از آیات و قرآن حکمت‌آمیز بر تو می‌خوانیم.

خلقت - «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ» (الروم، ۲۲)

ترجمه: و از نشانه‌های [قدرت] او آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌های شما و رنگ‌های شماست قطعاً در این [امر نیز] برای دانشوران نشانه‌هایی است.

نسخ و فراموشی دادن:

آیه یعنی نشانه؛ پس مقصود از ارائه یا عرضه یا انزال آیه، یعنی نشانه‌ای باشد که به سوی رشد و هدف غایی راهنما گردد. از این رو اگر آیه و نشانه‌ای، دیگر راهنما نباشد و یا ضرورتش برداشته شود، نسخ می‌شود و یا فراموشی داده می‌شود، یعنی اذهان به صورت مستمر به آن توجه و تذکر داده نمی‌شوند.

به عنوان مثال: از یکصد و بیست و چهار هزار نبی، فقط نام کمتر از دویست نفر آنها در مجموع آیات قرآن کریم، احادیث، سایر کتب الهی و تواریخ

آیه، یعنی نشانه، و نشانه نیز جهت، هدف و صاحب آیه را نشان می‌دهد. گاهی "آیه" جنبه‌ی علمی دارد، گاه برای استدلال عقلی می‌باشد، گاه بیان یک حکم است، گاه نقل تاریخ برای عبرت است و ... و در مجموع به کل آیات قرآن کریم نیز بدان جهت که مبین و معرف و نشانه‌ی نازل کننده [خداوند متأن] است، "آیه" اطلاق می‌گردد.

بیان و تذکر دادن به "آیه" = نشانه‌ی علمی، برای آن است که با کشف علم، "علیم" شناخته شود، چنان که بیان و تذکر به "آیه" = نشانه‌ی عقلی، برای آن است که با استدلال عقلی، حکیم و حکمت او از سوی بنده‌اش شناخته شود تا رشد کند.

بیان آیه، با توجه دادن به جنبه علمی
هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ عَاقِلًا لِّيَتْلُوهُا عِنْدَ السُّنُبِ وَالْحِسَابِ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (يونس، ۵)
اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد، و برای آن منزل‌هایی معین کرد تا شماره سال‌ها و حساب را بداند. خدا اینها را جز به حق نیافریده است. نشانه‌ها [ی خود] را برای گروهی که می‌دانند به روشنی بیان می‌کند.

بیان آیه، با توجه دادن به جنبه عقلی
اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (الحديد، ۱۷)
بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند. به راستی آیات [خود] را برای شما روشن نمودیم، باشد که تعقل کنید.

بیان آیه، با توجه دادن به جنبه فکری
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا كَبِيرٌ مِّنْ نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ بَيَّنَّ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (البقره، ۲۱۹)
از تو درباره شراب و قمار می‌پرسند، بگو: در ارتکاب آن دو گناهی است بزرگ و سودهایی (مادی) برای مردم، و گناه آنها بزرگتر از سودشان است. و از تو می‌پرسند که چه چیز انفاق کنند؟ بگو: آنچه میسر است. این گونه خداوند برای شما آیات خود را روشن می‌کند، باشد که باندیشید (تفکر کنید).

بیان آیه، با توجه دادن به جنبه فهمی
قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْسَنَكُمْ لِسَانًا يَدْبِقُ بَعْضُكُم بِأَسْبَغٍ أَنْظِرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (الأنعام، ۶۵)
بگو: او تواناست که بر شما عذاب از بالا یا زیر پایتان بفرستد یا شما را دچار تفرقه سازد و شرارت بعضی از شما را به بعضی دیگر بچسباند. بنگر چگونه آیات را به صورت‌های گوناگون بیان می‌داریم باشد که آنها فهم کنند.

بیان آیه، با توجه دادن به جنبه جرم و مجرم شناسی (رفتار شناسی)
وَكَذَلِكَ نَقُصُّ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ (الأنعام، ۵۵)
و این گونه، آیات [خود] را به روشنی بیان می‌کنیم تا راه و رسم گناهکاران روشن شود.

و هم چنین فرمود: آیاتی برای تذکر (توجه دادن) است، آیاتی برای یقین، آیاتی برای شکر و ...

مستند بیان شده است و از نام، نشانی، محل رسالت و سرگذشت مابقی، هیچ اطلاعی در دست نمی‌باشد، چرا که دیگر لزوم و ضرورتی ندارد.

تکوین، دین و شریعت:

قواعد تکوینی تغییری ندارند که آیات آن تغییر یابد یا منسوخ گردد؛ از خلقت آدم گرفته تا ملائک، خورشید، زمین، ماه، ستارگان و ... - در دین خدا نیز تغییری وجود ندارد که ناسخ و منسوخ داشته باشد. خدا، خلق، دنیا، مرگ، برزخ، محشر، قیامت و ... ثابت است. لذا فرمود: "دین نزد خدا اسلام است"، یعنی همه‌ی انبیای الهی همان دین اسلام را آورده و به مردم ابلاغ نموده‌اند.

اما در شریعت، ناسخ و منسوخ پیش می‌آید، چرا که "شریعت"، یعنی "قانون‌گذاری"، "بایدها و نبایدها" و یا همان "احکام شرعی"؛ چرا که برخی از احکام، تابع شرایط، زمان، ضرورت‌ها و مقتضیات می‌باشند.

این معنا را در زندگی روزمره‌ی خود بهتر درک و تجربه می‌کنیم. به عنوان مثال: دشمن به کشور حمله کرده و دستور جنگ صادر می‌شود؛ اما آیا این یک حکم و دستور دائمی است؟! خیر، اگر دشمن شکست بخورد، عقب‌نشینی کند، برای صلح و یا آتش‌بس توافق شود، دستور قبلی نسخ و دستور دیگری جایگزین آن می‌گردد.

این معنا در مصوبات مجالس قانون‌گذاری در دنیا بسیار دیده می‌شود. در دوره‌ای قانونی برای مالیات یا ... مصوب می‌گردد، اما در دوره‌ی دیگری آن قانون ملغی و قانون دیگری که ضروری و متناسب باشد جایگزین می‌گردد.

یک جا به پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرماید که اجازه‌ی ازدواج داری، در یک جا می‌فرماید دیگر به هیچ وجهی (حتی با طلاق یا مرگ همسر فعلی) اجازه‌ی ازدواج نداری. هر دو مورد از احکام می‌باشند.

***- پس نسخ فقط در عرصه‌ی احکام امکان وقوع دارد، نه کلّ دین، یا قرآن و ... - اما فراموشی دادن می‌تواند دامنه‌ی گسترده‌تری داشته باشد، مانند همان مثالی که از انبیای گذشته ارائه گردید، یا تعداد افراد اصحاب کعبه که فراموش شده است و در قرآن ضمن آن که اشاره دارد مردم بر سر تعداد آنها بحث و جدل می‌کنند، باز هم نمی‌گویند چند نفر بوده‌اند؟ چرا که می‌فرماید: تعداد آنها «آیه = نشانه» و نقشی در اصل قضیه و امر هدایت ندارد.

***- نسخ، گاهی کل یک حکمی است که دیگر ضرورت آن به پایان رسیده است و گاهی، تخفیف در یک حکم است و به طور کلی در قرآن کریم، بیش از ده آیه منسوخ بیان نشده است.

***- نکته‌ی قابل توجه دیگر آن که نه تنها با منسوخ شدن ده آیه، کل قرآن کریم منسوخ نمی‌گردد، بلکه در آیه‌ی فوق فرمود که هر چه را منسوخ کنیم، خودمان برایش جایگزین می‌آوریم. پس آیه‌ی قرآن کریم به صورت مشخص نیز فقط با آیه‌ی قرآن کریم به صورت مشخص منسوخ می‌گردد، نه با رأی، نظر و یا میل دیگران.

مشارکت و هم‌افزایی (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

آیا طبق آیه نسخ (بقره، ۱۰۶)، آیات قرآن منسوخ شده‌اند؟

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/v032.html>

سوال ۲۸: چرا صفاتی چون کفر -عجب-نفاق و شرک در قرآن و روایات به عنوان رذایل اخلاقی محسوب شده‌اند و ایمان و تواضع و انکسار نفس و توحید فضایل اخلاقی؟ آیا این صفات مثل احکام شرعی که از قرآن و روایات استنباط می‌شوند و ما حسن و قبح آن را می‌پذیریم چون شارع فرموده است یا خیر عقل بشری مستقلاً توانایی فهم قبح آن دارد؟ (الکترونیک) (۱۵ آذر ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

صفات، احکام نیستند که چون شارع فرموده باشد، پدید آیند یا اگر عده‌ای قبول نداشته باشند، از بین بروند.

دقت کنیم که بحث از «صفات» یک مقوله است و بحث از «رفتار» یک مقوله‌ی دیگر و مبحث "حسن و قبح" ذاتی یا اعتباری نیز مقوله‌ای مستقل می‌باشد.

صفات:

صفات، ویژگی‌هایی است که در خلقت انسان قرار داده شده است. پس نه تنها اعتباری و احکامی نیستند، بلکه هیچ کدام به صورت ذاتی و مطلق "بد" نیستند، چرا که اولاً از خدا بد صادر نمی‌شود و ثانیاً او در خلقت انسان صفت بدی قرار نداده است، چنان که فرمود: انسان را در بهترین اندازه‌ها و قوام‌ها آفریدم.

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (التین، ۴)

ترجمه: که به یقین ما انسان را در بهترین اعتدال و استقامت خلق کردیم.

مثال‌های روشن:

سؤال: کدام صفت خلقتی را می‌توانیم "بد" قلمداد کنیم؟ پاسخ: هیچ کدام.

کفر - اگر انسان عاری از صفت کفر باشد، نمی‌تواند به خدا مؤمن و به طاغوت کافر گردد.

شرک - اگر در انسان قدرت و امکان شریک گرفتن وجود نداشته باشد، نمی‌تواند با دیگران تعامل داشته باشد و از زندگی اجتماعی برخوردار گردد. در خوبی تعاون داشته باشد و در بدی نداشته باشد. تعاون، مشارکت است.

«... وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (المائدة، ۲)

ترجمه: ... و در نیکوکاری و پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید، و از خدا پروا کنید که خدا سخت‌کیفر است.

نفاق - نفاق یعنی دورویی، یعنی تفاوت ظاهر و باطن، که اگر انسان از این امکان برخوردار نباشد که اولاً تمامی ارتباطاتش گسسته می‌شود و ثانیاً رسوا می‌گردد. فرض کنید که اگر سر کار خسته و ناراحت شدید، اما در خانه با آرامش و لبخند بودید، خودش نفاق است، اما نفاق خوب. نفاق از صفات کمال انسان است.

تکبر - خود بزرگ‌بینی است که در بسیاری از موارد لازم هم هست؛ وگرنه انسان مقابل دشمنانش نیز خوار و ذلیل می‌شود، دچار یأس و ناامیدی و ترس

خداوند سبحان، هستی و کمال محض است؛ انسان را با استعداد "خليفة الله" شدن آفرید، پس از او خواست که مصنف شود به "صفات الله" - مخلقی گردد به "اخلاق الله"، آینه تجلی نور او باشد، رنگ خدایی به خود بگیرد و با این تکامل، مقرب شود به خود "الله جل جلاله".

رنگ خدایی

فَإِنِ اتَّمُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (البقره، ۱۳۷ و ۱۳۸)

پس اگر آنان [هم] به آنچه شما بدان ایمان آورده اید، ایمان آورند، قطعاً هدایت شده‌اند، ولی اگر روی برتافتند، جز این نیست که سر ستیز [و جدایی] دارند و به زودی خداوند [شر] آنان را از تو کفایت خواهد کرد، که او شنوای داناست *

(آری ایمان دل‌های ما) رنگ‌آمیزی خدایی است و کیست که رنگ‌آمیزیی بهتر از خدا باشد؟ و ما پرستندگان اویم

تمامی اسماء و صفاتی که نزد "عقل" بشر، ذات خوب شمرده می‌شوند، همه اسماء و صفات خداوند سبحان می‌باشند، چرا که اوست هستی و کمال محض. حق، علیم، حکیم، غنی، قادر، رؤوف، رحیم، جواد، کریم، جمیل ... و هر چه که از کمال به ذهن آید.



خدایی که جز او معبودی نیست [و] نام‌های نیکو به او اختصاص دارد. (طه، ۸)

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَتَمَلَّوْنَ (الأعراف، ۱۸۰)

و نام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید، و کسانی را که در مورد نام‌های او به کژی (انحراف) می‌گیرند رها کنید. زودا که به [سزای] آنچه انجام می‌دادند کیفر خواهند یافت.

نام‌های نیکو (اسماء و صفات کمالیه)

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ شَهِانَ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

اوست خدایی که جز او معبودی نیست همان فرمانروای پاک سلامت [بخشش، و] مؤمن [به حقیقت حقّه خود که] کهیمان، عزیز، جبار [و] متکبر [است]. پاک است خدا از آنچه [یا او] شریک می‌گردانند.

هُوَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْبَرُّ الْمُتَوَكِّلُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

اوست خدای خالق، نوساز، صورنگر [که] بهترین نام‌ها [و صفات] از آن اوست، آنچه در آسمان‌ها و زمین است [جمله] تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است. (الحجر، ۲۳ و ۲۴)

آن حُسن و قبحی ذاتی شمرده می‌شود که نزد انسان "فطرتاً" خوشایند و یا ناخوشایند باشد؛ و آن چه فطری باشد، همگانی است. اکتسابی نیست که برخی بگیرند و برخی نگیرند، تعلیمی نیست که برخی بدانند و برخی ندانند، انتخابی و اعتباری نیست که برخی انتخاب و اعتبار کنند و برخی نکنند. اگر به ظلم، ظمی شود، نمی‌پسندند و فریاد عدالتخواهی بر می‌آورند.

اگر اموال دزدی به سرقت رود، شکایت می‌کند. اگر در حق چایی، جنایتی رخ دهد، در موضع قصاص و انتقام قرار می‌گیرد.

پس، ظلم، سرفقت و جنایت نزد بشر قبح ذاتی دارد و نه اعتباری

تاریخ سیاسی فرانسه (مثل امریکا و انگلیس)، سراسر ظلم، استعمار، استثمار، چپاول و جنایت است. اما یک صحنه‌ی تروریستی درست می‌کند و بالتبع مردمش به خیابان ریخته و فریاد «انتقام، انتقام» سر می‌دهند؛ چرا؟ چون جنایت ذاتاً قبیح است.

می‌گردد. چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: «تکبر مقابل متکبر عبادت است»، پس این صفت باید در انسان وجود داشته باشد.

عجب - خودپسندی است، اگر انسان این "پسند" را نداشته باشد که نمی‌تواند شاکر باشد. در قرآن کریم فرمود: نعمات خدا به خودت را یادآور باش و حتی به زبان آور و بگو.

حرص - در قرآن کریم فرمود: پیامبری برای شما فرستادم که از روی رحمت و دلسوزی، به ایمان شما "حریص" است. حرص دارد که همه‌ی شما مؤمن شوید و به فلاح برسید.

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» (التوبة، ۱۲۸)

ترجمه: قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است.

حتی شهوات نیز همه خوب هستند:

نه تنها شهوات (امیال مادی بشر) همه خوب و لازمه‌ی حیات دنیوی [که آخرت‌ساز است] می‌باشند، بلکه حتی حبّ این شهوات را نیز خدا داده و برای ما زینت قرار داده است، منتهی فرموده که به آنها نگاه ابزاری (وسیله) داشته باشید، نه این که هدف بگیرید، بلکه خداپرست و آخرت‌گرا باشید:

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَإِ» (الاعمران، ۱۴)

ترجمه: دوستی خواستنی‌ها [مشتهیات گوناگون] از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشاندار و دام‌ها و کشتزار[ها] برای مردم آراسته شده، [لیکن] اینها همه، مایه‌ی تمتّع زندگی دنیاست، و [حال آن که] فرجام نیکو نزد خداست.

آنچه خوب نیست:

پس صفاتی که در خلقت داده شده، همه خوب هستند و آنچه بد است، ظهور و بروز و استفاده‌ی نادرست از آنهاست. مثل این که "کفر" و "شرک" انسان به خداوند متعال باشد - حرصش به دنیا باشد - تکبرش در مقابل انسان‌های هم‌نوع و هم‌تراز و یا زیر دست خودش باشد و ...

پس در قرآن کریم و روایات، ظهور و بروزهای نادرست، استفاده‌های نابجا و رفتارهای غلط و ناهنجار مذموم قلمداد شده است. مثل این که بفرمایند: حب الدنیا مذموم است، پذیرش ولایت شیطان و دشمن مذموم است، مال‌گرایی مذموم است، تکبر به دیگران مذموم است و ... چنان که حتی عبادت ریایی را مذموم شمرد.

حسن و قبح ذاتی و اعتباری:

اگر چه «حُسن و قُبْح ذاتی یا اعتباری» مبحث بسیار مفصلی است، اما به زبان ساده آن که گاهی امری ذاتاً قبیح شمرده می‌شود، و گاهی به صورت اعتباری قبیح شمرده می‌شود و البته هیچ کدام متعلق به صفات نیستند، بلکه متعلق به رفتارها و اعمال می‌باشند. [ایمان و کفر، صفت است، اما ایمان آوردن به کسی یا کفر ورزیدن به او، اتخاذ مواضعی است که در رفتار و کردار ظهور می‌یابند].

به عنوان مثال ذاتی: گفته می‌شود که ظلم و جنایت ذاتاً بد است، نظم و عدالت ذاتاً خوب است. و یا برای مثال اعتباری، گفته می‌شود که رد شدن از چراغ قرمز بد است.

خب این انتخاب رنگ قرمز اعتباری است نه این که قرمز ذاتاً رنگ بدی باشد. اگر از همان ابتدا معکوس اعتبار می‌کردند، یا به جای قرمز، بنفش می‌گذاشتند، گفته می‌شد که رد شدن از چراغ سبز یا بنفش بد است.

اما این "اعتبار"ها، آنگاه که مبتنی بر اصول درستی وضع شوند، خوب هستند. مثل این که می‌گوییم: نظم و امنیت خوب است. تزییع حقوق دیگران، بی‌نظمی و به مخاطره انداختن جان و مال دیگران بد است، پس برای ترافیک، قوانینی وضع کنیم که این بد و خوب‌ها در آن لحاظ گردد.

اما اگر این "اعتبار"ها منطبق بر حسن و قبح‌های ذاتی نباشند چه؟ مثل این که اعتبار کنند، نوشیدن شراب در مجلس رسمی، حکم صمیمت، رضایت و تأیید دارد؟ یا اعتبار کنند: تقلید کور از اجانب، نشانه‌ی روشن‌فکری و شخصیت است؟! خب این اعتبارها، هیچ اصلتی ندارند.

فلسفه‌ی احکام:

احکام یعنی شرع، یعنی راه و رسم، یعنی قوانین، یعنی بایدها و نبایدها.

تمامی احکام، [چه در اسلام و چه در غیراسلام]، مربوط به زندگی فردی و اجتماعی در همین دنیا می‌باشند. در آخرت نه نمازهای یومیه وجود دارد، نه طهارت بدن، نه جهاد، و نه امر به معروف و نهی از منکر، نه کفر و نه شرک و نفاق، نه انتخابات، نه نزاع و نه نفس حیوانی.

در اسلام - احکام در اسلام، وضع و ابلاغ شده از سوی خداوند علیم و حکیمی است که انسان و جهان را آفرید. از این رو منطبق با قوانین نظام هستی و آفرینش می‌باشد. اوامری است که باید رعایت شود، تا عقل معیوب و قلب محجوب و سمع و بصر مختوم نگردد، و نفس به عنوان ابزاری بسیار مناسب، در کنترل باشد تا انسان رشد کند و به کمال مطلوب برسد.

در غیر اسلام - احکام و بایدها و نبایدها، اصالت و ثبات ندارند، ممکن است خوب باشند، بد باشند، متغیر شوند و ...؛ چنان که در یک دوره می‌گفتند: جان آدمی ارزشمند است و به هر قیمتی که شده باید حفظ شود، امروزه و در عصر علم، مدنیت و حقوق بشر، در برخی از کشورها مصوب کردند تا بیمار ناعلاج را با تزریق بکشند، چرا که حفظ و بقای جاننش برای دولت هزینه دارد.

در این سیستم، اقتصاد و منافع اقتصادی، اصل و زیربناست. پس "بد و خوب" بر اساس این منافع تعریف می‌شود و چون اقتصاد نیز در دست سرمایه‌داران کلان می‌باشد، شارع احکام نیز آنها خواهند بود. هر چه را آنها بگویند که "خوب" است، همان خوب است و هر چه را که بگویند: «بد» است، همان بد است، خواه مربوط به احکام باشد و یا حتی عقاید!

مشارکت و هم‌افزایی (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

حُسن و قبح ذاتی - چرا در قرآن و روایات صفاتی چون: کفر، شرک ... ذاتاً مذموم شمرده شده؟

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/v006.html>

سوال ۲۹: بسم الله الرحمن الرحيم جزو آیات قرآن کریم است. سوال من اینست که چطور ممکن است خداوند خودش بگوید به نام خودم که مهربان و بخشنده است، آیه را آغاز می‌کنم؟ (۱۵ آذر ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا دقت کنیم که اشکال ما در چیست؟ این که خداوند منان بفرماید: «بسم الله الرحمن الرحيم»، یا در ترجمه اشکال داریم که مثلاً برای تفهیم منظور گفته شود: «به نام خداوندی که رحمان و رحیم است، آغاز می‌کنم»؟

بسم الله الرحمن الرحيم

ترجمه شده است به «به نام خداوند بخشایندهی مهربان» که البته این ترجمه صحیح و کامل نیست و این نقص نیز به خاطر کمبود کلمات جایگزین می‌باشد. به قول آیت‌الله شهید مطهری (رحمة الله علیه) (مضمون) اگر «به نام خداوند بخشایندهی مهربان» را به عربی ترجمه کنیم، می‌شود: «بسم صاحب الجواد الرئوف».

شاید برای الفاظ یا اسمایی ترجمه داشته باشیم، به عنوان مثال بگوییم: اسم = نام / حیّ = زنده / علم = دانش / قدرت = توان و نیرو / و ...، اما برای کلمه‌ی "رحمن"، هیچ جایگزینی نداریم، مگر آن که مفهوم با تفسیر گفته شود. مثلاً بگویند: "رحمت یعنی وجود بخشیدن و رحمان کسی است که وجود می‌بخشد". از این رو، آنان که دقت بیشتری دارند، در ترجمه‌ی «بسم الله الرحمن الرحيم»، کلمه‌ی رحمان را ترجمه نمی‌کنند:

علامه طباطبایی (رحمة الله علیه): «به نام خدایی که هم رحمتی عام دارد و هم رحمتی خاص به نیکان». (المیزان)

بسم الله الرحمن الرحيم

نمی‌خواهیم وارد تفسیر شویم (اساساً نمی‌توانیم)، اما به حسب ترجمه و شرح روشن است که حرف «ب»، بای شروع، آغاز و ورود است؛ و کلمه‌ی «اسم» یعنی «نشانه».

پس دقت کنیم که نشانه‌ی هر چیزی با خود آن چیز متفاوت است. اسم خداوند سبحان نیز با خود او متفاوت است، نشانه‌ی اوست، نه خود او.

در این آیه نیز توجه به «آغاز» و ورود به اسم یا همان نشانه داده است، نه به ذات مقدس که راهی بر آن نیست. فرمود: به نشانه‌ی (اسم) الله، اسم رحمان و اسم رحیم.

توجه داده است که خداوند سبحان، به اسم‌ها (نشانه‌هایش) شناخته می‌شود که سرآغاز آنها نیز الله و رحمان است، چرا که هر نشانه‌ای مخلوق اوست و هر چه مخلوق است، از رحمت خداوندی وجود یافته است.

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند متعال، (الله جلّ جلاله)، هم خلقتش را با رحمتش آغاز می‌نماید و هم کلامش را با رحمتش آغاز می‌نماید. چرا که هر دو، مخلوق، آیه و نشانه‌ی (اسم) او می‌باشند و معرفت و شناخت او نیز به وسیله‌ی همین نشانه‌ها



پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله (حدیث قدسی):
عَنْ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُدَكَّرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ آتَرَ؛ (بحارالأنوار، ج ۸۳، ص ۳۰۵)
از خداوند عزیز و جلیل نقل کرده است که فرمود:
هر کار ارزشمندی که در آن بسم الله ذکر نشود ناقص است.

خداوند سبحان، قرآن کریم را برای خودش نازل نموده است، بلکه برای تعلیم و تزکیه بندگانش نازل نموده است، لذا در این آیه تعلیم داد که بدانید و بگویید و آغاز کنید با «بسم الله الرحمن الرحيم»

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله (حدیث قدسی):
قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ... إِذَا قَالَ الْعَبْدُ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» قَالَ اللَّهُ - جَلَّ جَلَالُهُ - : بَدَأَ عَبْدِي بِاسْمِي، وَ حَقَّ عَلَيَّ أَنْ أَتَمَّهُ لَهُ أَمْرُهُ وَ أُبَارِكُ لَهُ فِي أَمْرِهِ؛ (امالی [صدوق] ص ۱۷۴)

خداوند می‌فرماید: «... هرگاه بنده بگوید: بسم الله الرحمن الرحيم، خدای متعال می‌گوید: بنده من با نام من آغاز کرد. بر من است که کارهایش را به انجام رسانم و او را در همه حال، برکت دهم».



پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِفْتَاحُ كُلِّ كِتَابٍ؛
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، کلید هر نوشته‌ای است. (مکاتیب الرسول ج ۱، ص ۵۶)

خداوند متعال، کتاب خلقت و کتاب کلامش را به نام خود آغاز نمود.



امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام:
أَلَا قَمَنْ قَرَأَهَا (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) مُعْتَقِدًا لِمَوْلَاةٍ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ مُنْقَادًا لِأَمْرِهَا مُؤْمِنًا بِظَاهِرِهَا وَ بَاطِنِهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِكُلِّ حَرْفٍ مِنْهَا حَسَنَةً كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا أَفْضَلُ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا مِنْ أَسْنَانٍ أَمْوَالِهَا وَ خَيْرَاتِهَا؛
آگاه باشید، هر که بسم الله الرحمن الرحيم را با اعتقاد و دوستی محمد و آل پاکش و یا تسلیم در برابر دستورات‌شان و با ایمان به ظاهر و باطنش بخواند، خداوند عزیز و جلیل در مقابل هر حرف آن، چیزی برتر از دنیا و آنچه در آن است، از ثروت و خوبی‌ها را به او می‌بخشد. (عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱، ص ۳۰۲)

www.x-shobhe.com

(اسماء) حاصل می‌گردد.

بدیهی است که هر چیزی، اسم و نشانه‌ای دارد. خلقت خدا و کلام خدا نیز اسم و نشانه‌ی اوست، لذا هم خودش به اسم و نشانه‌ی رحمتش آغاز می‌کند و هم بندگان را تأدیب و تعلیم می‌دهد که «آغاز با او و نشانه‌ی رحمت اوست» و «بقا» نیز نشانه‌ی رحمت اوست. از این رو در آیات و احادیث تأکید شده که هر کاری که بدون نام او آغاز گردد، ابتر (چیزی که آخرش بریده باشد) خواهد ماند.

لذا در ابتدای هر سوره که شامل آیات اوست نیز فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم».

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتار ما گاهی با عمل ما متفاوت است، چنان که مؤمنین را تأدیب و متذکر نمود به «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ (الصف، ۲)»؛ اما "قول و کلام" خدا، عین فعل اوست و فعلش عین کلام اوست. به تعبیر حضرت آیت الله جوادی آملی (مضمون)، «اگر خلقت را به کتابت درآوردند می‌شود قرآن؛ و اگر این کلام را به خلقت درآوردند، می‌شود عالم آفرینش».

خب این خلقت و کلام از سوی چه کسی و با کدام تجلی آغاز گردیده است؟ از سوی «الله» و تجلی «رحمت». لذا در کلام نیز می‌فرماید: «بسم الله الرحمن الرحيم».

بسم الله الرحمن الرحيم

پس خداوند متعال بندگان را به اسم‌ها (نشانه‌های) خودش توجه داده است، نه به ذات مقدس یا الفاظ و یا کلماتی که فقط گویای مفاهیمی هستند. ما را به حقایق و وجودهای "عینی" که نشانه‌های او هستند و همه تجلی رحمت او می‌باشند، توجه داده است. به زمین، آسمان و هر چه در آنهاست، که همه «اسم‌های» او و نشانه‌های او هستند.

بسم الله الرحمن الرحيم

پس هر چه وجود یافته، «اسم الله» است، نشانه‌ی "الله" و نشانه‌ی "رحمت" اوست. منتهی هر کدام به تناسب ظرفیت وجودی، مرتبه‌ای دارند، تا برسد به نشانه‌های برتر، یعنی اسم‌های اعظم. یعنی انسان‌های کامل که خلیفه‌الله و مظهر اتم اسماء (نشانه‌های) الهی هستند.

از این رو امام صادق (علیه‌السلام)، در تفسیر «اسماء الحسنی» فرمودند:

«نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا يَمَعْرِفَتِنَا» (اصول کافی / ج ۱ / ص ۱۴۳)

ترجمه: قسم به خدا ما هستیم نام‌های نیک او (والاترین مراتب نشانه‌های او) که از بندگان هیچ عملی پذیرفته نمی‌شود جز به شناخت ما. (خدا به نشانه‌هایش شناخته می‌شود).

****** پس بدیهی است که خداوند متعال فعلش را که نشانه‌ی اوست، با اسمش آغاز کند و کلامش را که نشانه‌ی اوست، با اسمش آغاز کند و به ما نیز پیامورد که به این اسم‌ها و نشانه‌ها توجه داشته باشیم و با نام و نشانه‌ی او آغاز کنیم. «بسم الله الرحمن الرحيم».

تعبیر دیگر اسم (داغ و علامت) است، یعنی او علامت خود را بر نشانه‌های تکوینی و کلامش گذاشت، شما نیز بر هر کردار و گفتاری، نام و علامت او را برنید، تا به امر او و برای او باشد، و برایتان منور شده و باقی بماند.

سوال ۲۰: فرمود: « **فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا** » - سوال: از کجا معلوم این حسی که در درون ما (نسبت به مسائل مختلف که نیاز به تشخیص خوبی یا بدی آنها هست) قرار دارد واقعا الهام خداوند باشد؟ شاید توهم باشد؟ یا حتی الهام شیطان! (۲۷ آذر ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بله، خداوند متعال با یازده قسم، تأکید نمود که خوبی و بدی هر کس را به خودش الهام کرده است:

«... وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * **فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا**» (الشمس، ۷ و ۸)

ترجمه: سوگند به نفس (جان آدمی) و آن کس که آن را درست کرد * سپس پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد.

الف - دانش و معیارهای عقلانی که به آن «بدیهیات اولیه عقل» می‌گویند، بین یک پیرزن عوام یا فیلسوف نامی یکسان است، هر چند که میزان علم، درایت و بصیرت آنها متفاوت می‌باشد. به عنوان مثال: انسان عصر حجر برای شکار، از چوب و سنگ، تیر ساخت، چرا که می‌دانست هر معلولی علتی می‌خواهد. انسان عصر فضا نیز که سفینه می‌سازد، بر اساس همین حکم عقلی (علت و معلول) می‌باشد.

ب - گرایش‌های فطری، مثل خداشناسی، خداجویی، خداپرستی، حبّ و بغض، در همه یکسان است. اگر چه مصادیق آنها در خدا، معبود، محبوب و معشوق، متفاوت باشد و یا شیوه‌ی بندگی‌ها گوناگون باشد.

***** -** حال این دانش، بینش و گرایش [عقلانی و فطری] را چه کسی و چگونه در وجود آدمی نهادینه کرده است؟

ضرورت خودشناسی:

مهم است که انسان قوا، صفات، حالات، استعدادها و چگونگی‌های خود را بشناسد، هم‌چنان که جایگاه و نقش اعضا را شناخته است.

انسان سالم با دستش راه نمی‌رود - با انگشتان پایش چیزی نمی‌نویسد - از راه بینی آب نمی‌نوشد و توسط دندان‌های داخل دهانش، اشیا را جابجا نمی‌کند و ...، چرا که می‌داند کاربرد هر عضوی چیست؟

انسان عاقل نیز تفاوت عقل، قلب، فطرت و نفس را به خوبی می‌داند. پس به راحتی تشخیص می‌دهد که این میل و خواسته‌ی او از هوای نفس است، یا به حکم عقل است یا گرایش فطری می‌باشد؟

الهام - فجور و تقوا:

علامه طباطبایی (رحمة الله علیه): «**فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا** - کلمه‌ی "فجور" - به طوری که راغب گفته - به معنای دریدن پرده‌ی حرمت دین است. در حقیقت وقتی شریعت الهی از عمل و یا از ترك عملی نهی می‌کند، این نهی پرده‌ای است که بین آن عمل و ترك عمل و بین انسان زده شده، و ارتکاب آن عمل و ترك این عمل دریدن آن پرده است.

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (المؤمنون، ۷۸)

و اوست آن که برای شما گوش و دیدگان و دل های ایجاد کرده، اما بسیار اندک شکر می‌گزارید.

برایمان گفتنی‌ها دارد، گوش (سمع) داد تا بشنویم؛
برایمان جلوه‌ها دارد، بینایی (بصیرت) داد تا ببینیم؛
ما را دوست دارد، قلب (فؤاد) داد تا این عشق را با عمق جان فهم کنیم.

اما، اغلب آدم‌ها، اصرار دارند که حتی با غفلت تمام، عقل‌شان را مدفون کنند - قلب شان را محجوب کنند و پرده بر گوش‌ها و چشم‌هایشان ببندازند، تا نبینند و نشنوند! اینان، توقف در مرحله حیوانی را به انسان شدن ترجیح می‌دهند.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَانُوا لَمَّا بَلَغَ أُمَّةً مِّنْهُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (الأعراف، ۱۷۹)

و حقا که ما بسیاری از جن و انس را (گویی) برای دوزخ آفریده‌ایم، زیرا که دل‌ها دارند ولی (حقایق) را بدان نمی‌فهمند، و چشم‌ها دارند ولی بدان (به عبرت) نمی‌نگرند و گوش‌ها دارند ولی بدان (معارف) حقه را نمی‌شنوند آنها مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند (زیرا با داشتن استعداد رشد و تکامل، به راه باطل می‌روند) و آنها همان غافلانند

وحی و الهام از جانب خداست، و دریافت و فهم، از جانب انسان؛ هر دریافتی ابزار و روش خاص خود را دارد که خداوند متآن، هم ابزارش را داده است و هم روش را بیان نموده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيَجْعَرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (الأنفال، ۲۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا پروا کنید برای شما نیرویی جدا کننده (تشخیص دهنده حق از باطل) قرار می‌دهد و گناهان شما را می‌زداید و شما را می‌آموزد و خدا دارای فضل و احسان بزرگ است.

حضرت امام صادق علیه السلام:
في قَوْلِهِ «فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا»، أَي: عَرَفَهَا وَ آ لَهَا، ثُمَّ خَيْرَهَا فَاحْتَارَتْ؛ (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۳۴)

درباره آیه «شر و خیر را به انسان الهام کرد» فرمود: یعنی انسان را آگاه کرد و به او الهام نمود و آنگاه به او اختیار انتخاب داد (تا خود انتخاب کند)

حضرت امام کاظم علیه السلام:
«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ، حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأُمَّةُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْقُلُوبُ.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶)

همانا برای خداوند بر مردم دو حجت است، حجت آشکار و حجت پنهان، اما حجت آشکار عبارت است از: رسولان و پیامبران و امامان؛ و حجت پنهانی عبارت است از عقول مردمان.

www.x-shobhe.com

و کلمه‌ی "تقوی" - به طوری که راغب گفته - به معنای آن است که انسان خود را از آنچه می‌ترسد در محفظه‌ای قرار دهد. و منظور از این محفظه و تقوا به قرینه‌ی این که در مقابل فجور قرار گرفته اجتناب از فجور و دوری از هر عملی است که با کمال نفس منافات داشته باشد، و در روایت هم تفسیر شده به ورع و پرهیز از محرّمات الهی.

کلمه‌ی "الهام" که مصدر "الهم" است، به معنای آن است که تصمیم و آگهی و علمی از خبری در دل آدمی بیفتد، و این خود افاضه‌ای است الهی، و صور علمیه‌ای است یا تصویری و یا تصدیقی که خدای تعالی به دل هر کس که بخواهد می‌اندازد، و اگر در آیه‌ی شریفه هم تقوای نفس را الهام خوانده و هم فجور آن را، برای این بود که بفهماند مراد از این الهام این است که خدای تعالی صفات عمل انسان را به انسان شناسانده و به او فهمانده عملی که انجام می‌دهد تقوی است و یا فجور است.

علاوه بر تعریفی که نسبت به متن عمل و عنوان اولی آن کرده، عنوانی که مشترك بین تقوا و فجور است، مثلاً تصرف مال را که مشترك بین تصرف در مال یتیم و تصرف در مال خویش است، و هم‌خوابگی را که مشترك بین زنا و نکاح است به او شناسانده، علاوه بر آن این را هم به او الهام کرده که تصرف در مال یتیم و هم‌خوابگی با زن اجنبی فجور است، و آن دوی دیگر تقوا است، و خلاصه‌ی کلام اینکه منظور از الهام این است که خدای تعالی به انسان‌ها شناسانده که فعلی که انجام می‌دهند فجور است یا تقوا، و برایش مشخص کرده که تقوا چگونه اعمالی، و فجور چگونه اعمالی است.»

عقل و وحی:

خداوند متعال [برای مشخص کردن حق و باطل - عدل و ظلم - راه رشد و راه ضلالت - فجور و تقوا] برای انسان، دو حجت قرار داده است؛ و حجت یعنی دلیل و بینه و علامت روشن، علم و نور هدایت.

یک حجت، در درون قرار داد که نامش "عقل" است و دریافت وحی دارد - یک حجت هم در بیرون قرار دارد که نامش نبی، یا رسول (فرستاده)ی، یا امام و خلیفه‌الله است، که او نیز دریافت و فهم وحی دارد.

آیت الله حائری شیرازی: هر کس ابتدا دعوت نبی دورنی (عقل) را لبیک گوید، دعوت نبی بیرونی را نیز می‌پذیرد، و هر کس دعوت عقل را اجابت نکند، دعوت انبیای الهی (علیهم‌السلام) را نیز پاسخ مثبت نمی‌دهد. (نقل به مضمون).

هیچ کدام خطا نمی‌کنند:

چه نبی (یا حجت) درونی و چه نبی (یا حجت) بیرونی، هیچ کدام خطا نمی‌کنند، اما هر دو را می‌توان مورد بی‌توجهی قرار داد. انسان می‌تواند از "عقل" تبعیت نکند، چنان که می‌تواند از نبی بیرونی نیز تبعیت ننماید.

انسان می‌تواند به جای عقل از هوای نفس خویش پیروی کند، چنان که می‌تواند به جای پیامبر و فرستاده‌ی خدا، از انواع و اقسام طواغیت و فراعنه‌ی بیرونی پیروی نماید.

ابزار شناخت:

پس برای انسان دو ابزار مهم شناخت قرار داده شده است که باید تمامی دعوت‌ها، تمایل‌ها، خطورات ذهنی و ... را به آنها ارجاع دهد. پس اگر ارجاع داد، این دستگاه نشان می‌دهد که آنچه دریافت داشته، از منبع وحی الهی می‌باشد یا از منبع هوای نفس خودش که شیطان در آن می‌دمد؛ اما اگر ارجاع نداد، اصلاً حق و باطل را تمیز نمی‌دهد که بخواهد به منبعش فکر کند.

مثال:

هیچ دزد یا جنایتکاری فکر یا حتی تصور نیز نمی‌کند که شاید خدا به من الهام کرده که دزدی یا جنایت کنم؟ و همه می‌دانند که مفاسد همه در مشتهیات نفسانی ریشه دارد. و هیچ انسان خیری که خالصانه

قصد خدمت و دستگیری دارد، یا قصد تلاش علمی و فرهنگی دارد، فکر نمی‌کند که شاید این قصد [البته خالصانه]، وسوسه هوای نفس اماره است.

آدمی وقتی به نماز می‌ایستد، خودش می‌داند که آیا مخلصانه برای خداست، یا از روی عادت، یا برای ریا و فریب مردم؟ و خودش می‌فهمد که کدامش خوب (تقوا) و کدامش بد (فجور) است؟ خب از کجا می‌داند و چگونه می‌فهمد؟!

نتیجه:

پس اگر مسئله‌ای (ذهنی) برای انسان مبهم بود، ملاک تشخیص دارد، آن را به عقل (فطرت) و وحی ارجاع و انطباق می‌دهد. اگر مطابق عقل و وحی بود، الهام الهی است که از دورن و بیرون به او ابلاغ شده است، اما اگر مطابق عقل و وحی نبود، خلاف فطرت بود، هوای نفس و وسوسه‌ی شیطانی می‌باشد. از این رو فرمود:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الرُّوم، ۳۰)

ترجمه: پس حق‌گرایانه روی دل خود را به سوی این دین (اسلام) کن همان طریقه و آیین فطری خدا که مردم را بر پایه‌ی آن آفریده و سرشته، (و) هرگز تبدیلی در آفرینش (تکوینی) خدا نباشد، این است دین ثابت و استوار، و لکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

مشارکت و هم‌افزایی: (سؤال کوتاه و نشانی لینک پاسخ، جهت ارسال به دوستان در فضای مجازی)

از کجا بفهمیم احساس ما الهام خداست، یا وسوسه شیطان؟

http://www.x-shobhe.com/shobhe/V1_0.html